۱۰۹

احوال نامه [illegible]





اقبال نامه جهانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

که آنرا اشیاتک سوسیتی بنگاله

بتصحیح

مولوی عبد الحی و مولوی احمد علی صاحبان

باهتمام

کپتان ولیم ناسو لیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکته سنه ۱۸۶۵ ع



فهرست

صفحه

ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت سلطنت ۲
ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور .. ۷
آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیري و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او ۸
آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات بجانب کابل ۲۱
ذکر احوال شیر افگن خان ۲۴
مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور ۲۷
معاودت لواي آسمان ساي از لاهور به مستقر خلافت .. ۳۴
آغاز سال سوم از جلوس مسعود .. .. ایضا
آغاز سال چهارم از جلوس اقدس ۳۶

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ۳۹
آغاز سال ششم از جلوس مقدس ۴۹
رقیمهٔ الوداد شاه والا جاه سلطان عباس .. .. ایضا
خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله ۵۴
آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهي ۵۹
آغاز سال هشتم از جلوس اقدس ۶۸
نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر .. ۷۱
آغاز سال نهم از جلوس معلی ۷۴
آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی ۷۹
آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری ۸۷
دستوری یافتن شاهزادهٔ عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن
و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهي ۹۰
آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک ۱۰۰
توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات ۱۰۶
آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون ۱۱۱
مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد ۱۱۷
آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهي ۱۲۵
توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر ۱۲۷
آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس ۱۳۷
معاودت موکب منصور بصوب لاهور ۱۶۹
دستوري یافتن شاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان به تنبیه حکام دکن
نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهي بدارالخلافت آگره ۱۷۵

آغاز سال شانزدهم ازجلوس اشرف ۱۷۸
شرح بیماری حضرت شاهنشاهي و امتداد آن . .. ۱۸۴
ارتفاع رایات جهان‌کشا بسوی کشمیر بار دوم ۱۸۶
آغاز سال هفدهم از جلوس معلی ۱۹۱
نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور .. ۱۹۴
ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره ۱۹۸
آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس ۲۰۱
رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو .. ۲۰۴
متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر .. ۲۱۳
آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع ۲۱۵
نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور ۲۲۹
متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز
سال بیستم از جلوس معلی ۲۴۰
نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب
دار السلطنت لاهور ۲۴۶
نهضت موکب مسعود بصوب بلدهٔ فاخرهٔ کابل ۲۴۹
آغاز سال بیست و یکم ازجلوس معلی ۲۵۲
نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان ۲۷۳
نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر ۲۹۰
آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی .. .. .. ایضا
معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی ازکشمیر بجانب لاهور و در
اثنای راه توجه فرمودن ازجهان فاني بقدسي سرای جاودانی ۲۹۲

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی ۳۰۷
ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه .. .. ایضا
ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند ۳۰۸
ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند .. .. ایضا
ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند .. .. ایضا
گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند .. .. .. ایضا
نغمه سرایان هند ۳۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم

اقبال نامهٔ جهانگیری

شایستهٔ سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت سر برکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد و چشمه‌سار دین و دولت به آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیهٔ ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض فضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و بدستیاری سیاستش خاربن فتنهٔ وآشوب از بیخ و بن بر کنده آید و نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این

کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ثبت حق ودیعت نهادهٔ
دست قدرت بود *

بتاریخ روز پنجشنبه هشتم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که اختر شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره و اوان تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبهٔ جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز گشت سکهٔ دولت و اقبال از اسم همایون چهرهٔ مراد برافروخت و چون خطیب بافصاحت مستطاب خطبهٔ شاهنشاهی زبان را گهربار گردانید خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد همگنان دامنها پر گرفتند و آرزومندان چیده زر و گوهر برچیدند و زرهای مسکوک بطراز روی چهرهٔ مراد مزین بالقاب خجسته القاب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی برصفحهٔ دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که در موجبات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم میرسانیدند در خورشایستگی خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند جبین اخلاص بندها بسجود شکر این موهبت عظمی نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که پدر بزرگوار خاقان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد ازین درین کتاب اقبالنامه هرجاکه عرش آشیانی نوشته آید مراد ازان حضرت خواهد بود - اسامی جمعی که روز جلوس به مناصب

... و بخشی بخشد بدین تفصیل است شریف پسر خواجه
عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
[illegible] بمنصب [illegible] و [illegible] حضرت
[illegible] و رسالة بودند و از [illegible]
کنند و در هنگامی که آن حضرت [illegible] توفیق
متوجه ملازمت پدر بزرگوار گردیدند او از توهم کردار ناپسندیدهٔ
خویش بشواب جبال [illegible] از [illegible]
و آب [illegible] سلطنت را [illegible] این [illegible]
[illegible] گریخته آمده [illegible] آسمان
[illegible] سلطنت و [illegible] و [illegible]
[illegible] بمنصب [illegible] امرای [illegible] قیمتی
[illegible] مبارک [illegible] - و میرزا
[illegible] بیگ را که در زمان [illegible] وزیر الممالک
[illegible] با میرزا [illegible] دیوانی شریک
نمودند - و میرزا غیاث بیگ [illegible] بود بخطاب
اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ
فرید بخاري را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده
بپایهٔ میر بخشی سرفرازي بخشیدند شیخ از سادات موسوی است
و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه پیوسته
[illegible] تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخشی
[illegible] بر اعراض اگرچه [illegible] بخشی دانست لیکن بخشی بود
[illegible] و [illegible] را که [illegible] منصب دیوانی [illegible]

از بی رشدی قبول لقب خود کشیده محال خاطر را بارباب
طلب تنخواه مینمود ظاهر و باطن سخن بقابلیت آراسته و سنجیده
بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت
شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بخشش بود در فیض بر
روی خلق باز کرده هرکه باو رسیدی چهرهٔ نصیبی در آئینهٔ خیال
دیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان
استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت *
راجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با
چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی
بنگاله رخصت نمودند خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را بانواع عواطف
و امتیازات سرمایه ساخته بدستور بشرف وکالت نگاه داشتند . و زمانه
بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت - و
شیخ [illegible] زادهٔ شیخ سلیم فتحپوری که کوکلتاش
آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مفتخر گشت - و شیخ حسن پسر
شیخ بینا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت و میرزا جعفر مخاطب
بآصف خان از صوبهٔ بهار آمده دولت آستان بوس دریافت وی
پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عنفوان شباب
از عراق بهندوستان آمده بوسیلهٔ عم خویش میرزا غیاث الدین علی
آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت
عرش آشیانی منصب بیستی داخلی بآصف خان لطف فرمودند او
راضی نشده ترک خدمت وآمد ورفت درگاه نمود ازین جهت هرچند از
گفتهای اوایست چون دراین مقام مناسب افتاده نوشته شد * بیت *

[illegible] آنچه بدستی ، که ملاّ میدانند [illegible]
را بوده استعدای او بر خاطر قدس گران آمد لهذا رخصت یافته
بیرون رفت چون بدار الخلافت اکبرآباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی
ملاقات مولانا پرسید که ای جوان چه نام داری و از کجا می آئی و بکجا
میروی میرزا جعفر تمامی احوال خود معروض داشته و گفت
نه بحکم اشرف روانهٔ بنگاله شده ام [illegible] آب و هوای بنگاله
خاصیت مسموم بود کسی را که گناه کار میکردند به بنگاله میفرستادند
و غالب ظن این بود که زنده بر نگردد ملا قاسم گفت که تو نغزک
جوانی حیفم می آید که [illegible] گفت اختیار من بدست
توکل بخدا کرده میروم [illegible] ملا گفت زینهار
بر خدا توکل مکن همین خداست که [illegible] جگر گوشهای
پیغمبر را شهید ساخت [illegible] چند سال عارفانه گوی
جعفر بیگ چون به بنگاله [illegible] بنگاله بیمار بود
بعد از روزی چند [illegible] مظفرخان بجای او
منصوب گشت شورش [illegible] افشان بمیان
آمد و مظفرخان را شهید ساختند . میرزا جعفر بیگ و خواجه
شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه با مخالفان
موافقت نمودند و نام نیکها از این آشوب گاه رخت حیات بساحل
سلامت کشیدند در فتح پور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص
نورانی ساختند از بسکه او را بدوزی و بالکسی از درگاه رانده بودند
با رهنمونی سعادت و بدرقهٔ توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید
بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتی بخطابها

آقاغازی و منصب مهر نقشی ترقی و تشخص فرموده بود پایهٔ وزارت [illegible] خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه آقاخان جوانی بود بفضل و [illegible] آراسته فهم رشد و فطرت بلند دانشمند [illegible] الحروف ازوست که هرچه در خیال [illegible] ده تزریق وی معنی است شعر خوب می‌گفت و نثر را پسندیده می‌نوشت تاریخ [illegible] مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعرهای خوب دارد و این چند بیت [۲] از آنجا نوشته میشود * مثنوی *

ز نوشیدن جام شب در چشم ساقی * [illegible] چو می در شیشه باقی

سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست

ز شوق آنچه [illegible] دید [illegible] * [illegible] از دست اوفتاد

دو کس [illegible] آتش فتاد اندر جگر چاک

چو دست [illegible] * [illegible] اوفتاد اندر شماره

مسیح [illegible] و [illegible] در گنج آب حیوان

لبالب کوزه [illegible] زهر [illegible] * [illegible] لب هریک چو آورد

سوی آن یار دیگر کرد اشارت * چندین تا زندگی شان شد بغارت

(۲ ن) این چند بیت از واردات طبع اوست * شعر *

شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت * آمربدند برای دل ما صحرا را

رسید و مضطربم کرد و آنقدر ننشست * که آشنای دل خود کنم تسلی را

جعفر ره کوی [illegible] دانست * [illegible] ز پا نشیند

* شعر * ز نوشیدن جام الخ

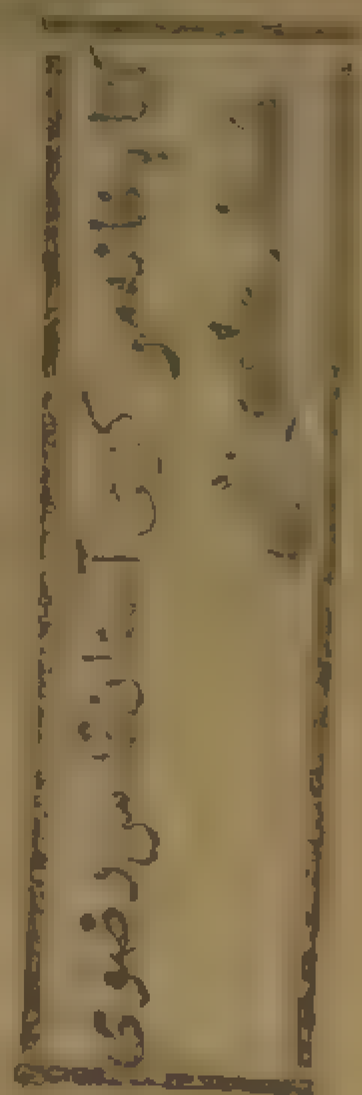
[illegible] شمس ظفر [illegible] شرقی [illegible]
[illegible] از زندگی [illegible] خجل از کردهٔ خود [illegible]
نهاد آئینهٔ دل در برابر * ازو نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال [illegible]

چون [illegible] سلطنت حضرت عرش آشیانی
بالتوجهی که آنحضرت را باستیصال [illegible] مشغول بود
بسبب [illegible] در اواخر سلطنت
شاهزاده ولی عهد را با لشکر [illegible] فرمودند و
ایشان نیز [illegible]
آنجناب عطف عنان نموده [illegible] در عقدهٔ
توقف بماند بعد [illegible] آراستگی
باعث افتتاح این عقدهٔ [illegible] شاهزادهٔ
پرویز را با لشکر گران و توپخانه [illegible] فرمودند و
آصف خان به اتالیقی شاهزاده [illegible] در دیوان
قضا برآمد این کار و گشایش این عقدهٔ دشوار [illegible]
فرمان شاهجهان پادشاه غازی رقمزدهٔ کلک تقدیر بود [illegible] مرتبه
نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عنان نموده [illegible]
السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود
بکنایهٔ کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این
حال محمد قلیچ خان بحکومت صوبهٔ گجرات فرق عزت برافراخت [illegible]
[illegible] خان را بحکومت لاهور سرافراز ساخته [illegible] رخصت

فرمودند - و زیر صوبه بلادرتی و [illegible] و تا قلیچ جمع [illegible]
دستوری یافت *

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او



یازدهم شهر ذی قعده سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال
از جلوس همایون بهار [illegible] آغاز شد و افسرده دلان خاک
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت * رباعی *

فرخنده [illegible] که بر آرند [illegible] مستند
جهان جوان شد ویاران بعیش بنشستند
بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط
زبسکه عارف و عامی برقص بر جستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را باقمشهٔ گران بها و انواع
ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز
شرف هرروز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار
و پیشکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مبدی این سال پرتو
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر
والاقدر - وتفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای سلطنت
موهوم وژاژ خائی خوش آمد گویان خانه برانداز آشفته و سراسیمه
گشت واین ماخولیای درمغز خاطرش جا گرفت همواره ازخدمت

و رفته و متوحش منابوت چنانچه آنحضرت بلوش ذریعی منصب

منصبداران اعیانی منظور بوده متوحش و متردد می‌زیستند

آنکه سبب یکسانه [illegible] اعتقادی [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] از

شاهنشاه کبرا برآمده را [illegible] گرفته و بعد از [illegible]

امرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته [illegible] متوحش را

معروض داشته نخست رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که

پادشاهزادهٔ جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشتهٔ بادیهٔ

ضلالت رخصت فرمایند امرای [illegible] عالم درین

نشسته باشد [illegible] بحکم [illegible] در خاطر

ملهم غیبی بخاطر قدسی [illegible] پرتو افگند که [illegible] را

بجای خود سریر آرای [illegible] و [illegible] خدمت

ایشان بازدارند و موکب [illegible] بتعاقب او

شتابند و باین عزیمت [illegible] با [illegible] از

امرا و منصبداران که بسعادت [illegible] گرم و گیرا

بطریق منقلا رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای

شب خود رایت فتح و فیروزی بر افراختند و در سواد شهر (صبح مولد

امید جهان‌را بفروغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر

میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در شناخت [illegible] را گم

کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در

زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال

[illegible] و خبرگیری مقرر گشت در نواحی متهوره [illegible]

بدخشي كه بحكم اشرف از كابل بدرگاه مي آمد بخسرو برخورد و
دوچار ميشود و بخسرو از راه رفته آزار بخلق خدا ميكردند و از
مخاطبات خان بابا گفته و در اختيار خود و بقبضهٔ اقتدار او حواله
مينمايد و چون حسن بيگ از جانب حضرت شاهنشاهي مطمئن
نبود ازين طلب استقدام بدعنايتي ميشود و در اصل سرشت
بدخشيان بفتنه و شورش و فساد مجبول است قرار بهمراهي او ميدهند
و با سيصد جوان بدخشي عطف عنان نموده طريق بغي و كفران
نعمت پيش ميگيرد در اثناي راه از سوداگر و غيره هركس كه پيش
مي آمد اموال او را [illegible] و مردها را بآتش بيداد سوخته از دود
دل مظلومان انديشه ننموده ظلم و آزار مينمودند خصوصاً اموال
سوداگران و [illegible] پادشاهي هر جا بنظر در مي آمد متصرف گشته
بهمراهان خود قسمت مينمودند و پياده را سوار ساخته همراه ميگرفت
قضا را دلاور خان [illegible] بمقام پاني پت خبر آمدن
خسرو شنيده [illegible] از آب جون گذرانيده بسرعت هرچه
تمامتر متوجه لاهور [illegible] بحصار لاهور در آمده باستحكام
قلعه و برج و باره پرداخت عبد الرحيم ديوان لاهور كه بحكم اشرف
متوجه درگاه بود بدلاور خان پيش آمد و دلاور خان حقيقت فرار
نمودن خسرو خاطرنشين او ساخت و او توفيق نداشت كه فرزندان خود
را از آب گذرانيده خود با دلاورخان موافقت و مرافقت نمايد بالجمله دلاور
خان بتيزروي بجانب لاهور شتافت و او پيش رفته خسرو را ديد و خسرو
اورا ملك الوزرا خطاب داده ديوان خود كرد القصه بسرعت هرچه تمامتر
طي مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار كشيد شيخ فريد سر در

جان و دانسته و اموال [illegible] را و هنگامی از خسروی
او را شیخ [illegible] بحرفهای [illegible] معروض داشتند و ورا بندو تخواهی
متهم می ساختند و تحریض مینمودند که شیخ فرید [illegible] و داستانی
خسرو را پیش انداخته [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
خویش خود را [illegible] و [illegible] تا آنکه میرزا خان
[illegible] فرمانده [illegible] [illegible] شیخ [illegible] از جا
در نیامده در [illegible] و [illegible] خود پاسخ گذارند و [illegible] خان
[illegible] رسیده باتفاق میرزا حسین [illegible] نورالدین ولی کوتوال
استحکام برج و باره پرداخته [illegible] را [illegible] بشرط [illegible]
دست گماشتند [illegible] خسرو [illegible] [illegible] در [illegible]
از [illegible] خود [illegible] [illegible] و فراهم آوردن لشکر
و ترتیب اسباب [illegible] [illegible] و [illegible] دائره
ملک و جهال اشتعال پذیرید [illegible] و خسرو قریب ده
دوازده هزار سوار فراهم آورد [illegible] که شیخ فرید
با عساکر منصوره تا حوالی آب [illegible] رسیده و [illegible] اقبال حضرت
شاهنشاهی [illegible] لشکر منقلا را قوی پشت دارد [illegible] تسخیر
[illegible] متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر
اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت
خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هرچند بنصایح
ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر
نکرد و نتیجه [illegible] مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] شام [illegible] بود

خود نیز از پی و [illegible] خدا را [illegible] مقام خسرو جمعی
از ایشان و نعمه طلب که بر گرد او و مقیم آمده بودند چون شب شد
خیمه با خون زدانندن بخیمهای اطراف و نوعی در آمدند از قتل
و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد
گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقهٔ ارباب زوال
و نکال رسانیدند آخر همین روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو
را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بارگی توکل بآب زده با تمام فوج
او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده در
آنطرف آب [illegible] الدین [illegible] از پیش آمده جمعیت
خسرو [illegible] گران ظاهر ساخت [illegible] معرکه موجب تردد
خاطر [illegible] نا پسند [illegible] و شیخ جواب نا ملایم بدیشان
گفته [illegible] همراه داشت چندی پوشیده
مستعد کارزار [illegible] فوج مخالف نمودار شد و
بین الفریقین [illegible] اشتعال پذیرفت و سادات بارهه
که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلادت داده بسیاری
از مخالفان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و خود زخمهای
کاری بر داشتند ازانجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر
از سادات بزخمهای جانستان سرخ روی دین و دولت شدند
درینوقت سید کمال بخاری که الغمش بود با برادران خود بکومک
فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار
نیز توسن شهامت بر انگیخته بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را
از پیش برداشتند و اکثری ازانها همت بکار نماینده راه فرار

[illegible] گرفتند و قریب چهار صد سوار از [illegible] بدخشانی [illegible]
[illegible] شده در زیر سایهٔ [illegible] جهانگیر اقبال پایمال ادبار گردیدند
خسرو با حسن بیگ [illegible] آوارهٔ بادیهٔ نادانی و [illegible]
[illegible] گشت [illegible] منصب شیخ [illegible] و
[illegible] [illegible] کوس شادی [illegible] آوازهٔ [illegible]
[illegible] جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت
با [illegible] او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ
آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسال نمود آنحضرت [illegible]
روز بشارت فتح و فیروزی [illegible] حضرت [illegible] شاهنشاهی
در جناح استعجال [illegible] متوجه [illegible]
و چون مشخص نبود که [illegible] راجه
[illegible] را که از زمینداران [illegible] سمت
[illegible] که هر جا [illegible] گرم [illegible]
[illegible] اورا بخدمت آورد شیخ [illegible] از ناوردگاه
فرود آمده بود و دو سه ساعت [illegible] گذشته [illegible] بمعسکر
[illegible] پیوست شیخ از خیمهٔ خود بر آمده [illegible] دیده را [illegible]
[illegible] اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش
[illegible] گرفته تفقدی و مرحمتی که هرگز در مخیلهٔ او نگذشته بود
[illegible] ساختند و شب در خیمهٔ شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه
دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده [illegible] تباه [illegible]
[illegible] بر آمده سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] که رفیق طریق بغی و [illegible] بودند

گفتند که حوالی دوآب و پرگنات را که فوج حسب وقع [illegible]
و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبرآباد باید شتافت اگر کاری
از پیش رفت فبها و نعم و الا بحدود ولایت سرقنه باید رفت مدعی
آنست که از راجه مانسنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین
سفر و مسافت دور بندگان حضرت را تجا [illegible] آنست که اینهمه
محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن
بیگ گفت این کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت
چه از اسپ و آدم درانجا حدود کسی نایستد و بالفعل خزانهٔ من
در قلعهٔ رهتاس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهتاس ده
دوازده هزار سوار مغل کارآمدنی در خدمت شما فراهم می آیند
اگر پیشتر از [illegible] سا بیایند [illegible] را آماده ایم و اگر از آنحدود را
بشما ازانی [illegible] بندی [illegible] در ساخته انداز فرصت و
قابو [illegible] آنچه نصیب است از نهانخانهٔ تقدیر چهره
کشا گردد [illegible] و جنت آشیانی همایون پادشاه
بیاوری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد
هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهذا ایشان خزانه
نداشتند و من چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم
چون عنان اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود
کنکاش او را مرجح داشته و افغانان جدائی گزیده بجانب
هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که
از آب چناب عبور نموده خود را برهتاس رساند چون باطراف
ممالک نواحین رفته بود که گماشتهای جاگیرداران و کروریان و غیره

[illegible] خبر [illegible] ازینجا [illegible] خبر [illegible]
[illegible] او [illegible] در [illegible] احتیاط و تاکید بسیار [illegible]
[illegible] بگذر شاهپور رفته خواستند که ازین گذر عبور نمایند هرچند
[illegible] نمودند کشتی بهم [illegible] بگذر سودهره رفتند چون
[illegible] او [illegible] [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] و کشتی دیگر پر هیمه و کاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را
[illegible] و علف [illegible] مانده بدین کشتی سوار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب ایشان را دریافته کشتی را
درمیان آب بجائی بردند که ریگ [illegible] خود را در آب
[illegible] بشناه گذشتند این خبر [illegible] سودهره [illegible] چودهری
پرگنه سودهره ازین شورش خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان
را از گذشتن و گذرانیدن منع [illegible] آنطرف
[illegible] آمده میر ابوالقاسم [illegible] را [illegible] پرگنهٔ گجرات بود
آگاه ساختند مقارن (۲) اینحال [illegible] چشم او تیره
و تاریک ساخت میر ابوالقاسم [illegible] و [illegible] خواجه سرا و
دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر
ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنهٔ گجرات

(۲ ن) واو با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی
بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی درآمده ایشان را
در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش
کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ

بودند و یراق از گرفته عرض نمایند روز دوشنبه سوم محرم
الحرام هزار و پانزده هجری خبر فیروزی او در باغ میرزا کامران
بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جانب [illegible]
خسرو بر گشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم [illegible]
را ببارگاه والا حاضر سازند روز پنجشنبه سوم محرم خسرو را دست بسته
و زنجیر در پا بتورهٔ چنگیزخانی از طرف چپ به پیشگاه حضور
جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را
بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو
ایستاده میلرزید و [illegible] حسن بیگ بگمان نفع موهوم
بهرزه گوئی و ژاژخائی [illegible] کرد چون غرض
او به پیشگاه خاطر [illegible] نگذاشته حکم
فرمودند که خسرو را [illegible] حسن بیگ را در
پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده واژگون بر دراز
گوش نشانیده بدور شهر [illegible] گاو زودتر از پوست
خر خشک شد حسن بیگ بیش از [illegible] زنده نماند و به تنگی
نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر
میگردانیدند از غایت بی آزرمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه
و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد
آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند
در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد
و چون در پرگنهٔ بهیرون وال شیخ فتح کرده بود حسب التماس شیخ
دران مقام پرگنهٔ آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده بشیخ عنایت

کرده و شاه انخطاب مرتضی خانی سمرقندی را فتح و بجهت سیاست
و عبرت حکم شد که از در باغ سمرا تا دروازه دو رویه دار ها نصب
کرده جمعی از مفسدان [illegible] را که با خسرو رفیق طریق بغی
و ضلالت بودند بانواع عقوبت بردار کنند . در اوراق سابق سمت
ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بندگان درگاه خلافت
بتسخیر ملک رانا تعین شد و چون شورش خسرو بعد از آن حکم شرف
شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصف خان
متوجه دار الخلافت اکبرآباد گردد و دریافت که بیامن اقبال بی
زوال اطفاء نائره خسرو شد حکم فرمود که [illegible] آن عزیمت نموده
عازم درگاه والا شود - روز چهار شنبه [illegible] داخل شهر
لاهور شدند و خسرو را بر فیلی نشانده از میان دو رسته بازار گذرانیدند تا
همراهان خود را بآن عقوبت دیده [illegible] عبرت
برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که [illegible] شاملو
حاکم هرات خبر گرفتار شدن [illegible] و شورش
خسرو شنیده حاکم فراه و [illegible] با لشکر
خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ
خان باعتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح
قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشرده بالای ارک جائی
بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را
مشاهده مینماید (و در مدت[2] محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه

(۲ ن) در یک نسخه

پادشاه در آنجا سلاطین و گردنکشان نخوت کج نهاده خود را موجود تصور نمیکنند و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه روزه فوج ترتیب داده بمقابله و مقاتله با بعضی عشیرت و کار غمده و تسلط ظهور مینمایند بعد از استماع این خبر حضرت پادشاهی جمعی از امرا و منصبداران والا قرا خان ترکمان و [illegible] بیگ برای مخاطب بسردار خان از آنجمله بودند بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان بکومک شاه بیگخان تعین فرمودند اتفاقاً شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعهٔ مذکور شنیده رقمی بنام آنها مصحوب [illegible] فرستاده که دست از قلعه باز داشته هر کدام [illegible] و فرمود که حسین بیگ لشکر را [illegible] قلعه خدا [illegible] خدمت بندگان حضرت برود و مراسله [illegible] نوشته شده بود [illegible] بالجمله [illegible] فوج [illegible] قندهار برسد لشکر قزلباش بحکم پادشاه [illegible] در این تاریخ حسین بیگ مذکور [illegible] بودن دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه بیگخان روانهٔ درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند [3] و بعد مرحمت آنحضرت هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همت و بزرگ روزگار بسر می برد در این تاریخ [illegible] را آمده بکومکیان

(۲ ن) در یک نسخه

[illegible] زمانی بود [illegible] میرزا عیسی [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] فرزندان شاهزاده [illegible]

[illegible] پسران شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]

سه پسر و چهار دختر [illegible] طهمورث [illegible] بایسنغر [illegible]

هوشنگ درین ایام [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] ساخته عنایت بسیار به

پرورش ظاهر میکردند و [illegible] فرزندی اختصاص بخشیده

[illegible] مخصوص [illegible] شاهزاده [illegible] حسب

حکم [illegible] آمده دولت [illegible]

[illegible] خطاب [illegible] ([illegible] مرتضی خان

بصاحب صوبگی گجرات [illegible] قطب الدین [illegible] کوکلتاش

بصاحب صوبگی بنگاله [illegible] گردید

خدمت [illegible] مرحمت

فرمودند و منصب او پنجهزاری [illegible] شد و دو لک

روپیه بصیغهٔ مدد خرج [illegible] روپیه بکومکیان او

لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیهٔ شاهزاده سلطان مراد برادر

خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه

از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک

روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب سوانح ظاهر

شدن کذابیت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براجه علیشان

(۶ ن) طهمورث (۹ ن) بایسنغر (۷ ن) در یک نسخه

[2] (حاکم ولایت خاندیس در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته بعضی که بفرزندان صلبی نداشته باشند اما چون طینت آن حق ناشناس بخبث و نفاق سرشته شده بود دوربینی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را بغایت خوش می نوشت باعمده کتابتی که براجه علیخان) نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمده بی تحاشا بر صفحه روی کاغذ بلکه روی دل را سیاه کرده جناب صاحب وقت را بزشت نامی متهم ساخته بعیبهای [illegible] دانسته که نسبت [illegible] بسگان او ازید [illegible] و سگ نفس [illegible] از فتح قلعهٔ اسیر در احوال راجه علیخان [illegible] ابوالحسن افتاد خواجه سالها با خود [illegible] ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخته [illegible] درآورد و آنحضرت درمیان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشتهٔ او را بدستش دادند که بخواند آن بی آزرم دیدها را سخت کرده بی محابا خواند ایستادهای پایهٔ سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زبان آوردند هرچند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بفریاد او رسید

(۲ ن) دریک نسخه

در جلوس تعلیم فرموده روزی چند از چشم افتاده نظر بند [illegible]
ازین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز [illegible]
بزمی شاهی خاص و عام آراسته و بعد از فراغ جشن طوی خاطر
نیز متوجه بنشاط شکار رغبت فرموده [illegible] و [illegible]
که از شکارگاههای مقرر [illegible] نهضت [illegible] کابل
شکوه [illegible] اتفاق مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان
معاودت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد
و یک جاندار از بزکوهی و قچقار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو
شکار شد بزکوهی که از [illegible] و [illegible]
و چهار سیر بر آمده که [illegible] بوزن خراسانی باشد و قچقار کوهی
دو من و سه آثار بر آمده که [illegible] ایرانی باشد و نیله گاو چهارده
من که یکصد و دوازده [illegible] و شانزده
سیر که هفتاد و شش من [illegible] عرایض واقعه
نویسان صوبه بهار بمسامع [illegible] افغان را با راجه
سنگرام که از زمینداران عمده [illegible] اتفاق
و جهانگیرقلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی بر افراشت
و سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ صحرای عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف
و نهضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چهار شنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
آفتاب جهانتاب بخانهٔ شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود

وشل کوه از جنس [illegible] و خوبی آراسته جشن نوروز جهان‌افروز آراستگی یافت درین جشن [illegible] پادشاهزاده [illegible] و جهانگیران سلطان خرم را بمنصب [illegible] هزاری ذات [illegible] علم و نقاره و تومان و طوغ مرحمت فرمودند [illegible] مسعود و زمان [illegible] رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت ندیده بود لهذا ازین سبب کوه بیدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیرالامرا را بیماری صعب [illegible] از [illegible] ظفر انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصف خان را [illegible] منصب [illegible] عزت بر افراخت خلعت خاصه و [illegible] مرصع [illegible] که بیست هزار روپیه [illegible] خواجه ابوالحسن را به همراهی [illegible] دفاتر و کاغذ با او باشند - روز پنجشنبه [illegible] هجری باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات اقبال [illegible] بستان که در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باغ شهرآرای باغی طرح افگنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می‌آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهیان صوبهٔ بنگاله بمسامع جلال رسید که علی‌قلی بیگ استاجلو که بخطاب شیرافگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت او را نیز بندهای پادشاهی

بحضور قطب الدین خان [illegible] رسیدند و تعیین [illegible]
[illegible] آنکه حسینقلی مذکور [illegible] شاه اسمعیل پسر شاه قلی
بنابر نسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار
بهندوستان آمده در سلک [illegible] شده بود
پیوست و خانخانان [illegible] در سلک [illegible] منتظم ساخت
و در ان یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان
مظفر و منصور از آن یورش معاودت نمود حسب التماس او بمنصب
لایق سرفراز گردید و در همان ایام عبدالله میرزا [illegible] بیگ را [illegible]
او کردند و چون موکب اقبال [illegible] بر [illegible]
از اکبرآباد متوجه فتح [illegible] و شاهزاده [illegible] استقبال را
دستاوری یافت [illegible] ایشان [illegible] شد و حضرت
[illegible] خود [illegible] اختصاص بخشیدند
و بعد از جلوس [illegible] منصوب فرستادند
چون بعرض رسید که طبایع [illegible] تحویل
و منظور است در وقت [illegible] اشارت رفته بود
که اگر بر جادهٔ صواب و سداد ثابت قدم باشد بحال خود دارد و الا
روانهٔ درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هرچند
بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهای
فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا
عرض داشت نمود فرمان صادر شد که اورا روانهٔ درگاه سازد و اگر
از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بازوی که در حضور [illegible]

رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهد قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان عالی تا بردوان [illegible] متوجه بردوان که به تیول شیر افگن مقرر بود می بود از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تا خیمه رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب گفت که این چه روش تزوک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شده سخن پرداخت و شیر افگن از چهره حال نقش غدر مشاهده نموده [illegible] ازانکه دیگری دست بکار برد گرم و کین‌اندوز شمشیر کشیده بر شکم قطب الدینخان زخم کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون ریخت و او بدست خود دست شکم را گرفته بآواز بلند می گفت که [illegible] پیرخان (۵) کشمیری که از بندهای عمده بود [illegible] دلاوری بهرهٔ تمام داشت اسپ را برانگیخته زخمی [illegible] و شیر افگن شمشیر [illegible] به پیر خان زد که [illegible] درینوقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و چون قطب الدینخان نسبت گوکلتاشی داشت و از امرای عظیم الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان صاحب صوبهٔ بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

(۵ ن) ریبه خان - دایبه خان

عجیب غریب شانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بالای
خرچنگی بود گوئی ماری که درازی دو ذرع شود باشد گرفته می
نشان انجمله توقف فرمودند تماشا میکردند تا از جائی که چون مگر
بعرض رسیدند که در ضحاک و … مستوری واقع شده
از آن کوه … ساخته اند و … تابوت … عزیز است و …
هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم
نریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است
برگردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا
همان پنبه را بالای زخم نگذارند … چون این حرف
غرابت تمام داشت … حکم اشرف … خود بدانجا
رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید … تفحص … نهایت
تاکید بکار برده … بجهت دیدن
زخم جراحی نیز همراه کردند … طی مسافت
نموده بمقصد پیوست و … ازسادات
سبزوار درآنجا توطن گزیده اند … خواجه
تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم
از زمین بلند تر یکی را بر فراز آن برآوردم تا او دست دیگران
گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم (درون دالان(۹) سه ذرع در طول و یک
و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر) و
درون آن در خانهٔ مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و

(۹ ن) در بالاء نسخه

دیوچه کم کرده در غایت سختی و کندن خانه قبری کنده
و دری یك شخص بلی [illegible] و چون پردهٔ آن در برداشته شد
تابوتی بنظر در آمد بعد از آنکه تختهٔ بالای تابوت برگرفتند
میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابانده است بسته
چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس
هم بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است
پوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک
تصرف نکرده موی سر و ابرو و مژه تمام ریخته بینی درست
و چشمها بر هم [illegible] دندان نمایان یکی از بالا دیگری
از پایان و گوشی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک
خورده است و [illegible] مشتی [illegible] زخم و پنبهٔ زخم غلط بود
انگشت [illegible] درست [illegible] خشکی بر استخوان
کشیده و [illegible] که انگشت وسطی
در میان آن [illegible] نشد که سبب این چیست
ایام وفات یا شهادت [illegible] ازان که بعد از تفحص و تحقیق
پیری را از دیهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال
مقواجه تابوت ازو پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در
جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی این مرد شهید
شده و العلم عند الله قرینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم کهمرد آمده

(۷ ن) دو دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان
گوشتی که الخ

سعادت زمین بوس دریافته بمرکز حکومتی [illegible] را
سرافراز نموده بمناصب رخصت فرمودند درخلال این احوال خبر
رسید که میرزا شاهرخ در مالوه برحمت ایزدی پیوست حق تعالی
دریای بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شاهرخ پسر ماند اول
حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهادند بعد ازین میرزا
سلطان که درخدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس ازو
میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هرکدام درخور
شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند ؛

مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم [illegible] الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده
متوجه هندوستان شدند [illegible] شاه بیگ خان
بکابل تاش بیگ خان [illegible] و نواحی [illegible] گذاشتند و از سوانح
بد اندیشی هواداران خسرو [illegible] ندامت عمل زشت
خویش و بقصاص رسیدن [illegible] در ابتدا روزی
چند خسرو را بامیرالامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر
شد که یک روز مردم امیرالامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند
در روز نوبت آصفخان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از
نوکران او پاسبانی میشود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین تنها
میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه
قابو بدست افتد به ترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید
برآرد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیرالامرا

بجهت بیماری در لاهور توقف کرد و آصف‌خان را از تغییر اعتماد
الدوله و وزیر الملک بمنصب وزارت و وکالت بلند پایگی بخشیدند
خسرو را حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا نمودند در اینوقت آنحضرت
بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطفی شده میان نور الدین
محمد و حکیم فتح الله رابطهٔ دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردند
که خسرو را از قید وحبس بر آورده بسلطنت بردارند محمد شریف
پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و جمعی اعتبار خان را
که صاحب اهتمام مردم او بود و در خدمت نزد خسرو راه داشت
با خود همراز گردانیدند و مدار بر آن نهادند که هر کس را که به تبعیت خود
در آورند جمعی مذکور در خلوت [illegible] باز نماید و خسرو نشانی
بجهت او گرفته و در طومار [illegible] نام او ثبت نمود مدت پنج
شش ماه این هنگامه [illegible] و تا زمانه قریب چهار صد کس
در زمرهٔ همداستان انتظام یافته و دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی
نداشتند و [illegible] در کمین فتنه نشسته مقرر
نمودند که [illegible] حضرت کرده خسرو را از قید
بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی
از رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان
شاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت
و او گرم وگیرا بخدمت شاهزادهٔ عالمیان شتافته عرض این ماجرا
نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر والا قدر رفته حقیقت را
معروض داشتند مقارن این حال آصف‌خان نیز خبر یافته بمنزل [illegible]
رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

حسب شاهنشاهی زمانیکه آنحضرت از محال برآمده صلابتخان را ندیدند و از بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافته بنده‌ای حضرت آنچه از شاهزاده نامبرده بوقت نیاز فرمودند صلابتخان معروض داشت که تحفهٔ پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این حرف را ظاهر ساخت با جمله حضرت شاهنشاهی در صدد دریافت واقعی تمکین جسته حکم باحضار آن خون گرفتها فرمودند یکی ازانها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابتخان عرض کرد که تا یکی ازانها بزودی [illegible] خاطر نشون ممکن نیست که حقیقت [illegible] اقدس شد که میرزا محمد را قول [illegible] نمایند [illegible] بعد از اطمینان قلب حقیقت حال [illegible] بعد از ثبوت نورالدین محمد ولد آقاخان [illegible] پسر اعتماد الدوله و هندوی اعتبار خان و بداغ [illegible] و صلابتخان التماس نمود که اگر حضرت [illegible] در آنند کو بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشتهٔ هندوی اعتبار خان بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پردهٔ ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس اورا قبول داشته موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات خلقی شد ازانجمله اگر آصفخان دران روز بصلابتخان نوسیدی الغرض سرپسته ماندی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین ساختی و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خر وارگون

نوازش نموده و منزل بمنزل بلذت وصول می آورده باشند. از غرایب
آنکه قاسم خان نمکین که بخطاب امیرالامرائی سرفرازی داشت و با
حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی اورا بغدر و بدخواهی
منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم
کرده آوارهٔ دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
درین است که ولایت پنجاب را باو داده این مخمصه را کوتاه باید
ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند
و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار
خویش گرفتار آمد و [illegible] دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد
محل نزول رایات جلال گشت [illegible] خان حاکم آنجا بحکم اشرف
در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح انداخت در یکروز سیصد جاندار از
قوچ کوهی [illegible] شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت
زمین بوس دریافت [illegible] از بندهای حضرت عرش آشیانی
است [illegible] مصدر خدمات شایسته گشته
شمشیرهای [illegible] عالی و مراتب بلند ترقی و
تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار
روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل
و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمرخنجر مرصع و فیل مست
و اسپ خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت
آنصوب فرمودند پیر خان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه
هزاری و خطاب صلابتخانی عز اختصاص داشت بخطاب والای
خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند. و دوازدهم ماه شعبان بدار السلطنت

منزل اجلال فرمودند صدر خلیل الله خان نقیب الدین محمد
میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولي كه سلسلهٔ آنها از
قدیم الایام محتاج بتعریف و توصیف نیست در عراق و خراسان
بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین
بوس دریافتند و منصب بهزاری ذات و دو صد سوار سرافراز نموده
جاگیر معموره تنخواه فرمودند مساعدة الوقت دوازده هزار روپیه بوجه
مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود
با اعلی حضرت بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایهٔ قدرش افزودند
موازی دو لک روپیه از جواهر و اقمشهٔ نفیس و چینیهای
فغفوری و خطائی برسم پیشکش معروض شد آنچه پسند افتاد
برگزیده تتمه باو بخشیدند و ممتاز محل از جواهر انگشتری
لعل بدخشانی که نگین [illegible] آن از یک پارچهٔ لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و [illegible] بغایت خوشرنگ و
خوش آب که از گجرات برسم [illegible] بود خاطر مشکل
پسند افتاد والحق تاحال [illegible] بود و لعل دیگر
قطبي شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت
خوبي و لطافت قیمت هرکدام بیست و پنجهزار روپیه شد مقارن
اینحال فرستادهٔ شریف مکه مکتوب محبت طراز و پردهٔ در خانهٔ
مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستادهٔ شریف لطف
فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک
روپیه را از هرجنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف
روانه سازند ۰

معاودت رایات آسمان سای از لاهور به مستقر خلافت

روز یکشنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار الخلافت آگره اتفاق افتاد قلیج خان بحکومت دار السلطنت لاهور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی صوبهٔ مذکور مقرر گردیدند - روز پنجشنبه هژدهم ذیقعده دار الملک دهلی محل نزول رایات اجلال گشت و در منزل سلیم گده که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق منزل بکیفیت دل نشینی ست چون ساعت در آمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مانسنگه از قلعهٔ رهتاس آمده دولت باریافت یکصد زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید •

آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه [illegible] هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب به برج حمل [illegible] ارزانی فرمود سال سوم از جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکته که در پنج کروهی از دار الخلافت اکبر آباد واقع است جشن نو روزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد خواجه جهان خوافی به خدمت بخشیگری ممتاز گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز توبغون پیشکش کرد در جمیع جاندار از انسان و حیوان توبغون خوب میشود لیکن در

حیوانات خوش‌نما است و از قفارش می‌افزاید و در نسل خلق مختلف آن مکروه و زشت می‌باشند باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بودنه و طاوس و آهو و چکاره توبغون دیده شد ـ از غرائب وقایع آنکه جان نثار مسعود پسر میرزا [illegible] دولت [illegible] زنانه تعلق [illegible] بستگی در حالت احتضار فرزند [illegible] او [illegible] بعد از دو سه پسر [illegible] در ساعت رحلت [illegible] اسباب کاینات از عالم گذشتند و حضرت [illegible] آشیانی [illegible] بوی داشتند اورا کنیزی [illegible] ظاهر [illegible] از دست او [illegible] بعد از فوت [illegible] حوادث رفایق راه عدم شد ـ از [illegible] زنان هندوان بعد از مردن شوهر زنده [illegible] در آتش [illegible] صحبت می سازند و بسیار شده که [illegible] نیز زنده بآتش درآمده خود را بسوختند [illegible] از مادر نسبت بفرزند شنیده نشده * در این [illegible] بانو صبیهٔ قاسم خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود درآورده بپادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خانرا بجای او صاحب صوبهٔ بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت صوبهٔ بهار و پتنه را بافضلخان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت از غلام‌زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند دلبند اقبال خود حضرت

خانخانانرا رخصت نمودند منصب نفس نفیس هفت هزاری بود و آنرا هفت
هزار ذات مقرری میگشت و در عهد سلطانی و حق پرستی رسوخ تمام
داشت در آن روز مهابت خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و
پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا
که بکومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ
و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای
مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران
کار دیده بکومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و دو هزار
توپچی پیاده و هشتاد توپ [illegible] وغیره و شصت زنجیر فیل و
بیست لک روپیه خزانه عنایت شد [illegible] پسر سلطان
پرویز که [illegible] باعارضه
اسهال ودیعت حیات [illegible] ربیع الآخر رقم اقبالنامه
بخطاب معتمد [illegible] تاریخ خانخانان سپه سالار
بحکم اشرف از [illegible] و دو تسبیح
مروارید و چند [illegible] لعل [illegible] پیشکش گذرانید قیمت
آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس
بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته
سامان یورش دکن نموده بدان صوب شتابد چون خانخانان تعهد
صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شدن حضرت عرش
آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نموده و نوشته داده که
در عرض دو سال این خدمت را باتمام رساند مشروط بآنکه سوای
لشکری که دران صوبه تعیین است دوازده هزار سوار دیگر با ده لک

رسید خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که روپیه ماهانه
نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی
متوجه گردیده از دولتخانه تا روضهٔ آن که قریب سه کروه
مسافت خواهد بود پیاده شدند مرزا غیاث و ارکان دولت و
سائر ملازمان عتبهٔ خلافت در موکب والا سعادت پذیر بودند
بعد از فراغ زیارت عمارت روضهٔ مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده
تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی
بهم خیرات بذل حاجت عنایت شد و بعمارت روضهٔ آن
حضرت پانزده لک روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
پنج لک خانی رایج توران باشد تا امروز شایع خرج شد -
از غرائب آنکه حکیم علی حوضی در خانهٔ خود طرحی ساخته و
در کنج حوض خانهٔ در زیر آب طرح داده بود مربع شش در شش و دران
خانه بغچه رختی و چند کتابی نهاده [illegible] که یک قطرهٔ
آب بآنخانه درآید و هر کس [illegible] چنانچه میخواست دران
کنج حوض به آب فرو می برد چنانچه [illegible] می آمد دو سه
زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود
را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه
جای ده دوازده کس بود که باهم نشسته صحبت می داشتند
آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته خود بآب
درآمده تفرج خانهٔ مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزاری
سرافراز ساخته بدولتخانه معاودت فرمودند - درین تاریخ خانخانان
بدستور ولایت دکن دستوری یافته خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

اسپ و فیل لطف نمودند چون از سلوک و معاش برادر مرتضی خان مردم گجرات شاکی و مستغیث بودند اورا بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد ؛

آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهاردهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا برخوردار خلف عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم مورد عز و افتخار گشت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که زمانی ممتد از دولت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان عالی خدمات شایسته ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد او امیر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بوده و تا بوده بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشتهٔ کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دو سه کلمه مختصر ساخته چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمشی نشده اورا بخدمت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبهٔ دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه داده آصفخان بوالا پایهٔ اتالیقی

مینماید گفت امیر تیمور را و دیگر سران سپاه ایکوهک شاهزاده منجور قندنه
درنده قلندری شیری پیدا شد که بغایت تناور و قوی و عظیم
جثه در خرابی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام
نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمی‌رسانید روزی حضور طلب
فرمودند که با او جنگ اندازند و شاه خرم ابن ... تماشا ایستاده
بود و جمعی از جوکیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند
شیر بجانب جوکیان دویده یکی از ایشان را که برهنه بود گرفته و
بطریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه با ماده خود جفت میشود
بحرکت در آمد و بعد از آنکه گذاشت ... از ناخن و دندان و
آزاری نرسیده بود حکم فرمودند ... و زنجیر ... بگذارند
که در فضای جهروکه طرف دریا بطور خود مطلق باشد و بعد
چهار شیربان دانه چنانچه ... همراه باشند و این ادا
مکرر ازو بوقوع آمده چون ... شیر و نگاه
داشتن آن توجه فرمودند ... در فضای
طرف دریای زنجیر و قلاده ... شیربان
موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تناور بهم رسید
یکی موسوم بنام دولت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر
ایشان را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در
ستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیری با
نر ... جفت شده بچه آورد و شیر میدادند تا بطعمه خوردن
رسیدند و کلان شدند از غرایب امور است که در عهد دولت
جهانگیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که

شیر بی باک و ز[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیر و دلیر
فیلان که در وسعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
بود محافظت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حسین میرزا [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
اسمعیل میرزا صفوی را [illegible] شاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان
خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه [illegible] سوای جنس برسم
ساچق ارسال [illegible] [illegible] [illegible] مرتضی خان سوانح پنجهزاری
ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه
بنگاله بمنصب پنجهزاری [illegible] سوار [illegible] [illegible] گردید چون مکرر
بعرض رسید که [illegible] [illegible] [illegible] که همراه شاهزادهٔ پرویز تعیین
یافته متمنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فراهم آورده باتفاق
عنبر بد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدم جرأت و بیباکی
پیش نهاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خانخانان را با ده دوازده هزار
سوار دیگر که [illegible] [illegible] [illegible] بیگ اوزبک و سلام الله عرب
برادرزادهٔ مبارک [illegible] [illegible] [illegible] و مقبول باشد ازانجمله بودند
بکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس
بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه
توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومئی شراب
درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت
و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین
مرصع و فیل خاصه و تومان وطوغ بخانجهان عنایت نمودند و براقم
اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جملهٔ دوازده هزار

سپارکه باستقبال رانی مقرر [illegible] چار هزار سوار [illegible]
گرفته در نواحی اوجین [illegible] مظفر خان [illegible] رسانیده معاونت نمایند
و نیز حکم شد که یک لک روپیه [illegible] همراه [illegible] بدیشان برسم
مساعدت بدهند درین تاریخ موکب اقبال [illegible] بصوب
پرگنهٔ باری نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ومبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هیجده هجری
خورشید گیتی افروز به بیت [illegible] تحویل ارزانی
داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی
آغاز شد جشن نوروز در منزل پرگنهٔ باری آرایش یافت چون
خواطر بگرمی نهاده بود [illegible] اذهان معطوف
داشتند درین اثنا از عرائض [illegible] کابل
بمسامع اجلال رسید که ولی [illegible] بخدمت شاه
عباس فرمان روای ایران [illegible] آنکه چون
ولی محمد خان را [illegible] دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار
سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بامداد
داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خورسند داشت
و آخر از بد مزاجی [illegible] که در طالعش ودیعت نهادهٔ
دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک
خویش برگشت و ستمگاری و دل آزاری پیشه نهاد خود ساخته
چند نفر از امرای اوزبکیه را که عمده‌های دولت او بودند [illegible]

قورتم اتالیق و حاجی بی قوشبیگی و علی سیف بی مشرف
دیوان بیگی و شاه کوچک بی دیوان بیگی که خود تربیت نموده
بمرتبهٔ امارت رسانده بود بگمان آنکه این جماعه برادر زادهٔ او
امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید
و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت
گرفت در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریک
چندی از امرای ازبکیه بر او خروج کرده بسیاری از ملک او
بتصرف در آوردند ولی محمد خان هرچند دست و پا زد فایدهٔ
نرسید اقبال روی بر تافته و دولت پشت داد هرچه جهت
بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه برعکس میداد چون
دانست که روز برگشته و ملک و سپاه روی بپشت گرفته ناگزیر
دل از ملک و سپاه برکنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه
برد که مگر بمدد و کومک او انتقام از دشمن برد شاه نیز مقدم اورا
گرامی داشته در مهمانداری او از کرم خوئی و دلجوئی
بافراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقهٔ
فرو گذاشت ننموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت
میداشت شنیده شد (۲) که روزی درباغ خود مجلس عالی آراسته
خان را ضیافت کرد اتفاقا جوی آبی درمیان مجلس جاری بود
اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی
جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقا شاه دست

(۲ ن) بیک نسخه

ولی محمد خان را گرفته سفر میفرمود و خواست که از جوی
بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیفیت سرشار داشت
درمیان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت
که مبادا خان غریق شود و دست خان گرفته از آب برآورد)
بالجمله ولی محمد خان بافواه و بعجز در علماء گذرانیده از شاه
دستوری خواست و چون ازبکان پی در پی نوشتجات فرستاده
اورا طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بکومک
و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسمرقند
خود رسید به تهیهٔ سپاه و استعداد جنگ پرداخته باز بتخت
ملک درآمد و با امام قلیخان ازبک درآمده در نواحی سمرقند
شکست خورد و اسیر گردیده بقتل رسید و مدت
سلطنت او شش سال کشید و از غرائب اتفاقات که از مجلس
بهشت آئین بظهور آمد واقعهٔ ملا علی احمد مهرکن
است او در صنعت مهرکنی از اقران خود برتری دارد و آنچه او بر
فولاد میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا
حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش
نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانهٔ حضرت شاهنشاهی راه
داشت و تکرار سبق بایشان مینمود و باین نسبت آنحضرت ملا
علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحهٔ غریب برسبیل
ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند
و شبانی برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امیر خسرو که * بیت *

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

معنی خانه این [illegible] بود حضرت شاهنشاهی بجذب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروض داشت که از پدر خود چنان شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشهٔ سر کج نهاده بر لب آب جون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند دراین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که ببین عبادت این جماعت را می بینی واین مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

امیر بی تامل روبروی حضرت شیخ کرده این مصرع را بر زبان جاری میسازند که

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

ملا علی احمد [illegible] این کلام را گفته بیخودانه افتاد و تمام شد - از عجائب امور که درینولا سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتنه - وشرح اینواقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبهٔ بهار بجانب گورکهپور که مجددا بجاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت است متوجه گردید و در پتنه شیخ حسام بخارهی و غیاث بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی از منصبداران گذاشت اتفاقا قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان روزی چند بولایت اجینیه که در نواحی پتنه واقع است رسید و بآن مفسدان واقعه طلب رابطهٔ آشنائی و یکجهتی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسروام از قید زندان گریخته

باستمداد آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت ننمائید بعد از غلبه کردن من و رونق پیدا شدن باید شما شریک این دولت خواهید بود آن مفسدان [illegible] فریب [illegible] بوده باخود متفق ساخت و متفقی [illegible] که [illegible] و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد [illegible] آمدند و بسرعت تمام توجه تمامتر خود را به [illegible] رسانیده متوجه [illegible] قلعه [illegible] بقارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن دروازه پرداخت و مخذولان از دروازه قلعه بیرون آمدند او با غیاث بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بود [illegible] و افضل خان روانه گردید [illegible] اسباب و اموال [illegible] خان و خزانه پادشاهی را متصرف گشته [illegible] از بدولتان شهر و نواحی [illegible] شدند [illegible] در گورگ پور با افضل خان [illegible] غیاث بیگ بخشی نیز خود را با افضل خان [illegible] از نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعتقاد اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه وخیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم از پیش نهاده در کنار آب پن پن عرصهٔ مبارزت آراست ازانجا که [illegible] روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار است اندک زد و خوردی شد جمعیت مخذولان از هم گسیخته [illegible] بازمانده ادبار بدرون قلعه [illegible] از اضطراب نتوانست باستحکام

دروازه و برج و باره پرداخته افغانان پادشاه کوب بدین دفعه در آمده واو سراسیمه بدرون خانهٔ افضلخان رفته در را محکم بسته تا سه پهر درانجا زد و خوردی نموده تخمینا سی کس را بزخم تیر ضایع ساخته بود ازانکه عاجز و زبون شد و درحال او زنده جان قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند ازانخانه برآمده افضلخان را دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرهٔ فساد فی الفور او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عز و جلال رسید فرمان شد که شیخ حسام فاروقی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را که در حراست شهر و قلعه تقصیر ورزیده اند از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشیده وارکون بر خر نشانیده روانهٔ درگاه سازند و در شهرها تشهیر کرده راه وضع احسن بگردانند تا موجب عبرت و بیداری دیگران شده بهتر اندیش گردد و اعتضاد الخلافة الکبری دوستی خان بخدمت صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است مخصوص گردید تاجخان که در صوبهٔ ملتان بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینولا او را بحوالی دار الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهگری و کاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران ببالاگهات برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف [illegible]

صوب سررشتهٔ تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که صعوبت
راه مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسب و شتر بسیار
ساقط شد و از قضای آسمانی باران بنوعی که در وقت نزول سخط الهی
بود نازل گشت و چاروای بسیار جا بجا که از تشنگی و گرسنگی نیم
جان شده حرکت نمی توانستند کرد بی صاحب ماندند و خانخانان
تیره بخت صلح گونه که اتفاق مثل آن در هیچ عهد نیفتاده کرده تا حال
برهانپور معاودت نمودند باآنکه چون نقش این نشست و لشکر
بحال تباه بدین جا بدر آمد دولتخواهان حضرت نرنجیدند و بد اندیشی
خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته بودند خود را از همراهان
کشیدند خصوصا خانجهان معروض کرد که آنچه شد از نفاق خانخانان
است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را
بدرگاه طلب فرمودند این نزدیکان درآمده در خدمت تسخیر
دکن مقرر باید فرمود و من نیز با سپاهی چند همراه بکومک
این فدوی مقرر داشت تا پس از [illegible] شاهنشاهی
در عرض دو سال تمام ملک نظام الملک را از تصرف غنیم
مستخلص ساخته و قلعها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید
بلکه ولایت بیجاپور را که در تصرف عادلخان است ضمیمهٔ ممالک
محروسه سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته
ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بندهای
درگاه ننماید چون کار بدین حد رسید و بودن خانخانان درآنجا صلاح
دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را
بدرگاه والا طلب فرمودند درین **تاریخ جشن طوی بادشاهزادهٔ بلند**

اقبال سلطان خرم با صبیهٔ عظام [illegible] مرزا صفوی آراستگی یافت
وحضرت شاهنشاهی با جمال نشاط و کامرانی بمنزل خانزادهٔ
عالی مقدار تشریف بردند مجلس درخور این جشن ترتیب فرمودند
به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی
امرا و نفاق خانخانان در عقدهٔ توقف افتاده و عساکر اقبال بحال تباه
به برهانپور معاودت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدان صوب
رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد
حسین خان تکریه و علی خان نیازی و [illegible] بهادر قلماق و دیگر
منصبداران قریب [illegible] سوار [illegible] بکومک او مقرر شد و سوای
این دو هزار سوار احدی که مجموعه ده دوازده هزار سوار باشند بهمراهی
او تعیین گشت و سی لک روپیه خزانه با عدد حلقهٔ فیل همراه
ساختند [illegible] و اسپ و فیل خاصه
و پنج لک روپیه [illegible] خان اعظم عنایت شد و بعد از
فراغ مهم سازی [illegible] و بصوب دکن خاطر اشرف
بنشاط شکار توجه [illegible] در اثنای شکار انوپرای که
از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
درخت گاوی نیم خورده بنظرش درآمد مقارن این حال شیری
در غایت کلانی و تناوری غضب آلود از میان بتهٔ چند که در آن
حوالی بود برخاسته روانه شد با آنکه از دو گهری روز بیش نمانده
بود چون ذوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است
خود با چندی که همراه داشت شیر را فیل بند کرده کس بجهت خبر

... فرمودند چون اعلیحضرت بعرض پادشاه ... شیر شکار رسید
جلو ریز متوجه آنصوب گردیدند درین وقت ... و اقدار
رامداس و اعتماد رای و ... و ... نیز ...
قبل ساعت پنجم بودند رسیدند ... ناگاه شیر
بنظر در آمد اشاره کردند که ... بندوق ... چون اسب
شوخی میکرد و انجا قرار نمیگرفت ... پیاده شد تفنگ را
سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
تیر دوم انداختند شیر از جای خود ... حمله کرد و صیر
شکاری را که شاهجی بدست ... زخم زده بجای
خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پر کرده ... نهادند
انوپرای سه پایه را ... شمشیر ... و ...
چوبی درست داشت ... بجانب چپ
آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و
رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت ... غضب آلود
برخاست حضرت شاهنشاهی ... را زیر کردند و تیر
وتفنگ از ... دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش
افروز سبب صولت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند
تاب حملهٔ او نیاورده برهم خوردند و آنحضرت از صدمهٔ پشت و
پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه
کس از انها پا بر سینهٔ من نهاده گذشتند و بعد اعتماد رای و
کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت شیر بمردمی
که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوپرای ... را انداخته

بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی
که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرو کوفت و شیر او را
بر زمین انداخته هر دو دستش بدندان گرفته شروع در خاییدن کرد
لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که
دستهای او از کار برود و انوپرای در میان هر دو دست شیر بر پشت
افتاده بود و یکدست بالای پایش حایل کرد درین وقت شاهزاده
شیردل شیرشکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر
فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و
احتیاط بکار برده شمشیر را [illegible] بدست انداختند رامداس هم
زخمی رسانید و حیاتخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای
بپهلو غلطیده بزور از زیر دست [illegible] و سینهٔ انوپرای نیز بآسیب
ناخن شیر [illegible] از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر
او را گذاشته [illegible] شیر علم کرده بر سر او زد
و چون روی گرداند [illegible] او انداخت چنانچه هر دو
چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود
بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چراغچی مضطربانه
آمد چون شب تاریک شده بود از کوری بشیر بر خورد شیر یک
طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم
رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب انیرای سنگهدلن
و اضافهٔ منصب سرافرازی یافت. مقارن اینحال یکی از شیران
خانه زاد که در شکارگاهها همراه میدارند مست و قوی هیکل
بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیلهٔ گاو را بر او بستند

[illegible] بزرگی هندوستان بود برافراختند و [illegible]
نه تور دیگر بر بالای آن چهار [illegible] نتوانست برخاست [illegible]
[illegible] کردند که چون راست [illegible] آن [illegible]
[illegible] را گرفته روان شد و [illegible]
[illegible] بزرگ خراسان [illegible]
[illegible] از دختر مظفر حسین میرزا صفوی [illegible] بوجود آمد
حضرت شاهنشاهی اورا پرهیز بانو بیگم نام کردند ٭

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید
بر اورنگ حمل برآمد [illegible] از جلوس [illegible] جشن
نوروز جهان افروز آراستگی یافت [illegible]
سلطان [illegible] ایران [illegible] حضرت عرش
آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت
ملازمت اختصاص گرفت و [illegible] بود از
اسپان قبچاق و اقمشهٔ نفیس و انواع تحف بنظر [illegible] گذرانید
خلعت فاخر و سی هزار روپیهٔ نقد که هزار تومان رایج عراق باشد
بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین [illegible]
مرقوم میگردد ٭

رقیمهٔ [illegible] شاه والاجاه

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فیض سبحانی طراوت
[illegible] بنیان و اختراع [illegible] گلشن سلطنت و جهانبانی

و چمن راز بهجت و کامرانی اعنی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بالمنه جون بسطت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورگشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر تمام دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره گشای جمال جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهرهٔ دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعهٔ کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عظمت آموزگار پادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه [illegible] شاه از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت قدسی مساحتش از [illegible] انتقال محروس باد حقیقت شوق و محبت [illegible] تحریر پذیر نیست * ع *

قلم را آن زبان نبود که راز عشق بر گوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبهٔ مقصود گردیده اما قبلهٔ همت و نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی است الله الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه فوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال ابنمعنی بتحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینهٔ خاطر خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خدمت و وداد و نسایم عنبر شمائم

صحبت و اخوان مضطر گشته بمؤانست روحانی و معرفت جاودانی

زنگ زدای خاطر دوستی دوست است * بیت *

هم نشینم بخیال تو و آسوده دلم

کین وصالیست که در پی غم هجرانش نیست

بحمد الله تعالی و تقدس که ازل آرزوی ... صادق البشره
مراد بارور شده و شاهد مقصود که سالها در پردهٔ خفا مستور بود و
بالضرع والابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسألت
میشد باحسن وجهی از حجلهٔ غیب بظهور در آمده پرتو جمال
بر ساحت آمال خجسته مآل مشتری انداخته در فراز تخت
همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن عروس آرزوی
پادشاهی و زینت افزای سریر شهنشاهی گردیده لوای [illegible]
معدلت و شهرداری و چتر [illegible] رسای [illegible] بلند داری
آن رفعت بخش افسر و اورنگ [illegible] فرهنگ
ظلّ معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان [illegible] که مبادی
مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن [illegible] صبح همایون
بخت فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت را بر همگنان مبارک و میمون
و خجسته و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات
حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف داراد آئین وداد و روش
اتحاد که بین الآبا والاجداد انعقاد یافته و بتازگی مبانی این
مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته
مقتضی آن بوده که چون مژدهٔ جلوس آن جانشین مسند گورگانی
و وارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم

عزت بر سبیل تعجیل تعیین شد مراسم تهنیت [illegible]
چون مهم آذربایجان و تسخیر وقت شیروان در میان بود تا خاطر
مهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر
سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد
هرچند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان
اعتباری ندارد اما حق آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قاصر که
مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست حق مراتب دوستی
است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملائک
احترام مهمات [illegible] از [illegible] پرداخته بود بر حسب مدعای احبا
صورت یافته و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت
۲ اصفهان [illegible] است نزول واقع شد امارت شعار کمال
الاخلاص [illegible] بن عمی سلطان را که اباً
عن جد از زمرهٔ بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این
دودمانست [illegible] بعد از دریافت سعادت کورنش
و تسلیم و ادراک شرف [illegible] و بادیم بساط عزت و ادای لوازم
پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار
سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج
بهجت افزای [illegible] خاطر مخلص خبر خواه گردد مرجو آنکه پیوسته
دوحهٔ محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقهٔ خلت و اتحاد صوری
و معنوی را که بارهای اثمار مودت و اجرای جداول مصافات
غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل
و رسایل که محالست روحانی است [illegible] سلسلهٔ یگانگی و رفع

[illegible] بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با ائتلاف صوری منضم ساخته بارجاع و انجام مهام مسلمین نمایند حق سبحانه و تعالی آن **سلالهٔ خاندان جاه جلال و خلاصهٔ دودمان ابهت و اقبال را** بتأییدات غیب الغیب مؤید داراد [illegible] زمان که دیباچهٔ سانح گشت تاختن احمد خان [illegible] تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندان بارکزی [illegible] در تسخیر [illegible] از حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از [illegible] کابل بود احمد خان [illegible] فرصت مغتنم شمرده با سوار و [illegible] خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک باندازهٔ قوت و قدرت خویش شهر را کوچه‌بند کرده بدفع شورش مخالفین پرداخت [illegible] افغان [illegible] گرفته از اطراف بکوچه و بازار [illegible] مقاومت نیاورده خود را اندرون حصار [illegible] اشرار از پشت بام و سرای خویش [illegible] را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بعرصهٔ [illegible] رسانیدند [illegible] پای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس طعمهٔ تیغ انتقام شده با دویست اسب گرفتار شده ازان معرکه جان بتک پا بیرون بردند لعل علی سلطانی درانی که [illegible] بود چون این خبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته بطرف [illegible] نمود مقارن این حال [illegible] خان از لاهور آمده [illegible]

از آن پس در سمت وزارت حکومت کابل و متعلقات احسان و ضبط افغانستان تعیین نمودند [illegible] را بالقبول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار [illegible] و غیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود بجهت جاگیر [illegible] متمردان [illegible] و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشهٔ آنها را بر اندازد *

خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله

از وقایعی که [illegible] بدایع تقدیر در تو ظهور انگند خواستگاری صبیهٔ اعتماد الدوله است اگر بشرح [illegible] بدایع رقم گردد دفتری [illegible] ناگزیر [illegible] از کارنامهای آسمانی و نیرنگیهای [illegible] [2] [illegible] میگذارد - میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد [illegible] خواجه در ابتدای حال وزیر محمد خان [illegible] بود بعد از فوت محمد خان بخدمت [illegible] صفوی پیوست و شاه وزارت خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیهٔ میرزا علاء الدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیهٔ دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

(۲ ن) در یک نسخه

ساحت زمین بوس حضرت عرش آشیانی را از لمعهٔ جبین
اخلاص نورانی ساخت و در اندک مدتی بدولت خدمت و جوهر
ذاتی بپایهٔ منصب سیصدی و دیوانی بیوتات ترقی نمود میرزا غیاث
بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بضبط و ربط مهمات و از نظر ربط
تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن فهمان روزگار بود شکسته را
بغایت ملیح و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصهٔ اوقات
صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت
بمرتبهٔ بود که هیچ صاحب غرضی ... از نزد او که آزرده
گردیده باشد لیکن در رشوه گرفتن بغایت دلیر و بی باک
بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند
علی قلی بیگ استجلو که سفرچی شاه اسمعیل ثانی
بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه والا منتظم گشته بحسب
سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار متولد شده بود بوی
نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر پادشاه بخطاب شیرافگن
و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در
صوبهٔ بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و
خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق
گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرافگن بجزای عمل
خویش گرفتار شده آوارهٔ بادیهٔ عدم گردید بحکم اشرف متصدیان
صوبهٔ بنگاله صبیهٔ میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب
اعتماد الدوله سربلندی یافته روانهٔ درگاه والا ساختند و آنحضرت
بنابر غدری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت بانوی مذکور بسر برد چون هنگام طلوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال باستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد سعادت روی آورد دولت چهره آراست زمانه بمشاطگی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دلهای خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام [illegible] بیشتر عزت و قبول [illegible] و اعتبار پذیرفت نخست نور محل نام کردند و پس از چندی خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع متوسلان و منسوبان او بانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند [illegible] خویشان موقوف غلامان و خواجه سرایان [illegible] خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند [illegible] که بیگم را شیر داده بود بجای حاجی [illegible] صدر [illegible] و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت * بیت *

کنند خویش و تبار تو ناز و میزیبد
بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمع بکورنش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود * بیت *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نورجهان پادشاه بیگم زر *

نغزی فرنسیس چنین نقش بست - حکم عدیدهٔ عالیهٔ مهد علیا
نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز
نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم
ارزانی داشتم بجز یک سیر شراب و نیم سیر کباب مرا هیچ در
نمی باید از خوبی و نیکنفسی بیگم چه نویسم هرجا کار افتادهٔ را
عقدهٔ پیش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از کارش
کشوده کامیاب مراد ساخت و هرکس بدرگاه او پناه برد از آسیب
ظلم و ستم محفوظ ماند و هرجا دختر یتیم بود بتقدیم و بیکس
بقصد ثواب عروس کرده در خور حوصله جهیز عطا مینمود و یمکن
که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده
باشد) - درینولا عبد الله خان بمنصب [illegible] گیرت تیق عزت
برافراخت وچهار لک روپیه [illegible] شد [illegible] بکومک
ابرتعین شده عنایت نمودند و [illegible] نوری یافت
درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی [illegible] وتجاری
بی همتا است کارنامهٔ از صنعت خویش بنظر همایون در آورد
که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه
مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک بآن نشنیده بالجمله
در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس
اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی
نیزه بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسنی در دست دارد
و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و درپیش او چوبی
و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و

بر بالای آن خانه‌ها ترتیب داده و صاحب‌دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نهاده و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی بر آن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامهٔ ریسمان‌باز بست چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان‌بازی بر بالای آن پای راست خود را از پس سر خود بدست چپ گرفته و بر بازی ایستاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته می‌نوازد و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان‌باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده [illegible] ازین پنج کس یکی چوب در دست دارد - مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی [illegible] نهاده و پیر مردی با آنحضرت [illegible] ایستاده اند مقارن این حال فرمان شد که [illegible] جنگ از گجرات بر آمده براه ناسک و [illegible] و رامداس کچهواهه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومک خان مذکور دستوری فرمودند که از تهور و جلادت بوقت خبردار باشد و قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع هندوستان است بمشار الیه مرحمت شد پنج چهار لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که همراه عبد الله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ انبیا نزد خان مظفر لوا مرسول گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان صوب تعیین شد درینولا موضع سموگر که از شکارگاه حوالی اکبرآباد

نسبت حکم فرموده شد و فضلای و علمای را فرمودم که شایسته آنجا را بعبارت آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوش وقت بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود از آن جمله چهارصد راس بفتحپور فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنجا خبردار باشند قریب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند با امرا و سایر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسانیدند که بعضی از امرای سرحد امری چند که از ابواب انقلاب ندارد بعمل می آورند فرمان شد که بدیشان بنویسند مواد که در ضمن فرمان تفصیل یافته و تا عرض ملاحظه است اول آنکه در جهروکه نه نشینند و بندهای خود را تکلیف آتش کردن و تسلیم نکنند و فیل جنگ نیندازند و در مباشرت آنچه ... نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای پادشاهی را کورنش و تسلیم فرمایند و در هنگام برآمدن نقاره نفوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند جلو و خادبک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند *

آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل

حمل شد درین هنگام خسرو نوزیک که در ولایت بخیره و قرمچی اشتهار دارد و از عمدهای آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن این حال عرضه داشت اسلامخان مشتمل بر قتل عثمان (٥) و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث افغان رسید - اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رقمزده کلك بیان ساخته بسر مدعا میرود بنگاله ملکیست وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوهستان شمالی تا سرکار مداران دو صد و بیست کروه و جمع آن تخمیناً شصت کرور [illegible] کرور و پنجاه لک روپیه باشد در زمان سابق حکام آنجا همیشه [illegible] سوار و یک لک پیاده و یکهزار فیل و چهار پنج هزار کشتی [illegible] جنگی و توپخانه و غیره داشته اند از زمان [illegible] آن ملک در تصرف افغانان در آمده [illegible] سلیمان کرانی در تصرف داشت و چون (٦) [illegible] بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی آرایش [illegible] عساکر اقبال بتسخیر آنملك تعین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستاصل ساختند (٧) و از عهد حضرت عرش آشیاني ولایت بنگاله در تصرف اولیای ابد قرین است) لیکن جمعي از افغانان تیره بخت در

(٥ ن) عثمان بوهاني که در سرحد بنگاله غنیم زبردست و متغلب بود و پاک شدن آن الخ (٦ ن) و بعد ازان داؤد پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ (٧ ن) بدیک نسخه

سپهبدی آن ملک منسوب بودند عمدهٔ آنها عثمان بود در زمان آنحضرت بارها مکرر با عساکر اقبال محاربها اتفاق افتاد خصوصا در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد بالجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی یافت فوجی بسرداری شجاعتخان ترتیب داده بر سر عثمان خان تعین فرمودند اکثر امرای نامی که درآنصوبه بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهه و معتقدخان(۱) و پسران معظم خان و احتشام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در سرحد متعلقهٔ او رسیدند نخست رسول زباندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح سودمند رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور بدماغ آن [illegible] جا گرفته بود و اندیشهای ناصواب [illegible] پیش نهاد ساخته خویش را بیهوده رنجه میداشت [illegible] فرود آمده در کنار نالهٔ که چهاه و دلدل داشت [illegible] عرصهٔ نبرد آراست دولتخواهان از استماع این خبر [illegible] پوشیده آمادهٔ قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم دوست جلادتشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بافوج مقابل خود گرم وگیرا بمجادله و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول

(۲ ن) معتقد خان

تاخت و معدودی از مردم و شیخ احمد بمدافعهٔ ارباب ضلالت پای
همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج برانغار
نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر
قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرنغار
نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایهٔ شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری
از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته برخاک هلاک
افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار
شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته
نام فیل مست زنجیر پیچ را رانده خود بر فوج هراول تاخت
و چون بهادران را [illegible] بود [illegible] نیز بر فیل خوده دار سوار بود
و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت
فشرده داد مردی و مردانگی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند
و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل
مذکور بشجاعت خان رسید او نیزهٔ جانسوز برچهره بر فیل زد بعد
ازان دست بقبضهٔ شمشیر برده زخم پی در پی بر چهرهٔ فیل رسانید
آنگاه جمدهر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلاوری
غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد
و آن شیردل فیل افکن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام
جهانگیر بادشاه بر زبان آورده راست ایستاد درینوقت جلودار او
شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم
بزانو درآمد و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز
فیل بزیر کشیده و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

مردم کذائی بر گردیدند و قدمی چند رفته افتاد و اسب شجاعت خان
بی آسیب و آزار برخاست شجاعت خان سوار شد مقارن این حال
مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دوانیدند و علمدار
را با اسب زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار
ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم
ایستاده از باطن پدر و مرشد خود استمداد همت نمود درین وقت
تفنگ که اثری از سران سپاه جان نثار نشنیده باتفاق السابق بزخمهای
منکر دست از کار باز داشتند بنابر لطیفهٔ غیبی بود که اقبال
بادشاه جوان بخت بجنبش درآمد و تیری از غیب بر پیشانی
آن وخیم العاقبت رسید زخم ... این زخم از دست
که بود ایکن عثمان در ساعت که از زخم دل ... بود مع هذا
تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ... ترغیب می‌نمود چون
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره
تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دو پهر از شب
سپری شد عثمان درگذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته و بنگاه را برجا مانده در دل
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را برداشته بمسکن
خود شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت
خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب ندیدند لیکن

بجهت کوچ و منزلی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان
دران روز تعاقب در عقدهٔ توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمدخان[2]
که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم
خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور
دریندوقت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن
گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگهی
یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب وفتنه
و فساد بود از کردار [illegible] بجزای اعمال رسید و حق تعالی شر او را از ما
کفایت کرد [illegible] بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی
وبندگی درگاه [illegible] جاودانی [illegible] روی امید بقدمی آستان
نهاده فیلان عثمان را [illegible] شجاعتخان و معتمد خان
و دیگر بندها [illegible] آن [illegible] روزدیگر ولی برادرعثمان
و ممریز پسر او [illegible] آمده شجاعت خان را
دیدند چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان
نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون
در اکبرآباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب
شش هزاری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که
دراستیصال عثمان مصدرترددات پسندیده شده بودند باضافهٔ منصب
سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

(۲ ن) معتقد خان

وقت . از شروع رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بنیان‌نمی مراجعت نمودن او شروح این مجمل آنکه رای جهانکشای چنین اقتضا نموده بود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رنسنگ با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از گریوه گذشته بملک غنیم در آمد ... نزدیک بود ... خویش اسپه آراسته داشت از ... عزور و نخوت ... از فوج دوم خبر نگرفته و بنظر اعتبار در ... موقوف حقیقتی کرده گرم و گیرا باستیصال مخالفان ... وچون ... او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم ... بسیار مقابل عبد الله خان فرستاد ... مرکبی گیری میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هرچند این لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز غنیم قویتر میگشت دولتخواهان علاج دران دیدند که عطف عنان نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از نوی دیگر پیش باید گرفت بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم بپیچیده می آمد و هر فوج بافوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان خان بهادر قرار برگشتن خود داده بافوج مقابل خویش مبارزت

نموده داد مردی و دلاوری داده بزخمهای منکر در زمین
آمده اسیر پنجهٔ تقدیر گشت برکیان اورا برداشته نزد عنبر بد
اختر بردند و عنبر اورا در قلعهٔ دولت آباد محبوس داشته و جراح
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت
حیات سپرد و این حرف ازو مشهور است که شخصی بتقریبی
گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که احق فتح آسمانیست
اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ نیز بای خورده جان نثار
شد و چون لشکر بادشاهی بشکست در آمد محمد خان از سرحد
خود عنان ادبار معطوف داشته و [illegible] بجرات رفته و
چون راجه [illegible] و خانجهان امیر الامرا و میرزا رستم از راه
برار می آمدند [illegible] نموده آنها نیز برگشته
در عادل آباد [illegible] پرویز پیوستند نفس الامر
آنکه اگر این [illegible] قدم درپیش می نهادند
کار بر وفق [illegible] می بست هیچ شك نبود
(از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابتر ساخته (٢)
خود را مطعون کردند) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

(٢ ن) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی
بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت
فرموده و تتمه بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا
مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغای آنجا سوای جاگیر
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود سلوک الخ

بجان رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرائید و انتظام آن مهم
منحصر در برسیدن خانخانان دانسته او را بالخواجه ابوالحسن
مرخص فرمودند در خلال انحال خبر فوت آصفخان رسید و بر
خاطر حق شناس سخت گران آمد و رقم تاریخ فوتش را
* صد حیف ز آصفخان * بدیهه یافته بمیامن شرف رسانیدن پسندیده
افتاد (آصفخان حرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص
بود آخر جان در سر این کار کرد) و مقارن این حال خبر فوت میرزا
غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود نقش طالع
او درین کار خوب نشسته تا آنکه قندهار [illegible] و تته
با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و [illegible] بجهت سلوک
با مترددین بعنوان پسندیده [illegible] نیکنامی عالم
ساخت جوان نیک نهاد [illegible] بود [illegible] شراب
گشته جان خود را بر سر آن نهاده [illegible] و مردم
صاحب طبع صحبت می داشته و [illegible] بود و شعر
میگفت وقاری تخلص مینمود بعد از وی [illegible] ابوالنبی اوزبک
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت برافراخت و در بنوده
جشن طوي شاهزادهٔ والاشکوه سلطان خرم با صبیهٔ قدسیهٔ اعتقاد خان
پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزادهٔ جوان بخت مجلس
پادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانیدن
و بجهت بیگمان و پردگیان سرادق عفت زیورهای لایق چنانچه

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) ابولهبي - ابو النبي

رخصت کشیده و بمهری تمام خدمتهای ناخوره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب پانجهزاری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از ممنوح این واقعه ملول و محزون گشت والدهٔ ایشان گلرخ بیگم صبیهٔ قدسیهٔ فردوس مکانی بوده اند پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که به پیرایهٔ [illegible] صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصرعی [illegible] مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است * بیت *

کاکلت را من زمستی رشتهٔ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از شنقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خویش در آوردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش بیامرزد *

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

درحصری کیخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از مردم مکهه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می آید میخورند و هیچ جانداری از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل [illegible] نزدیک است بترکی نمی ماند دین و آئین درست ندارند بدین اسلام وکیش هنود دور اند (۲) روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته [illegible] قرب پیاله در کچه عنایت فرمودند [illegible] هزار [illegible] و دوازده مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی [illegible] شد)

از غرایب امور جفت شدن یوز است [illegible] در معموره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در سلوک جوئی و دولت بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود

(۲ ن) بیک نسخه

را بفیل مادهٔ رسانید و جفت شد و بعد از [illegible] نیم ماه سه بچه زائید و
کلان شدند و ازین غریب‌تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق
رقمزدهٔ کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قید و زنجیر گله
گله درمیان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت
و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق مادهٔ شیری
آبستن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی
بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر
بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که
از پستان او قطرهٔ شیری بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید
نیامد ظن غالب آنکه از استیلای قهر و غضب او باشد - همدرین
ایام از سگ گزیده [illegible] واقعه [illegible] شبی سگ دیوانهٔ
در جائی که [illegible] بسته بودند در آمده پای مادهٔ
فیل را گزید [illegible] گرفت چندانکه فیلبانان
خبردار شده [illegible] بزقوم زاری که دران
حوالی بود پناه برده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست اورا
گزید و فیل اورا در زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه
و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابر شورش رعد و برق مادهٔ
فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش برعشه درآمد و بر زمین
افتاده بهزار محنت بر خاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش
میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می
آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که
ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

اعصابش برعشه درآمد وآب از دهانش میرفت تا جان داد حقتعالی همه دردها را دوا آفریده است سوای کفچه مار و سگ دیوانه که با زهر دارد و بالطبع هر چند تفحص فرمودند برای آن افسونی و دوائی یافته نشد (درینولا بخانعالم سلطان ایلچی شاه عباس بعنایت اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلگی مرصع رسمی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران نامزد فرمودند خلعت خاصه و کپسو با تپول کتاره گران بها که علاقه مروارید داشت لطف فرمودند [illegible]) *

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی [illegible] مقهور از پیشگاه سرادقات جلال تعین [illegible] در کرو وقت است آن مهم انتظام شایسته [illegible] رای جهان کشای چنین اقتضا فرمود که خود [illegible] توجه استیصال آن سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافته چون دار البرکه اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت

(۲ ، ۱) در یک نسخه

روضهٔ منورهٔ معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول
سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که
مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانبانی
و کشور ستانی بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر
آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در
وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مخمل بگلهای مرصع که مروارید
بر دور گلها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طرهٔ مروارید و فوطهٔ
زربفت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج
نام فیل خاصه با ماده فیل [illegible] شمشیر مرصع و خنجر مرصع
با تیول گذارهٔ گرانبها عنایت شد و سوای فوجی که سابق
بهمرکوبی خان اعظم [illegible] شده و بیست دوازده هزار سوار خوش
اسپه که آن [illegible] خدمت [illegible] انتخاب فرمودند در ملازمت
ایشان مقرر گردید و هر یک [illegible] در خور شایستگی خویش بعنایت
خلعت فاخره و [illegible] و انواع مراحم و نوازش
فرق عزت بر افراختند فدائیخان بخدمت بخشیگری این لشکر شرف
اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان
برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابو الحسن
بوالا منصب بخشیگری کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع
جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت
شاهزادهٔ والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنجه
میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام مبنی
بر بیم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصهٔ مقال آنکه

رنجی که او در برهانپور بود الخدمت را بازو التماس کرده بود که
در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم
شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح
این کار درخواست نمود از کومک و عدد و تهیهٔ سرانجام یافت
و بعد ازانکه برسرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
جلال افتتاح این عقدهٔ دشوار و متعذر مینماید چون نزول موکب
اقبال بدارالبرکة اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر
نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدارالمهام
بعهدهٔ کاردانی آن رکن السلطنة مقرر شد و منظور نظر مبارک
آن بود که یک چشم زدن فرزند [illegible] شاهزادهٔ عالی [illegible] طریقهٔ
صواب و نیک اندیشی از دست ندهد و او را نیکنام عقبی و دنیا
سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید [illegible] خرابی خویش
خواهد بود چون خواجهٔ موسی [illegible] از فرط خود
رائی و زیان کاری خویش را آشنای [illegible] بنابر نسبتی
که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در آنصوب صلاح
دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته او را از اودیپور
بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور
شتافته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت
پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان رسید که فیل عالم گمان که رانارا بدان
نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که درشعاب جبال پنهان
داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او بعد
درین زودی گرفتار گردد .

آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت بر افراخت و اعتماد الدوله بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم خان را که هفتصدی و سیصد سوار بوده بمنصب یکهزار و پانصدی و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیگری عز اختصاص بخشیدند این مناصب و مراحم [illegible] نسبت نور جهان بیگم چه نماید چه از عم و عمزادگان و منتسبان این سلسله متنفسی نمانده که بمنصب و جاگیر [illegible] کامروا نشد بی مبالغه منتخب ممالک وسیع [illegible] ملازمان و منسوبان مهد علیا است درین تاریخ [illegible] و عبد الله خان پسر او را از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حوالهٔ آصفخان نماید که در قلعهٔ گوالیار نظربند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو را بالحاح و زاری والدهٔ و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد در بدایت این سال همایون فال در شبستان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان

[illegible] از صبیهٔ قدسیهٔ آصف‌خان مولودی زهره‌جبین قدم بعالم وجود نهاد
حضرت شاهنشاهی آن نوبادهٔ حدیقهٔ قدس را بجهان آرا بیگم
موسوم ساختند — و از سوانح آنکه میرزا رستم صفوی است که
بحکومت و حراست تته که گوشهٔ نخوت کج نهاده [illegible] شده
بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان
ستوده خصال آن عالی تبار را [illegible] خدمت پنجهزاری ذات و
پنجهزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیه بصیغهٔ مدد خرج
لطف نموده گوش سعادت او را بنصایح [illegible] ارجمند گرانبار دانش
ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند [illegible] چندانکه این بود
که با رعایا و متوطنان آنملک بشیوهٔ پسندیده روز [illegible] برده مردم
را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد و خود طریقی
پیش گرفت که برخلاف [illegible] و [illegible] از ستم
و تعدی او بستوه آمدند و [illegible] و عزل او از
حکومت آنملک برذمت [illegible] و چون بدرگاه
پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او دادخواه آمدند و بازخواست آن
بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حوالهٔ اندرای سنگهدلن
فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغیثان نه نماید بدریافت
سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر
عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی
از ایران برهانه با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبهٔ
خلافت منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و [illegible]

خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یگانهای روزگار
بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان
نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی
داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را
بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف
متصل به گنبذ خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عافیت
مشمول مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحهٔ او که در زمان
مکحانی بودند در دو [illegible] بهم واقعه شده انّا للّه و انّا الیه
راجعون درینولا میرزا رستم را که حوالهٔ ملک سنگهه انبوهی بود
بحضور اشرف طلب نموده ازان صاحب بر آوردند و خلعت خاصه
عنایت شد چون بعرض رسید که دولتخان بخشی لشکر شاهزادهٔ
گیتی ستانی فوت شده راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری آن لشکر فرق
عزت برافراختند [illegible] - از اعظم سوانح انتظام
یافتن رانا [illegible] دولتخواهان درگاه سلاطین
پناه چون حضرت شاهزادهٔ بلند اقبال جهانبانی گیتی ستانی در
اودیپور که جای حاکم‌نشین آن ملک بود رایت اقبال برافراشته تهانجات
مقرر فرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان آوارهٔ بادیهٔ ادبار می
یافتند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف
میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم وآبهای
جانگداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده
اساس عزیمت را قوی‌تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار
عسرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که

چند از مدت بیماری و ضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند
نا گزیر سونبه کرن نام خالوی خود را با عرداس جهاله که نوکر
عمدهٔ او بود بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال فرستاده و عجز و انکسار را
شفیع ساخته بندگی وفرمان پذیری اختیار نمود و در سلامکوکنده
با نیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت
و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر فیل
پیشکش کرد و از جائی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم
تسلیمات و سجدات می نمود چون بتخت دولت جبین سای
اخلاص گشت شاهزادهٔ والا قدر بدست مرحمت او را از زمین برگرفته
بمصافی سینهٔ مبارک خورسندی رسانیدند و بانواع پرسش
و دلجوئی راحت بخش خاطر پژمرده و دل وحشت زدهٔ او گشتند
بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات ابراز فدویت و زمین بوس
حکم نشستن شد و پس از آن خلعت و شمشیر مرصع و خنجر
مرصع واسپ قبچاق با زین طلا و فیل با ساز نقره و پنجاه
راس اسپ و یکصد و پنجاه سر ... بعمدهٔ او مرحمت
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر
بمنزل رسید کرن نام پسر جا نشین خود را بخدمت فرستاد او نیز
بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراشته باقسام نوازش عز اختصاص
یافت و مقرر شد که پسبیج سفر کرده در خدمت آن حضرت
متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و ازتاریخیکه سواد اعظم هندوستان
بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه
دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این ارادهٔ دور از کار

پیرامون خاطر راه نداده پیوسته عساکر منصورهٔ حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند چون افتتاح این عقدهٔ دشوار به تیغ جهان کشای شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان رقمزدهٔ کلک تقدیر بود ازان کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نگشود چون هنگام جلوهٔ شاهد مراد رسید [illegible] بی نیاز بروفق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسیر پذیر گشت و شاهزادهٔ والا قدر کرن را همراه گرفته متوجه [illegible] زمین بوس والد بزرگوار گشتند [illegible] منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جهانگیری [illegible] سعادت پذیر شده هرکدام در خور خویش [illegible] روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه سال نهم از جلوس مطابق بیست و ششم شهر محرم سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزادهٔ فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالیقدر و سائر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو پهر و دو گهری از روز مذکور شاهزادهٔ بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبالمند را در آغوش عزت

[illegible] بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس نخستین عظمای کورن را به پیشگاه قبول آورده ناصیهٔ اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که [illegible] بارگاه عزت و تواچیان بهرام صولت او را بر جهروکه [illegible] بنشانند [illegible] آنگاه بشاهزادهٔ بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسب قبچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کورن را خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای پسندیدهٔ خدمت [illegible] خوشی از مراحم و نوازش کام دل بر گرفتند [illegible] خاطر وحشی نژادان صحرا نورد از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان آرائی [illegible] را هر روز بعنایت تازه از اسپان قبچاق و جواهر و [illegible] شکن و اقسام ظرائف و لطائف از [illegible] آلات سرفراز می فرمودند بی اغراق از [illegible] باشد که باو مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم از جلوس اشرف واعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب جهان تاب ببرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره بنوازند [illegible] و این

عنایتی بود مخصوص بدو (۵) (زیاده هم از عنایت نورجهان بیگم و ارتقائی او و منصبهای او قلم راست کردن شرح این کار نامهٔ بدیع دفترها بود (زد) از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت من کی باین شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش عالی کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین [illegible] نکرده بود بلکه بقصد ملازمت حضور نرسیده و خود سر [illegible] مطیع و فرمان پذیر نبوده [illegible] نصیب شاهزادهٔ بلند اقبال نموده و صفحهٔ [illegible] الملک [illegible] این فتح بنام نامی والقاب گرامی [illegible] بر صفحهٔ جهانگیری رقم زد کلک تقدیر [illegible] واز تو آید * (۶) (و درین تاریخ از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منهیان صوبهٔ کشمیر غریب واقعهٔ بمسامع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحهٔ هوش

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه

مرا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از واردان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشهٔ این خانقاه مرا مدفون سازند و آنرا بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود منتهی شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده سبک بار متوجه سفر بازپسین میشوم آنگاه یکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر بود توجه فرموده [illegible] مرا به هفتاد تنکه هدیه نموده این جزو را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است بعد از بانگ نماز بشنوی ز من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات [illegible] به شاگردان نسبت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد و لباس پوشید از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده [illegible] حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته بود حال او از خادم استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جست وجوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره وا شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا الیه راجعون - دران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازهٔ آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که در بلوا سانح گشته کشته شدن

کشن سنگه و گوبنداس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل
این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیرهٔ
راجه مالدیو مشهور است و حضرت شاهزادهٔ عالمیان سلطان خرم از
همشیرهٔ ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی
داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوپال داس نام برادر زادهٔ
راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند
سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که
راجه سورج سنگه بانتقام برادر زادهٔ خود گوبنداس را از هم گذراند
چون راجه بنا بر رعایت [illegible] راجه [illegible] بود
ازین باز [illegible] غافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی
داشت و کینه [illegible] سینه اش بیخ و ریشه فرو برده
در انتهاز [illegible] شاهنشاهی بسیار کول پهکر
تشریف بردند [illegible] قابو یافته با کرن نام
برادر زادهٔ خود [illegible] قصد کشتن گوبنداس مطارحه
نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که
راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان
آزمودهٔ خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبنداس که متصل منزل
راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده
بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت
و محارست بر اطراف خانهٔ گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر
کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوبنداس بیدار شده بی
سابقهٔ خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

شده بر آمد تا خود را بمردم بیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردید درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در خدمت او آمده می گشتند در آمد اتفاقی رجب جیو کشن سنگه از گشتن او خبر نداشت از غایت [illegible] و [illegible] خود از اسپ پیاده شده باتفاق کشن سنگه بدیدن [illegible] گوبنداس در آمد هرچند مردم از پیاده شدن مانع آمدند [illegible] آنها نفمود درینوقت راجه نیز بیدار شده و [illegible] از خانه بر آمده بود حویلی ایستاده مردم از اطراف [illegible] آورده خود را براجه رسانیدند راجه [illegible] که پیاده شده بدرون لشکر در آمده [illegible] فرستاد چون [illegible] کمیت فزونی داشتند [illegible] از زیر تیغ گرفتند همه کشن سنگه [illegible] کثرت بقتل رسیدند و کشن سنگه [illegible] بر داشت و بعد از کشته شدن گوبنداس [illegible] خود را باسپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهروکه بادشاهی رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعاظم وقائع که درین سال پرتو ظهور افگند مقتول گشتن صفی میرزاست مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان - و بنای این سانحه برسم التجاوز [illegible] آنکه شاه مذکور از بدانشی خویش بد گمان و متوهم بود

تا آنکه در حمام رفته از شهزادهای مشهور گیلان است بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که حمی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتیکه میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی کارش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه شیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود وشاه بوی اعتقاد تمام داشت [illegible] رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که [illegible] زادهٔ برسب جوانی کشته افتاده اگر [illegible] فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه [illegible] و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش اورا [illegible] که مقابر آبا و اجداد ایشان است فرستاد (درهمین ایام [illegible] یزدی که قبل ازین بدرگاه (۲۰) گیتی پناه رسیده بود [illegible] آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) دراواخر سال دهم از جلوس اشرف مژدهٔ فتح و فیروزی شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیوکنتهه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

(۲۰ ن) بیک نسخه

آمده شاه نواز خان را دید و شاه نواز خان اعلام مرحمتی و دلجوئی بعمل آورده بهریک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسپ و فیل تفنگات نمود و بصوابدید ایشان از بیژ کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراخت و بعضی از رئیسان بعنبر جهاندار خان و دلاور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران عمدهٔ نظام الملکیه بتقبیل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر عنبر شتافت و نام بردها بحال تباه و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بد اختر بکثرت لشکر و انتظام [illegible] از روی نخوت و فیل مست جنگی مغرور بوده [illegible] و موافقت [illegible] عادلخانیه و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی [illegible] کار دیدهٔ رزم آزما بود و خانخانان [illegible] اختیار او سپرده نخست سوار شده [illegible] که نالهٔ آبی در پیش داشت و طرف [illegible] و جمعی از جوانان تیر انداز موشگاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت افشرده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آوارهٔ عدم سازند روز دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ اندازی شد بعد ازانکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (۲) لشکر

(۲ ن) یک نسخه

حبش و خورد سالهای عنبر که همه بر اسپان طویلهٔ او سوار بودند (
از تمام لشکر انتخاب نموده جزول قرار داده بودند جلو انداختند
و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم
شد ازینطرف جوانان اتچی بباران تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم
تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که باسپ میرسید چون اکثر کچهی
و تازی بودند چرخه‌پای شده سوار خود را بر زمین می انداختند
بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر
باران بر خاک فنا [illegible] و جمعی که در عقب بودند احوال
مردم پیش را [illegible] ماندند مقارن این حال دارابخان
با بهادران [illegible] از ناله گذشته [illegible] سابقهٔ کشتگان اسپ
رانده [illegible] سعادت بیشهٔ همت و هزبران
عرصهٔ [illegible] عنان خویش تاختند و افواج
را پراگنده ساخته [illegible] رسانیدند چون عنبر خود در
فوج غول پای [illegible] ممتد آتش قتال و جدال
اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چپقلشی کردند که دیدهٔ
نظارگی از مشاهدهٔ آن خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد عنبر
تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب
بفریاد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جانبر نبودی
مع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود
تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک
هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نماند بقیة السیف
باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

توپخانهٔ عظیم با سیصد شترنال و فیل مست و جنگی و اسپان تازی و یرق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر ازان منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری ازان تیره بختان ندیده همگی را دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول [illegible] بطرف [illegible] نموده از گریوهٔ رهنگره فرود آمدند [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] این خدم نمایان بر منصب شاه نواز خان و داراب خان و دیگر [illegible] بدیع الشأن فزوده بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند *

آغاز سال یازدهم از [illegible] جهانگیری

روز یکشنبه غرهٔ ربیع ا[illegible] سنه [illegible] پنج هجری نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضهٔ مرغ و دیگر تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ

بطرح و [illegible] مرصع ساخته بود متقوّم پانجاه هزار روپیه نذر گذرانید نمودند آصفخان که بمنصب چهارهزاری ذات ودوهزار سوار سرافرازی داشت باضافهٔ هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایهٔ خویش باضافهای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند درغایت صفا و لطافت متقوّم هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود بیست [illegible] سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ [illegible] انتخاب بمرتضی خان [illegible] (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول [illegible] بشاهزاده سلطان خرم از صبیهٔ قد[illegible] کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن [illegible] موسوم گردانیدند) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیّه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دوآب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

(۲ ن) نسخه

از سوراخ بر آمده مدهوشانه خود را بدر و دیوار زده میمردند و هر کس بو از آن خانه بر آمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می بردند و الا در اندک فرصت تمام خانه آن دیه رخت بصحرای عدم میکشیدند (فرضا اگر کسی دست بدان موش یا بمحل آن رسانده جان بر نبردی) و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میمردند و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده همه را میگذاشتند و خانها پر از میت متعفن افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیگشتند در کشمیر شدت این بلا [illegible] و بجائی رسید که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بشست [illegible] روز دوم آن درویش نیز درگذشت [illegible] گاوی از آن علف خورد و مرد و سگان [illegible] گوشت آن را خوردند برجا ماندند و در هندوستان هیچ [illegible] هشت سال ممتد در ممالک وسیع هند [illegible] ربانوا محمد رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود روزی ازوی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسلهٔ سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد مدتیست که این عقده درخاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجود دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد [illegible]

(۲ ن) بدل نسخه

برطبق آن آثار و علامت غدر و عناد ظاهر شد و زندگی شاه بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی دوجا و سه جا تغییر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزادهٔ عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز صورت نبست با وجود امرای صاحب اعتبار و لشکر بسیار و خزانهٔ بی شمار و وفور مصالح ملک گیری و استعداد بسعی انجام این مهم بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نشد ناگزیر تدبیر این مهم بخت جهانگشای سلطان خرم را که ... ستان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده ... فرمودند بخطاب والاشاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری وده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی بازین مرصع ودوم ترکی با ساز طلا وفیل خاصهٔ با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع با پردله گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بنابر استرضای خاطر

نموده بمنصب سوار بلند کردند حضرت شاهنشاهی آن عالیقدر
را خلعت دیگر که در روز شاهی جلوس می پوشیدند و لعلهای قیمتی
و زمرد های نفیس داشت و یک لکه روپیه بیست آن روز عطا
فرموده روز دو شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی
و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص
یافته در خدمت شاهزادهٔ والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه
بخدمت بخشیگری و منصب هزاری و [illegible] سرافرازی
یافت و حکم شد که مهابت خان [illegible] نموده [illegible] را از
برهانپور روانهٔ [illegible] سازد و [illegible] جاگیر شاهزاده را در
همان صوبه تنخواه نمایند روز شنبه [illegible] سنه هزار و بیست
و پنج هجری مطابق بیست [illegible] ماه آبان سال یازدهم از جلوس
جهانگیری نهضت موکب مقدس [illegible] اتفاق افتاد روزی
درین راه غریب سانحهٔ مشاهده [illegible] پادشاهی
دو بچهٔ سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما
از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه
معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در
پیش خلوتخانهٔ پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و
متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جستجو و جوی سبب
آن خواجه سرا هردو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن
بچها بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه مادر چاره نداده بمنقار
دانه از دهن خود بر آورده بدهان بچها نهادند و بچها را درمیان

گرفته [illegible] بر سر ذوق پرواز کنان متوجه آشیانهٔ خود [illegible] - از
[illegible]نست و صحبت سارس با جفت خود تماشای غریب بر زبانها
جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی
حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که
روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایهٔ درختی نشسته خواستم
که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون
ایستاده شود به بندوق بزنم اصلاً ازو حرکتی پدید نیامد هر چند
پیشتر میرفتم هیچ حرکتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار
است بعد از آن که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم
بنوعی سبک بود که گویا که [illegible] گوشت در تمام اعضای او
نیست [illegible] و جانداری چون نیک
ملاحظه کردم [illegible] گوشت و پوست بتحلیل رفته
بود در جائی [illegible] چند از سارس مرده یافتم که
در زیر بال و پر [illegible] که استخوان جفت خود در زیر
سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام
است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری
که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی
تهانیسر یکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته
آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچهٔ گنجشک را
در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هردم بصحرا
میرفت و دانهٔ چند بدهان گرفته میگردید و باین بچه میخوراند
و باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچهٔ خود را چاره میرسانید -
چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را
بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول پرواز
کنان آمده برگرد و پیش او پرواز چند کرده و در آخر بی تحاشا
بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفته نشست و بهمین دستور
تا بچهار منزل بهمراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان
او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی
کشور ستانی بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقهٔ
رانا اتفاق افتاد رانا بقدم انقیاد و سعادت مندی شتافته در منزل
او تواله باستلام عتبهٔ خلافت مبادرت نموده بتقدیم مراسم بندگی
و مراسم زمین بوسی [illegible] زنجیر فیل و بیست و
هفت راس اسپ و خوانی از [illegible] برسم پیشکش
معروض داشت سه اسپ برگزیده [illegible] آنگاه بعنایت
خلعت چارقب و شمشیر [illegible] اسپ عراقی و ترکی
و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان
او را بآمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیرهٔ او با
هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم
محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان
گیری عبور موکب اقبال از گهاتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل
داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک
از ولایت گدهه تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه
[illegible] از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنهٔ چندیری

تا پرگنهٔ دهار دویست و سی کروه شرقی ولایت باندهو و باولد راجه را همچنان مشهور متعلق است و شمالی قلعهٔ نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ممالک گجرات است و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش باعتدال نزدیک است و در قصبهٔ دهار راجه بهوج قلعهٔ از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچهٔ سنگ تراشیده اند درسالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدای [illegible] تر میشود بیست و چهار کرور و هفت لک [illegible] جمع این [illegible] است پادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار میداشته اند قلعهٔ [illegible] را پای تخت خود ساخته بودند [illegible] که تا حال برجا است ظاهر میشود [illegible] ازجین محل نزول رایات اجلال گشت چه [illegible] ریف سناسی مرتاض بعرض رسیده بود خاطر [illegible] و رغبت فرمود نامش اجهد روپ است نزدیک معمورهٔ اوجین درگوشهٔ صحرائی از آبادانی دور پشتهٔ واقعه شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و ماءمن اوست دهن سوراخ که راه درآمد و برآمد اوست طول پنج ونیم گره و عرضش سه ونیم گره پیموده شد حیرت می افزاید که باوجود ضعف جثه چسان درآید و برآید اول دو دست خود را دراز کرده بدرون در می آید وآنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود را بدرون می اندازد و در وقت برآمدن نیز بهمین دستور باجمله حیرت افزای نظارگیان است نه بوریائی و نه کاهی که در زمستان

زانوی مرد بزرگ اندازد و پارچهٔ کرباسی دارد نصفش لنگ فرج نه بندش و پس خود را بدان پوشانده در زمستان آتش و نمد و تابستان باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد و در تمام امر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزندانند بطریقهٔ درویشی و قناعت با آنها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعمورهٔ اوجین در آمده بیخبر بخانهٔ سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهت خوراک خود ترتیب داده اند بر کف دست او می نهند و [illegible] فرو می برد بشرطیکه در آن خانه طوفانی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حائض در آنخانه نباشد و با کسی [illegible] هم بر چیزی راغب نیست علم بیدانت که [illegible] تصوف [illegible] ورزیده فهم تیز و مدرکهٔ عالی دارد و [illegible] حکیم سنائی مطابق حال اوست

* مثنوی *

داشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلوگاه نی و سینهٔ چنگ
بو الفضولی سوال کرد از وی * چیست این خانه یک بدست و سه پی
با دم سرد و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر

راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او درسلک نظم کشیده

* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته
نه ازو بر دل زمین باری * نه دلش را ز چرخ آزاری
دارد از بهر این دو روزه درنگ * خانهٔ چون دهان تیره و تنگ

درش از حلقهٔ تنگی تو بنای * وز درون خانهٔ تنگ بنای
عالمی آرمیده از شر و شور * کرده جا در درون خانهٔ گور
در بهار و تموز و صیف و شتا * همه تن فارغ از کلاه و قبا
پوستینش ز پرتو خورشاد * پادشن از حریر سایهٔ بید
نه پسندد درین جهان دژم * خرقهٔ و لقمهٔ بارپشت و شکم

حضرت شاهنشاهی بخرابهٔ او که معمور از حقیقت بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف [illegible] بیان نموده صاحب اینمقام را سرب فاسی [illegible] تارک همه از بیست و سوم اسفندار قلعهٔ ماندو [illegible] گیهان شکوه [illegible] میر عبدالکریم معموری بموجب [illegible] سلاطین [illegible] را مرمت دلخواه نموده مجددا نشیمنهای [illegible] خوش و [illegible] از جهروکه و غسلخانه ترتیب داده بود پسند [illegible] سه لک روپیه صرف شده باشد قلعهٔ ماندو [illegible] ده دور آن ده کروه بمساحت درآمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالامال خصوصا گل حنای منت بی مشاطهٔ بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد شبها در قلب الاسد بمرتبهٔ سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی درماندو بسیار است از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه است و میناری زسنگ درغایت ابدا و موزونی متصل گنبد خان جهان

که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید و شجاع
و مشهور و بلند نیز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ
را که در غزنین بسلطنت رسیده بود به تیغ بیدریغ معدوم ساخته
خود سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای
نمایان کرد حدود متعلقهٔ خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده
یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و بر دلبر که
منصوب گشته یکچندی درانجا بسر برد و چون محمود بیگره
والی گجرات بکومک حاکم دکن آمد رایات محمود خلجی
از جای برفت دیگر بر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش
بر عزیمت ملک گیری دامن داشته بمستقر دولت خود عنان
معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود بیگره سلطنت گجرات
کشیده در ظاهر احمد آباد با پادشاه گجرات ... اعلام فتح و
نصرت مرتفع گردانید و غنایم فراوان بدست آورده بماندو
مراجعت فرمود بار دیگر لشکر ... اجمیر را تاخت
و تاراج نموده بعمارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی همت
مصروف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت
اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او
در چهل و هشت سالگی جانشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر
ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود
بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن
رسیده ارادهٔ ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیهٔ عمر بعیش و
عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هرجا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پا نه نشستی و فنون صنائع بکنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود باکتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت و آهو خانهٔ عالی ترتیب داده جانوران شکاری در او جمع ساخته با زنان [illegible] بسیر و شکار خوش وقت می بود [illegible] مدت سی و [illegible] که اجل امان داد چنانچه قرار داده [illegible] و هیچکس بر سر ملک او نیامد و [illegible] اند در مجلس او مذکور نشد چون [illegible] است که نصیر الدین نام پسر ناخلف [illegible] هر بار بزهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود [illegible] شربتی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید نخست زهر مهره از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک سوده برزبان راند که عمرم بهشتاد رسیده درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوئی در خاطر گره نه بست اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن ننمائی آنگاه کاسه را از دست آن نا خلف وخیم العاقبت گرفته جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود شاه پسر غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بقسمی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیر الدین پدر کش را ازانجا بر آورند و استخوانهای او را در دریای نربده بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبهٔ دکن بودند باستلام عتبهٔ اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه [illegible] ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزادهٔ جوان بخت شاه خرم در بلدهٔ طیبهٔ برهانپور اتفاق افتاد و [illegible] علامی فهامی افضلخان و عمدة الدوله رایرایان [illegible] راه بمرافقت وکلای عادلخان نزد او شتافته بودند [illegible] آنکه عادلخان هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر آمده آداب تسلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقهٔ اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان نموده نام بردها روانهٔ درگاه والا سازد و در مصحوب همان دو سه روز مردم سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده - در [illegible] که شاهزادهٔ جوان بخت بلدهٔ برهانپور را بنزول

موکب همایون رست نگر خانهٔ چمن ساخته بانواع مسرات روحانی
و جسمانی کامران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیهٔ کریمهٔ شاه
نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقد ازدواج خویش در آورده
آن کابین دولت دیرین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند
و مجدداً آن عمدهٔ دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری
مسند آرای سپهر زرنگار به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که
موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلدهٔ طیبهٔ ماندو نزول
سعادت ارزانی داشت پیوسته بعرض میرسید خوشوقت بوده بسیاری
از ببرهای قوی را از هم که ضرر آنها بمتوطنین ماندو و مواضع
اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه سید عبد الله
بارهه با عرضداشت شاهزادهٔ ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور
رسید و باستلام عتبهٔ خلافت سربلندی یافت مضمون عرضداشت
اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ربقهٔ طاعت و فرمان
پذیری نهاده حدود متعلقهٔ پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف
شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند
و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعهٔ احمد نگر حوالهٔ وکلای
درگاه والا نمودند چون اینخبر بوسیلهٔ نور جهان بیگم بمسامع جلال
رسید حضرت شاهنشاهی پرگنهٔ تودة که دو لک روپیه حاصل داشت

بمنزوی این مرتبه به پایهٔ عنایت فرمودند و سید عبد الله را
بخطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و علم و خنجر
مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سابقاً در سرپیچ خاصه بود
یتیماً بشاهزادهٔ گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال
داشتند و به التماس آن برگزیدهٔ دین و دولت عادلخان بخطاب
مستطاب فرزندی که گوشهٔ فخر و مباهات بر فلک سود و حکم شد
که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را
پیرایهٔ عزت و آبروی او سازند و این [illegible] بقلم خاص
در عنوان فرمان ثبت فرمودند * بیت *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان [illegible] زنجیر فیل
کوه شکوه و پنجاه راس اسپ [illegible] و پنجاه هزار
هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و نفایس و هدایا که
قیمت مجموعه پانزده لک روپیه [illegible] مصحوب
افضلخان و راجه بکرماجیت روانهٔ درگاه سلاطین پناه ساخت و ده
لک روپیه بافضلخان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف
نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعهٔ مذکور را
با سایر پرگنات بالا گهات که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود
متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانسپار
خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعین
شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه

قدسی آستان کرد و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که در بندر گوه لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبهٔ اقبال با دیگر نفائس و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر مکی که بخطاب معتقد خانی سرفراز است و جادو داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان با ساز و اسپان قبچاق که قیمت مجموعهٔ آن نیز پانزده لک روپیه میشد روانهٔ درگاه گردیدند و بهریکی از نام بردها مبلغها از نقد و جنس خلعت انعام نمود و چون فرستادهای حضرت جهانبانی پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه رسانیدند و خاطر اشرف شاهزاده از ضبط و نسق صوبهٔ دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه و ضبط ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبهٔ دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعهٔ شاه آباد مندو ورود

موجب مزید اتفاق افتاد و دولت معاودت ملازمت پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه بجبهه از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه از آنجانب در آداب و فروتنی مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود همین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق و [illegible] نفیس تحفة الوقت معروض داشته قدر [illegible] که سرحلقهٔ [illegible] پیشکش عادلخان بود بنظر اقدس در آورده [illegible] اشارت شد که امرائی که در خدمت [illegible] پذیر اند موافق منصب به ترتیب [illegible] دست خانجهان زمین بوس نموده هزار مهر [illegible] و مرصع آلات بصیغهٔ پیشکش معروضداشت پس عبد الله خان ([۲]معاودت سجود درباخته صد روپیه گذرانید) بعد ازان مهابتخان بدولت آستان بوس چهرهٔ سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد ازانجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان پسر خانخانان و سردارخان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

(۲ ن) بیک نسخه

و دیانت خان و (معتمد خان بخشی) مولف این اقبال نامه
و شهباز خان افغان و اودیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند
پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار
بنواب قدسی القاب شاهزادهٔ بلند اقبال مرحمت شده بود چون
بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمهٔ سائر
مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی
هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد
و مقرر فرمودند [illegible] در مجلس بهشت آئین بجهت
نشستن آن [illegible] قرب صندلی متصل تخت می نهاده
باشند و این عنایتیست مخصوص [illegible] فلک شکوه که از زمان
امیر صاحب قران تا [illegible] سلسلهٔ علیّه رسم نبوده و خلعت
با چارقب زر بفت [illegible] سرآستین و حاشیهٔ دامن
مروارید کشیده [illegible] مرصع و خنجر مرصع مرحمت
گشت و خود [illegible] خوانچهٔ از جواهر و خوانی از زر
بر فرق فرقدان سای آن درّة التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده
فزونی عمر و جاه آن بر گزیدهٔ دین و دولت از درگاه حضرت رب
العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بگلانه بوسیلهٔ
آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور
فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعین فرموده
بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

(۲ ن) بیک نسخه [illegible]

پیشکش نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چندۀ و سی
زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از مبالغ که مجموعه نود زنجیر و سه
لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در تلافی به مواجب منصور
پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان نخست پدر و مادر
پیوست نور جهان بیگم جشنی ترتیب نموده پیشکشهای کلان با
با نادری که بگمهای مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و
سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طرۀ مروارید و دو اسپ که
یکی زین مرصع داشت و فیل [illegible] بجهت بشاه جوان
بخت گذرانیدند و همچنین [illegible] و اهل حرم
تحورهای اقمشه باقسام [illegible] تکلف نموده [illegible] سه لک
روپیه بقلم آمد و همدرین [illegible] پیشکش [illegible] اقبال
شاهجهان بنظر گذشت از جمله [illegible] مثقال که
بحساب اهل هند نوزده تانک [illegible] روپیه ابتیاع
شده بود و دیگر نیلمی بود [illegible] آب و رنگ
و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه
قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری
و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت
مجموعۀ پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
بنور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض
[illegible] رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که
از لوازم [illegible] کابل است ندارد [illegible] را خدمت و اسپ

و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستاده شد و مقرر
شد که حفظ و حراست دوبابه ته در عهدهٔ خانخانان باشد *

توجه موکب کیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات
و شهر احمدآباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چنین
تقاضا فرمود که [illegible] و تماشای دریای شور نموده هنگام
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار [illegible] شکار فیل متوجه
دار السلطنت [illegible] شب حضرت مریم زمانی
و دیگر بیگمها [illegible] ساخته در یازدهم آبان ماه
الهی موافق [illegible] نهضت فرمود در [illegible]
روزنامچهٔ [illegible] که درخانهٔ ابریشم فروشی دو دختر
دندان دار بوجود آمده که پشت هردو تا کمر بهم متصل بود اما
هر دو دست و پای هریک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز
جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت
که در کنار دریا واقع است دولتخانهٔ ترتیب یافته متصدیان بندر
مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و آن حضرت خود در
غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار
خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد
ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار تال ککریه که در سواد شهر

رنج نعمت [illegible] نزول [illegible] شکوه کردند و بدست و [illegible] متوجه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بزیارت روضه در آمده و فاتحه خواندند مکانی که [illegible] روضه عرف عمارت این مزار فائض الانوار شده [illegible] جهانداران منتهي میشود و مردم [illegible] را [illegible] حضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم [illegible] امورات بظهور آمده بعد از آنکه پدرش از شفقتي [illegible] مانع آمده که تصرف درخانهٔ الهی خلاف شرط بندگیست [2] سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است [illegible] سید محمد چه نویسم که هرکه [illegible] از [illegible] جمال او [illegible]
دلیل و برهان اقرار بفرزندی پیغمبر میکند * مصراع *

بلي چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشتم [illegible] جلوانی شتافته اند بالجمله روز دوشنبه [illegible] شهر مذکور بمبارکی وفیروزي داخل شهر [illegible] چنانچه تعریف این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رستهٔ بازار را عریض و وسیع گرفته اند لیکن دکانها درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزادهٔ کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تا احمدآباد یکصد و بیست و چهار

---

(۲) ب (نسخه [illegible]

گروه مسافت است و از کانجاست تا احمد آباد بیست و یک گروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد نبیرهٔ ظفر خانست و مسجدی درمیان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده مقبرهٔ سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیرهٔ او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه بر دور آن ایوان [illegible] چهار درعه و سه پاو فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و [illegible] ستونست و بالای ستونها گنبد زده اند [illegible] و پنج درعه و عرض سی و هفت درعه است [illegible] منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و هر دو ... و مدار پرگار از سنگ تراشیده مشتمل بر ... نقاشی و نگاری کرده اند و بر یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده از میان ستونها بتختهٔ سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف پنجرهٔ سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفای محمد غوث اند لیکن خلیفهٔ که مرشد بخلافت او مباهات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی

اعتقاد تمام بر مرشدان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضایل
صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند اخلاف شیخ محمد
غوث که امی بوده اند یکی از ایشان رفته بشیخ وجیه الدین
گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید
درجواب فرموده که منت خدا را عز و جل که پیرمن نیز مثل پیغمبر
امی بودند پدرش از بیست سال عمر این شهر ودیعت حیات سپرده
اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر بمسند ایشان تمکن جسته بغایت
درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی [illegible] نهایت فروتنی [illegible]
بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان را کار اصلی [illegible] و چون شیخ
عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوسته فرزندش شیخ اسد الله
جانشین شده همدران زودی [illegible] بآخرت و بعد ازو
برادرش شیخ [illegible] صاحب [illegible] حیات
است و آثار صلاح از ناصیهٔ [illegible] چند بزیارت
روضهٔ شیخ احمد کهتو توجه [illegible] از سرکار ناگور
مولد شیخ آنجا است درزمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد
تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد
تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هرشب
جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند
سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد
و خانقاه برسر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع
جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام
این عمارات درزمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبرهٔ

سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و درین گنبد
سلطان محمود بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین
سلاطین گجرات است آسوده اند و بنای اطراف مقبرهٔ شیخ مقامی است
پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد
والعلم عند الله روز دوشنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه از احمدآباد بجانب
مالوه اتفاق نهضت افتاد دربنوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت
بوده تا قصبهٔ داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی
زمین داران سورته [illegible] بوسیلهٔ شاهزادهٔ عالم و عالمیان شاهجهان
سعادت زمین بوس [illegible] راس کچهی برسم پیشکش
معروضداشتند نام او جساست و جام لقب است هرکس که جانشین
شود او را جام گویند [illegible] گجرات بلکه از راجهای
نامی هندوستان [illegible] بدریای شور متصل است پنج
شش هزار سوار [illegible] در وقت کار ده دوازده هزار سوار
سامان میتواند کرد و [illegible] اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ
کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و
فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دوبست هون
که چهار هزار و پنجهزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و درهمین تاریخ
راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله
واقع است باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر
نذر گذرانید - از غرائب آنکه بهاؤالدین برق انداز بچهٔ لنگوری
بابزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچهٔ خود
را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

ز قرقچیان بد بر فسادت فرد مذکور ماده را به بندوق زد و آن معهود بچه را از سینه جدا ساخته بملازمان گذشت و خود در زمین افتاد و جان داد مقارن الحال من [illegible] آن بچه را فرمان آوردند جهت شیر خورانیدن نزدیک بزی آوردند حق تعالی بز را بوی مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته که گویا از شکم او بر آمده است حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از ندیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد و بچهٔ مذکور نیز بی طاقتی نمود [illegible] که جانوران را بر حال او رقت آمد [illegible] بچهٔ مذکور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید [illegible] وابستگی [illegible] غرابت تمام دارد *

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار شنبه سوم شهر [illegible] و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت آصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیهٔ سعادت بر افروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از طویلهٔ خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروز گردید - اکنون شمهٔ از احوال او رقمزدهٔ کلک وقایع نگار میگردد میر [illegible] سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میر رضی را

شاه عباس بود منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیهٔ خود را بعقد
ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال
بحال تباه از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت
و بوسیلهٔ میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک
برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از
موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضهٔ اقتدار او حواله
فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حلّ و عقد امور بکار آگهی میر
واگذاشته بدوام شرب و بعشرت [illegible] مشغول بوده از دل نگرانی
فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست
بسلطان محمد برادر زادهٔ او رسید نقش میر با او خوب نه نشست
و بآئین [illegible] میر را [illegible] دست تصرف و طمع از
اموال و اشیای او [illegible] میر از تلنگانه بخدمت عادلخان
پیوست و [illegible] ناگزیر از عادلخان اجازت
حاصل نموده [illegible] شتافت و در عراق شاه عباس
را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب
ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی
روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب
عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته
نفائسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت
که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبهٔ خلافت التجا آورده
مکرر عرائض مشتملبر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

بیان بنده التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی دو جلد
عظمت بفیلان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و در این
تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران شد
دوازده راس اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتری یاقوت برسم
پیشکش معروض داشت و بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار
سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه مزبور موضع سهارا مضرب
خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا جرگاه فیل
یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه
پر نشیب و فراز عبور [illegible] دشوار میباشد و [illegible] میفرمایند و روز
دو شنبه سیزدهم ماه بامعدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه
شدند پیش ازین جمعی [illegible] از بندهای آن سرزمین جنگل
را برسم قمرغه احاطه نموده [illegible] تنها تختی
بر فراز درختی از چوب [illegible] گیر شیر شکار
ترتیب داده بر درختهای [illegible] نشستن و
تماشا دیدن امرا ساخته بودند و [illegible] کمندهای
مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر
فیلبان از قوم جهوریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته
و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور
بیارند تا تماشای شکار آنها بروجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی
که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم
اشجار سلسلهٔ انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت
فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از دو

و وقائع در حضور شرف [illegible] شد از انجمله در فیل بدولت خوشه
صورت و اعمال و تمام [illegible] بدست آمد دریاوله دلاورخان [illegible]
از تغیر احمد بیگخان کابلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافته و
چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن
جامی را که این مصرع ازانست * مصرع *

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید

تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

* بیت *

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید
ابر بسیارست می بسیار می باید کشید

چون از [illegible] بسیار داشتند و از بعد
مسافت [illegible] بدار [illegible] روزگار بصعوبت و دشوار
سپری میشد [illegible] عقده کشای مشکلات روزگار
است چندین [illegible] بستان و موسم برشکال را در
احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید
شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد
آباد معطوف گشت مقارن اینحال عرضداشت منهیان دارالخلافت
بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وبای ظاهر
شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که
بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افگنده بود مصمم گردید
هفتم اردی بهشت ماه مطابق غرهٔ شهر جمادی الاول در ساعت
مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمد

ابن تعلق ندارد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری درجه آبی شایع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بحدت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و سستی بعضی مستولی میگشت که مدتها قوت و حرکت نداشتند تا [illegible] ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر آزار بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چنین سرزمینی بی [illegible] بنا [illegible] شهر اساس نهاده و بعد از و دیگران را چه [illegible] بود که عمر گرانمایه را در این خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم [illegible] آبش [illegible] رنگ بوم گون و غبار بعضی که [illegible] پشت دست محسوس نمیگردد و آبش [illegible] که متصل بشهر جاریست غیر از ایام [illegible] خالی میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در [illegible] است بمرور [illegible] دوغاب شده مردم اعیان که بقدر موقتی و بضاعتی دارند در خانهای خود برکها ساخته اند و هر ایام بارندگی از آب باران پر سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هرگز در و سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر [illegible] شهرهای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که

از روی زقوم وزد فیضش معلوم * مصرع *

ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم

درینولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت آستان بوسی دریافته دو صد مهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه برسم نذر و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدریای شور پیوسته است و بهاره و جام از یك جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بکثرت جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی برسر او فرستاده بود شکست با فواج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آمد بار شنود متجاوز نود سال دارد در حواس و قوی فتوری راه نیافته از مردم او پیدا بخاطر در آمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید تمام میگردد که ایام خصوصیت مرا راجه بهاره بخاطر دارد و دیده بود مکان خدا سپرده که خوشی در خدمت بهره برد بعنایت اسپ خاصه و زنجیر فیل ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا بعرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده و قراولان شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت که از عمدهای دولت شاهزادهٔ جوان بخت شاه جهانست بمیامن تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده بالتماس شاهزادهٔ گیتی ستان با فوجی از بندهای شاهی و جمعی

از ملازمان عتبهٔ سلطنت مثل شاهنوازخان لودهي و هردي نراين
هاده و راجه برتهيچند و غيره و دويست سوار برقنداز و پانصد نفر
توپچي پياده سواي جمعيتي كه پيشتر تعين شده بودند بخدمت
تسخير قلعه كانگره دستوري يافته بخلعت خاصه و شمشير سرافراز
گرديد و راجه تمبايم زمينداركه ده هزار روپيه قيمت داشت
پيشكش نمود *

مراجعت موكب همايون از

احمد آباد به دار الخلافه اكبر آباد

روز مبارك شنبه بيستم [illegible] شهريور [illegible] سال سيزدهم
جلوس جهانگيري مطابق بيست و دوم رمضان سنه هزار و بيست
و هفت هجري رايات عالي بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع يافت
مقربخان را كه از مدتي باز در خدمت آستان بوسي شاهنشاهي
سعادت پذير بود نظر بر حقوق خدمت [illegible] مشمول عواطف
و مراحم بيدريغ فرموده بصاحب صوبگي بهار بلند پايگي
بخشيدند بتاريخ شانزدهم دي ماه پيش از طلوع صبح بسه گهري
در كرهٔ هوا مادهٔ بخاري مانند دخاني بشكل عمود نمودار شد و هر
شب يك گهري پيشتر از شب ديگر مرئي ميگشت چون تمام
نمود صورت حربهٔ پيدا كرد هر دو سر باريك و ميان گنده خمدار
مانند دهره پشت بجانب جنوب و روي بسوي شمال منجمان و اختر
شناسان قد و قامت او باصطرلاب معلوم نمودند كه بيست و چهار درجه
مكي را باختلاف منظر سائر است و بحركت فلك اعظم متحرك

و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک عطارد و ظاهر میشد چنانچه اول
در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته
بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن
نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که
این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستارهٔ مرئی گشت که
سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن در
طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد
مملکت هند پرتو ظهور افگند وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی
از ازمنهٔ ماضی [illegible] و در کتب معتبره اهل هند
مثبت نگشته پیش از ظهور این یکی حال اثر ظاهر شد و تا هشت
سال [illegible] حضرت [illegible] و نواب جهان بانی
گیتی ستانی [illegible] شورش [illegible] گشت و هفت و هشت
سال روزگار [illegible] آشوب اشتغال داشت چه
خونها که ریخته [illegible] خراب نگشت دریغوا از عرضه
داشت بهادر خان حاکم [illegible] بمسامع جلال رسید که در نواحی
شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
و هر درختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید
ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور
اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آوارهٔ
صحرای عدم شدند شب یکشنبه دوازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی
قعده سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه
جهان از دختر خجسته اختر قدوهٔ خواتین بلند مکان آصفخان پسر والا

کریم بعرصهٔ وجود نهاد [illegible] مولود مسعود سلطان اورنگ
زیب بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاد چون مسعود الوجهین محل ورود موکب
مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند ارجمند ترتیب فرموده بورود
قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار مسعود خاطر [illegible] ساختند [illegible]
زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند
ازانجمله هفت زنجیر داخل فیلخانهٔ خاصه شد و در کل آنچه از
پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد
چون بحوالی ملک رانا امرسنگه ورود موکب گیهان شکوه [illegible]
[illegible] کنور کرن پسر جانشین او [illegible] اختصاص
نورانی ساخته مبارکباد فتح [illegible] معروض داشت [illegible]
خبر بغی و کفران نعمتی [illegible] جلال رسید
و تفصیل این اجمال آنکه [illegible]
اگرچه بسال از همه کلانتر [illegible] طلبی پدر
را آزرده خاطر داشت و بنابر [illegible] که [illegible] او
بود پیوسته در حبس میگذرانید و بعد از [illegible] چون دیگر
فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت
ملک این بدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز
ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد وجنس
که سالها اندوخته بود باین بی‌سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی
مرتضی خان بخدمت فتح قلعهٔ کانکره دستوری یافت و چون کار
بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت
که [illegible] واقع خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی

در آمده پردهٔ آزرم از میان برگرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعت
و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحهٔ احوال
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود
و صریح نوشت که امارات بغی و [illegible] از وجنات احوال
او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران
دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنهٔ و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه
جهان ملتجی گشته [illegible] نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض [illegible] رسانیده درمقام خراب ساختن و
بر انداختن [illegible] شده مرا بعصیان [illegible] متهم دارد امید که باعث
حیات [illegible] شده بدرگاه والا طلب
فرمایند [illegible] نهایت اعتماد بود لیکن از
التماس [illegible] بر حواشی خاطر دولتخواهان
نشست که [illegible] بتحریک ارباب فساد بشورش
در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد مجمله بالتماس
شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده
بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار
مغفرت الهي پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقدهٔ توقف
افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال
او افگنده همدران زودي مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته
درخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند
بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد

محال بود [illegible] قلعه نگردند هرچند آن بی سعادت را بازدواج کوهستان راه داد از آنجا که مدد و احتیاط در کار بود لیکن چون افتتاح این قلعه [illegible] کسانی [illegible] و [illegible] بند انبال فوج [illegible] از [illegible] و [illegible] را با محمد تقی [illegible] خود [illegible] فرمودند چون [illegible] پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و [illegible] نمود جوهر [illegible] خود را ظاهر ساخت و [illegible] شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی [illegible] که [illegible] با او [illegible] نمی آید و [illegible] از [illegible] نمیشود اگر [illegible] مقرر فرمایند فتح این قلعه [illegible] میسر شود [illegible] محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه [illegible] دولت ایشانست با فوجی از [illegible] رخصت فرمودند چون این بی سعادت [illegible] حیله و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه [illegible] نشسته نشست جمعی از بندهای درگاه را به بهانهٔ آنکه مدتها [illegible] کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت سامان خود بپردازند و چون بظاهر تفرقه در سلسلهٔ جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند [illegible] دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمرهٔ [illegible] بوجه [illegible] شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی

از برادران و خویشان پای همت نشرده شربت خوش گوار شهادت
چشید و بعضی بزخمهای منکر که پیرایهٔ ماهر مردان عرصهٔ کارزار
است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته
به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود
را بگوشهٔ سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول
دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله
مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته
بترتیب اسباب شرارت پرداخت امید که بسزای کردار خویش
گرفتار آید و نمک این دولت [illegible] بکشد از وقائع آنکه درینولا
عبد الرحیم خانخانان سپه سالار بمقبل عتبهٔ خلافت ناصیهٔ سعادت
نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و از
پیشکشهای [illegible] یک لک و پنجاه هزار روپیه
قیمت شد [illegible] پیرایه خدمت را که بمیامن
عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بصاحب
صوبگی ملک خاندیس و دکن سربلندی بخشیده خلعت خاص
با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت
فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری
ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمدة الملك با لشکر
خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی
بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود
موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیمودند هفت
کروه شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بافراط

دیده و کس بسیار داده بر آورده تلف منقوش بغایت با زیب
بیست و هشتم ذی حجه موافق شهر صفر هزار و بیست و هشت
هجری معموره فتح پور به نزول دولت جهانگیری آراستگی یافت
مقارن آنحال روز جمعه [illegible] بزیارت [illegible] فیضان بنیاد
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته الطاف و نیازمندی بسیار
فرمودند یکی از آثار که در زمان دولت و عهد خلافت
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است
بی تکلف عمارتیست عالی از سنگ [illegible] زمین امثال آن [illegible] که
مثل این مسجد در هیچ بلاد [illegible] نشان [illegible] عمارتش
همه از سنگ در غایت صفا [illegible] یافته پنج لک روپیه از خزانهٔ
عامره خرج شده تا باتمام رسیده [illegible] مسجد [illegible] است بر دو
دروازه کلان بر فراز کوه [illegible] واقع است بغایت ارتفاع و
نهایت تکلف پیش طاق [illegible] و شانزده
ذرعه طول و پنجاه و دو ذرعه [illegible] زینه بالا باید
رفت و در دیگر خورد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوصد و دوازده ذرعه است از آن
جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده
ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول
و بیست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بردو پهلوی
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذرعه در ده ذرعه
تا بخانهٔ ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب
یکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف سوای ایوان و هشتاد و چهار

حجره‌ایست عرض حجره چهار و نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان پیش
ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره
و صحن دور یکصد و هفت و ده ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه
عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبدهای خرد
ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع درمیان نهاده
دور آنرا بپارچهٔ نازک میگیرند و از شکل فانوس مینمایند و زیر صحن
مسجد را برکه ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند
چون فتحپور کم آب است باشندگان [illegible] مسلمانان و مجاوران و معتکفان
این بقعه که [illegible] این مسجد را تمام سال کفایت میکند
و در مقابل دروازهٔ کلان بر سمت [illegible] بمشرق روضهٔ شیخ است
قدس الله [illegible] ذرعه دورگنبد ایوان سنگ مرمر
که پیش آن [illegible] نجره [illegible] ساخته اند در غایت تکلف و
مقابل این روضه [illegible] فاصله گنبد دیگر واقع است
که اولاد و عشایر شیخ [illegible] را آنجا [illegible] اند از سوانح اقبال طراز
فتح قلعهٔ سورت و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل
این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل
برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبدل و گریزت بسر آرد
مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم
جرأت و جلادت پیش نهاد و آن مخذول العاقبت سر رشتهٔ تدبیر
از دست داده بجنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری
همت گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه
آوارگی سپرد و قلعهٔ سور و مهری که ابتضای قوی آن برگشته بخت

جوانی [illegible] و [illegible] مفتوح گردید و [illegible] که [illegible]
جد او تصرف داشت [illegible] و آن سرگشتهٔ بادیهٔ
طالع و ادبار [illegible] ضلالت
و [illegible] بر [illegible] روزگار خویش [illegible]
او را پس پشت گذاشته [illegible] او [illegible] چون [illegible]
[illegible] رسید [illegible] راجه [illegible]
شد و از غرایب [illegible] برادری داشت جگت سنگه
نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مرتبهٔ امارت
سربلند ساخته [illegible] بود [illegible]
سهیم و شریک [illegible] و بجهت [illegible] خطر و
جگت سنگه را که [illegible] نداشت [illegible] قیدی
مقرر نموده بصوبهٔ بنگاله [illegible] وطن او
غربت روزگاری [illegible] بر لطیفهٔ
غیبی داشت قضا را [illegible] او [illegible] و آن برگشته
بخت تیشه بر پای دولت خود [illegible] را بسرعت
هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و بخطاب راجگی و منصب هزاری
ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه و خنجر مرصع
و اسب و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند *

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت
هجری خورشید جهان افروز ببرج حمل در آمد و سال چهاردهم از

جلوس همایون آغاز شده درین روز شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان که
غرهٔ جبههٔ مرادات و فروغ چهرهٔ سعادات است جشن عالی ترتیب داده
منتخب تحف روزگار از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش
معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یاقوتیست بیست و دو
سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگر شش
دانهٔ مروارید غلطان که یکی از انها یک تانک و هشت سرخ وزن
دارد وکلای ایشان به بیست و پنجهزار روپیه در احمد آباد ابتیاع
نموده اند و دیگر دانهٔ [illegible] هزار روپیه و یکقطعه الماس
که هژده هزار روپیه بها دارد و همچنین یراق مرصع با قبضه شمشیر
که در زرگر خانهٔ [illegible] جواهر آن را تراشیده بکار
برده اند و [illegible] هزار روپیه بها دارد از تصرفات آن برگزیدهٔ دین
و دولت که [illegible] هیچ یکی از پادشاهان نشده
نقار خانه ایست [illegible] مرسل نواز را از طلا ساخته
و دمامه گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمهٔ نقار خانهٔ
پادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت
مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنجهزار روپیه
برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از
طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل
با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزادهٔ نامدار
از فرستاده بود فیل اول بنام داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز
نقره و از پارچهای نفایس گجرات که کارکنان سرکار شاهی

مرحمت فرمودند و پانصد هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد درینولا شاهزاده سلطان پرویز از الهباس آمده بسجود سدهٔ خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزادهٔ دولت یار بآستان رسید هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروض داشت درین ایام شاه بیگ خان که بخطاب خاندوران ممتاز بود بنابر کهولت و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته پرگنهٔ خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنجهزار روپیه [illegible] از وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه مهاسنگه نبیرهٔ راجه مانسنگه رسید که در [illegible] بربست کچهنگه پسر او را بمنصب [illegible] و [illegible] خطاب راجگی داده فرق عزت برافراختند [illegible] که از اگره تا لاهور بر هر کروه میلی سازند که علامت کروه باشد و در هر منزل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند طیار سازند و مانند خیابان دورسته درخت نشانند *

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم محرم ماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بصوبهٔ دارالخلافهٔ اگره

تربیت فرموده بودند که [illegible] موقوم گردد بخود منکشف [illegible]
قسمت مجموع پادشاهی موجب [illegible] روز نامه [illegible] تاریخ
خبر فوت شاهنواز خان خلف سپهسالار خانخانان رسید چون بجاه
رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی بدولت شیفتهٔ شراب گشته
واز آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری بافراط کشید همتش بلند
پرواز و نگاهش دور سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط
و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت
و با اینهمه خوبیها که [illegible] بدلباس بود دور از درگاه بخود کسی
روزگار بسر [illegible] حقیقت آنکه چون خانخانان
به برهانپور [illegible] گرامی فرزند [illegible] ضعیف و زبون بادة
بمداوا و معالجه [illegible] بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
بر بستر [illegible] اطبای [illegible] با تدبیرات و معالجات بکار بردند
سودمند نیامد [illegible] و [illegible] با جهان حسرت
و دل نگرانی رخت زندگانی [illegible] فانی بنزهتکدهٔ جاودانی
کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت
گران گذشت داراب خان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی
بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت نموده
بجای برادرش بسرداری صوبهٔ برار و احمد نگر رخصت فرمودند
(مقربخان[۲] را بادعاء استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی
بهار و پتنه سرافرازی بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع

(۲ ن) بیک نسخه

گذشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره باو
مرحمت شد روز مبارک شنبه [illegible] ماه مذکور [illegible] مورد
اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای اندرون و
بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت [illegible] آشیانی
امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون
بتکلفات افزوده یعنی در درون چندین شبیه و [illegible] کرده که
از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد * بیت *

از برون چون گور کافر پر حلل ،، و اندرون قهر خدا عز و جل

ازین منزل شاهزاده پرویز [illegible] و [illegible] خویش
دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در ایام سابق
از کیفیت حال گسائین [illegible] گوشه [illegible] اختیار
کرده بود مرقوم گشته در بنولا [illegible] عابد هندو
است نقل مکان نموده [illegible] خویش
یزدان پرستی می نمود حضرت [illegible] روزا نیز قدوم
سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت
مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و
خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتفرس دریافت
که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود
تعصب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها
از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع
و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او
[illegible] بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه [illegible]

ودل آنحضرت را بر وجهی بر مهربان ساخت که [illegible] قوش
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شسته و شویانده
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و ذلت از ناصیهٔ احوال او زدوده
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بورود
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه پرگنهٔ کرانه
که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائی
است خوش آب و هوا و زمینش [illegible] قابل مقربخان باغ عالی
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و [illegible] هر جا که تعریف انبه شنیده
تخم آنرا آورده [illegible] کاشته و بغایت خوب شده آنچه دیوار
پخته بدور آن کشیده [illegible] زمین است خیابانها را فرش
بسته و درمیان [illegible] طول دویست و بیست ذرعه و
عرض دویست ذرعه [illegible] صفهٔ ماهتابی بیست و دو
ذرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد بادام دارد روز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی
اقبال شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرصهٔ
وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
بالتماس بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و
حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت
پذیر گشته پیش کش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه

[illegible] یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه
از اسپهای خود نذر کردند و بپای[2] آب [illegible] جشن وزن بادشاهزاده بلند
اقبال آراستگی یافت) و راجه بکرماجیت که قلعه کانگره را محاصره
داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمین
بوس دریافته فرق عزت بر افراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس
سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از روی اقبال فرصت از دست
میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستانی را بدیدن عمارت
لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر
مرصع و اسپ خاصه سرافرازی یافته [illegible] قلعه کانگره عنان
مراجعت معطوف داشت [illegible] بهمن ماه باغ [illegible] موکب
مسعود آراستگی یافت [illegible] حضرت [illegible] آشیانی
انار الله برهانه بر تخت سلطنت [illegible] جلوس فرموده اند
روز مبارک شنبه سوم [illegible] با ایلچی
گری رفته بود از ایران آمده [illegible] دولت اندوخت
و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب
او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید التفاتی که شاه [illegible]
داشت اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک سوانح نویس گردد سواد
خوانان صحیفهٔ هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در
محاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا
نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت درخانهٔ

[illegible] ۲ [illegible] یک نسخه

خویش خوشنی بسر برد بی آنکه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایهٔ برتر می نهادند و بخش الصور آنکه خانعالم آنخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفهای او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست با تقتمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر صورت نوشته که شبیه کیست و [illegible] مشتمل است برد و بست و چهل صورت و مصور نام خود را [illegible] میرزا شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و [illegible] بطرز استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نمی بود [illegible] میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب [illegible] اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست [illegible] و درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو است * بیت *

زغارت چمنت بربهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند

فرد

لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی * دگر در عذر خواهیهای مستی

* قرن اینحال حسینی پسر سلطان قوام رباعی گذرانید * رباعی *

روزی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سوسنه [illegible] ریزد
از خاک درت بصندلی بفشارند * از روی عرق جبین شاهان ریزد
درینوقت رقیم اقبال [illegible] طالب [illegible] را که [illegible]
جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند * رباعی *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد
خونریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد
خاکم به فشار تابدانی که چه شد .

ابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان برآمده بسیار و سیاحی [illegible] کشمیر [illegible] از فرط [illegible] و لطافت آب و هوا دل نهاد آن [illegible] وطن و [illegible] بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت [illegible] بیعانه پیوسته در سلک بندهای درگاه [illegible] و در اوایل عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از صد برگذشته بود درگذشت . از غرایب آنکه در پرگنهٔ دولت آباد دختر [illegible] بنظر در آمد با ریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشابه و ریش از یک قبضه بیشتر و درمیان سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و چندی از عورات اشارت شد که در گوشهٔ برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروضدارند مبادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible]

ز غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی بپرگنهٔ [illegible] بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند
هفتاد و یک قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها
از دولت حضور محروم می داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن
کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ
باستلام عتبهٔ خلافت رتق عزت برافراخت خانخانان بمنصب
پنجهزاری و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندارمذ ماه ظاهر
قلعهٔ رهتاس مخیم اردوی گیهان پوی گشت عرضداشت ظفرخان
حاکم کشمیر نوید [illegible] بنظر کیمیا اثر آمد فرمان مرحمت عنوان با
خلعت و خنجر مرصع [illegible] یک ساله ولایت مفتوحه
بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور
مقام بابا حسن ابدال [illegible] منزل [illegible] گشت روز مبارک
شنبه شانزدهم [illegible] روز [illegible] و سال پنجاه و سوم
از عمر همایون [illegible] مبارکی آغاز شد چون درین راه
کوه و کتل و [illegible] و [illegible] یک دفعه عبور لشکر منصور
متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی
چند توقف فرموده بآسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدولة
الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میر سامان با عمدهٔ بیوتات
و کارخانجات بمرور عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی
از بندها براه پونچ دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با
چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر
فوت رانا امرسنگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت
عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور کرن

بعد مراسم تعزیت و تلقین بقضاء ربانی بمنصب و دیگر مناصب مذکور
در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان
را بعنایت خلعت و پوستین و اسب و فیل سرفراز ساخته بخدمت
بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان
از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین برنگ گل انار و
بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ازان سرختر گوبا چندین گل خطمی
را تنگ بایکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلان تر
میشود و گلهایش سراپای درخت را فرو گرفته برگ گلش تندکی
ترشي دارد دیگر لاله کوهی بنظر خوب رو آمد و ابلق در خانها
خوشبوئی و رنگش از بنفشه نارنجی کمتر است شب بیست و دوم باران
شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران
لغزیدگي بهمرسانید چاروهای لاغر هرجا که افتاد بر نخاست
بیست و پنج زنجیر فیل از [illegible] شد و امرا
بضبط در نیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست
و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین
منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا را فرا گرفته کرده سراپا درگرفته
بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت
پکلی سی و پنج کروه در طول و بیست و پنج کروه در عرض است مشرق
رویه کوهستان کشمیر و بسمت مغرب آتک بنارس در جانب شمال کوه
کتور و بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیر است در زمانی که
صاحب قران گیتي ستان فتح هندوستان نموده بدار الملک توران
عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت

خراب بوده و زمینداری [illegible] مرحمت نموده گذاشته اند میگویند
که قلعه ماقراغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر
اینجا که بوده وچه نام داشته احوال خود تهوری مشخص (محض) نه
وبزبان چندان متکلم و حقیقت مردم کهتور بجز برین قیاس باید
کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار کهتور
بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و
پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمهٔ زمینداری است پیوسته بر سرحد
حدود می دارند [illegible] بخواه آمده اند چون بعرض رسید
که چند منزل پیشتر آبادانی [illegible] و غلهٔ که باردوی ظفر
قرین کفایت کند [illegible] نمیشود حکم شد که پیشخانهٔ مختصر
بقدر احتیاج [illegible] گرفته فیلان را تخفیف
دهند و [illegible] خواجه ابوالحسن میر بخشی
با سائر مردم [illegible] آمده باشد بیست و یکم از پل
رود خانهٔ [illegible] عبور [illegible] این آب از میان کوه وازوه که
مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل
دو شاخ شده میرود متصدیان پیشخانهٔ عالی بجهت عبور لشکر منصور
دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذرعه و دوم چهارده
ذرعه و در عرض هر کدام پنج ذرعه وطریق ساختن پل آنکه
درختهای کلان از دراز بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ
بست استحکام میدهند و تختهٔ چوبهای سطبر بر روی آن انداخته
بمیخ وطنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها
برجاست فیلانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

روز مبارک شنبه بیست و سوم ([illegible]) بر کنار رود خانهٔ کشن گنگا منزل
شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که رقم [illegible] پیشتر شتافته
سرزمینی که ارتفاع و استوایی داشته باشد بجهت جشن نوروز
اختیار نماید اتفاقاً در آنطرف رودخانهٔ مذکور پشتهٔ واقع بود مشرف
بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی [illegible]
که گویی کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته
بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون
حضرت شاهنشاهی بهادری و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد
تحسین و آفرین گشت *

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه [illegible]
هجری تحویل نیر اعظم [illegible] و بر لب رود
خانهٔ کشن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم
از جلوس حضرت شاهنشاهی بهادری و فرخی آغاز شد ازین
منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است و دو
جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تندی پرجوش
و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمیتواند پای خود را
قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان
میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد
بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل
توقف نماید و غیر از آغاخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

سانحه‌ئی را بگذرد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو خانجهان و خانعالم و دیگر بندها واردو را یکمنزل در فضای ماهی آورده باشد فضا را خیمه و بنگاه این فقیر را پیش از حکم زینهٔ منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما بهرجا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را در پای کوتل پهلیاس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب منزل [illegible] برف و باران و رعد و صاعقه شد و حضرت [illegible] می آمدند و نورجهان بیگم و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از [illegible] نزدیکی بار نداشت از شدت برف [illegible] اقدس منغص و مشوش گردید هنوز [illegible] که دائرهٔ فقیر نمایان گشت ظهور این [illegible] را [illegible] شمرده باحضرات عالیات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبهٔ خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این بیت می خواند * بیت *

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل [illegible]

[illegible] و پا انداز معروضه [illegible] را بآئین [illegible] بخشیدند و
فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را
به بهای گران خریداریم القصه این اتفاق [illegible] و [illegible]
طالع اوست که مثل من پادشاهی با این حشم خود [illegible]
در خانهٔ او براحت و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقران بنده
اهل جهان چنان سرفرازی روزی شود و نیز از تائیدات غیبی آنکه
خیمه‌های متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مطبخ باورچیخانه .
اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام
رسیده بود حاجت بعاریت [illegible] چندان [illegible] کشیده که
بخانه‌مان حرم سرای عزت و بندهائی که در رکاب دولت سعادت
پذیر بودند کفایت کرد [illegible] در موضع [illegible] نزول
موکب منصور اتفاق افتاد و [illegible] بکمترین
بندها مرحمت فرمودند [illegible] اصل و اضافه
هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار [illegible] خبر رسید که
سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته
و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی
جوانی و نشهٔ شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند
با آنکه آب تند میرفت و نهنگهای عظیم داشت و [illegible] سرد
بود که پای درآوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا
بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم
هوای سرد بی ضرور در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست
را می غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط بسیار دور است

بخوف آبها ممتد نمی شود و از آشوب مستی و غرور جوانی بامید [illegible]
شناوری خود با یک نفر خدمتیه و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن
آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده
خود را بمیان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج
نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان
بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا
در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل
سلامت رسانید میرزا [illegible] تعلقی و عجیب محبتی باین
پسر بود و [illegible] خبر جانکاه دل خراش جامهٔ
شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با
جمیع متعلقان [illegible] سر و پا برهنه متوجه ملازمت
میگردد ([illegible]) اگرچه میرزا دیگر فرزندان
هم دارد لیکن [illegible] داشت سنش بیست و پنج
بود در بندوق اندازی [illegible] بود سواری فیل را خوب
میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میشد که در پیش فیل
خاصهٔ بادشاهی سوار شود و در سپاهگری بغایت چسپان بود چون
از کوتلها گذشته در موضع نیسار (٦) (بلتار) منزل شد صحرا صحرا و چمن
چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای
غریب که مخصوص اینملک است بنظر درآمد درین منزلها
آبشاری بر سرراه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و

(٥ ن) بیک نسخه (٦ ن) بی مار - بییار

بود خوشی دارد درین زه اگرچه آنقدر بسیار بنظر در آمد لیکن در آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباره موله منزل شد باره موله از قصبهای معتبر کشمیر است بر لب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده بر طرف لب آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها کشتیها آراسته و بانتظام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز ظفر خان حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبهٔ عظمت سعادت اندوخت و بعواطف روز افزون شاهنشاهی و مکرمت ذوالمنن ظل آلهی از اختصاص یافت احوی اینخدمت را پسندیده [illegible] کشمیر تا معمورهٔ کشتوار شصت کروه مسافت [illegible] فتح کشتوار آنکه دهم شهریور ماه الهی سنه [illegible] ظفر خان با ده هزار نفر سوار و پیادهٔ جنگی عزیمت فتح کشتوار [illegible] همت ساخته و حسن نام پسر خود را با کرد[5] علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و ابیه[6] چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو که متصل بکوتل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

(٥ ن م) با کبر علی (٦ ن) بیبه

منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی برای سنگی پور شتافت
و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری
و جمعی از بندهای جهانگیری برابر آن تعین فرموده جلال نام
پسر کلان خود را باگروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود
مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بدست راست و چپ خود
قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسب نبود چند اسپ
بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده
بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته
پیاده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام باکفار بد سرانجام
منزل بمنزل جنگ کنان تا نوکوت که یکی از محکمهای غنیم بود
شتافتند [illegible] و جمعی که از راههای مختلف
تعین شده بودند [illegible] برگشته روزگار تاب مقاومت
نیاورده راه [illegible] جان نثار راه کوه و کوتل
دشوار و نشیب و فراز [illegible] و همت پیموده تا دریای
مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان
لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته
بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک
راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در
بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از
بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت
بیست شبانروزی بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و

مردان تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تپهها و سرانجام آزوقه خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از چیره دستیها و روباه بازی وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آستان بوس مینمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش نکرده نقد فرصت از دست نداد و بتادیب راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده بر کنار آب [illegible] شایسته بکر بود جمال پسر کلان او با جمعی از بهادران بعد شجاعت و جلادت بالای آب رفته بشنا ازان دریای زخار [illegible] عبور نمود و با مخالفان بجنگ سخت در پیوست [illegible] هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند [illegible] مقاومت در خود ندیدند تخته پل را شکسته [illegible] و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده بعده لشکر را گذرانیدند دلاور خان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و درکنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیادها طنابهای سطبر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوبهای مقدار یک بادست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بر آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر [illegible]

در تعبیه میزدند که بدانند پای خود را بزور چوبها نگاه بدارند و
دست طنابهای بالا گرفته از زور به نشیب [illegible] تا از
آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هرجا
مظنهٔ بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیرانداز و مردم کاری
استحکام داده خاطرجمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی
هشتاد نفر از جوانان دلیر کارطلب بر جالها نشانده میخواست که
از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جالها
بسیل فنا رفت [illegible] و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم
شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بدستیاری شناوری
خود را بساحل سلامت رسانیدند و دوکس بران طرف آب افتاده
درچنگ ایشان [illegible] گشتند القصه دلاور خان تا چهار ماه و
ده روز [illegible] سعی در گذشتن آب
داشت و [illegible] درها نمیرسید تا آنکه زمینداری
رهبری نموده [illegible] گمان گذشتن نبود زم په بسته
و در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعی
از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر
بیخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که
برگرد و پیش راجه بودند درمیان خواب و بیداری هراسیده بر
آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیهٔ سیف جان بتگ
پا ازان ورطهٔ بلا برآوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده
خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد برآورده که
من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هر کس
هرجا که بود خود را بگوشهٔ کشید دلاور خان از شنیدن این مژدهٔ فتح
و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید با لشکر منصور از آب
گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب
تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد (المختار[5] سنگرام راجه جمون
و دختر سورج مل پسر راجه باسو در خانهٔ او بود از دختر سنگرام
فرزندان دارد) پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط
به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب
منصور نزدیک رسید دلاور خان [illegible] راجه را همراه گرفته
متوجه آستان بوس گشتند [illegible] از سوار و
پیاده [illegible] آنملک [illegible] آنکه
در کشتوار (گندم[6] و جو [illegible] می شود
بخلاف کشمیر شالی کمتر [illegible] کشمیر بهتر
است و قریب بصد دست [illegible] نارنج و ترنج
و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خربزه [illegible] خربزهٔ کشمیر
است و دیگر میوها از انگور و شفتالو و زرد آلو و [illegible] ترش و زبون
می باشد اگر تربیت کنند یمکن که خوب شود (سنهسی[7] نام زریست
مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند
در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشند مهر بادشاهی
حساب میکنند دو سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه (۷ ن) بیک نسخه

نیست که راجه از محصول زراعت خراجی بقید بر هر خانهٔ در سالی شش ماشی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعوض راجپوتان و متعلقان نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده و غالبا در وقت زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرند کذا حاصل زمین جریمه است که باندک تقصیری مبلغ کلی ستانند (بدهد جهت یک تنکه روپیه تخمیناً حاصل خاصهٔ او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ و سوار آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و متعلقان او باشد باشد محصول بکساله که در وجه انعام دلاورخان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار خالصهٔ بیرنگیری ارزد باشد (چون دیوانیان عظام نسق بر ... دار نموده نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که ... روز شنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهری ... عمارتی که مسجد را بر کنار تالاب احداث یافته وزون موکب مسعود ... بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایة هنوز نا تمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باندک مدت بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاورخان حسب الحکم راجهٔ کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میدانند

(۲ ن) بیک نسخه

بخلاف دیگر زمینداران [illegible] فی الجمله [illegible] شد حکم
می‌نمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه فرزندان خود را بدرگاه
حاضر سازند از فیل و جنس [illegible] بدولت ابد قرین
آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهند برد و [illegible] از فوج
هندوستان [illegible] گرفتار [illegible] بود عرض کرد که جان
و عیال و فرزندان خود را بخدمت می آرم و امیدوار مرحمت
آنحضرتم [illegible] شده - ذکر اجمالی از احوال و اوضاع و
خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است
عرضش از خط استوا سی و [illegible] درجه [illegible]
پنج درجه از اقلیم این ملک در تصرف راجها بوده مدت حکومت
آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال [illegible] آنها در تاریخ
راجه ترنگ که بحکم حضرت [illegible] بفارسی
ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد
و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر
از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته
اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف
اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از [illegible]
تا قنبر دیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از
بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه بالتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای
[illegible] کنگ تا قنبر دیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی ست که مردم بزبان آنملک متکلم باشند بنابر آن از پیرپنجال که یازده کروه آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و بدین حساب پنجاه و شش کروه برآمد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت معمول است مبتنی بضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی [illegible] ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع [illegible] میشود هرجا کروه [illegible] مذکور میگردد مراد ازان کروه و گز معمول حال است نام شهر سرینگر است و دریای بهت ازمیان معموره میگذرد و سرچشمهٔ آنرا ویرناک نامند از شهر چهارده [illegible] و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن [illegible] ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در نهایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آنملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هشت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در نه صد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و

عرض یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بر طاق ایوان و ستونهای عالی نقاشی و کاری کرده اتفاق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین [illegible] ساخته [illegible] حکام روزی چند درین شهر بوده اند [illegible] و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال پرآب میباشد و [illegible] گردد و مدار آمد و رفت [illegible] و [illegible] کشتی است در شهر و پرگنات پنج هزار و هفت صد کشتی و هشت هزار و چهار صد ملاح [illegible] آمده [illegible] و هشت پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند [illegible] آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند [illegible] زمین [illegible] درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالي حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت آثار باشد یک ترک [illegible] لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود و بضابطهٔ حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر متعدد است و بهترین راهها بنبر و بکلی و [illegible] است اگرچه راه بنبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه بکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازند دفترها باید نوشت ناگزیر بر سبیل اجمال و اختصار از اوضاع و اطوار و خصوصیات

آن رقمزدهٔ کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه ایست آهنین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال است در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز چنانکه [illegible] ممدوح را چه گوید * مثنوی *

شده جلوه گر نازنینان باغ * بر افروخته هر یکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه [illegible] * چو آهوی مشکین بدامن دوست
غزل خوانی بلبل صبح دم * صفای می خوارگان کرده تیز
بهر چشمه [illegible] * [illegible] زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه [illegible] * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفهٔ بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غرهٔ اسفندارمذ ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهاری می شگفد و بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

سنبل در باغچهٔ دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب
شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که
اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی
رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و بسی مخصوص کشمیر است گل
سرخ چند قسم بنظر در آمد غایة یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی
است صندلی رنگ و بویش در غایت نزاکت و لطافت از قسم گل
سرخ و بته اش نیز بگل سرخ مشابه لیکن سوسن دو قسم میشود آنچه
در باغات است بسیار بالنده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی گرچه
کم رنگ تر است غایةً خوشبو است گل جعفری کلان و خوشبو میشود
بته اش از قامت آدمی بلندتر لیکن در بعضی سال وقتی که
بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و بر گلش پردهٔ از عالم
عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک میکند
وامسال چنین شد و گلهائی که در اطراف کشمیر بنظر در آمده
از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری استاد منصور نقاش
شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت
عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلی افشار از کابل آورده
پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز
درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درین ملک شائع ساخت
و الحال فراوانست و (الحق[2]) زرد آلوی کشمیر خوب میشود در باغ
شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر ازان در کابل خورده

(۲ ن) یک نسخه.

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی
هست) ناشپاتی هم اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک
بناشپاتی سمرقند است سیب کشمیر بخوبی مشهور است
و امرود وسطی میشود و انگورش فراوانست و بیشتر ترش و
زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز خوب اما بهم رسد وخربزه
بغایت نازک و شیرین و شکفته میشود لیکن اکثر آنست که چون
بسخپگی رسد کرمی درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر
احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود وشاه توت
نمی شود و تمام [illegible] و ازپای هر درخت توت
تاک انگوری بالا رفته [illegible] توتش [illegible] خوردن نیست مگر درخت
چند که در باغها [illegible] باشند [illegible] برگ توت بجهت کرم پیله بکار
میرود [illegible] شراب و سرکه فراوان
میشود [illegible] و بویان کشمیر [illegible] گویند
بعد از آنکه [illegible] سرگرمی بهم رسد و از سرکه
اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین
آچارش آچار سیر است وانواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود
بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ
مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر بمکن که سه حصه برنج و یک
حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر برنج است
و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند ومی گذارند که سرد شود بعد
ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
مردم کم بضاعت حصهٔ ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

[illegible] می آورد [illegible]
معدنی [illegible] [illegible]
می اندازند [illegible] روغن
[illegible] روغن [illegible]
روغن گوسفند [illegible] آنکه تازه [illegible] روغن گرفته [illegible]
و آنرا [illegible] پاک [illegible] و چون هوا سرد و خشک
است بهمین [illegible] و گوشتش
نمیدانند و [illegible]
ان خوردن رسم نیست [illegible] از عالم کسی
هندوستان آنرا [illegible] خیلی [illegible] و راست
[illegible] نیست [illegible] میباشد
[illegible] زبون
و بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارف است مرد و زن کرته پشمین
می پوشند و آنرا [illegible] اعتقاد شان
آنکه البته هوا [illegible] ممکن نیست
شال کشمیری را که حضرت [illegible] آسمانی [illegible] نام فرموده اند از فرط
اشتهار حاجت بتعریف نیست قسم دیگر [illegible] است از شال
[illegible] و موجدار و [illegible] و دیگر [illegible] است از عالم خرسک
برروی فرش می اندازند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر
میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند
آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان
است [illegible] از پشم شال [illegible] می بافند و [illegible] شال را باهم

رفو کرده از عالم [illegible] بجهت لباس بازاری بد نیست
مردم کشمیر سر می‌تراشند و دستار گرد می‌بندند و عورت عوام را
ابدان پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرتهٔ پشمینه سه سال چهار
سال بکار میبرند و ناشسته از خانهٔ بافنده آورده کرته می دوزند و
تا پاره نشود بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرتهٔ دراز و فراخ
تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه
بر لب آب دارند یکقطره آب بتن آنها نمیرسد مجملاً ظاهر و باطن اهل
کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفا است
ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را
رونق افزود کمانچه و قبوز و قانون و چنگ و دف و نی شایع شد
در زمان سابق [illegible] عالم [illegible] می داشتند و نقشها بزبان
کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دو سه
مقامی بود [illegible] اکثر یک آهنگ می سرائیدند الحق میرزا
حیدر را در این [illegible] حقوق بسیار است پیش از عهد دولت
حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم آنجا بر گونت بوده اسپ
کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و
تحفه بجهت حکام آورندی و گونت عبارت از یابوئیست چارشانه
بزمین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه
در طرف بنگاله میشود آنرا تانگهن میگویند اکثر جلکره و شوخ جلو
میشود بعد از آن که این گلشن خدا آفرین بقدوم دولت و یمن
تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت و بسیاری از ایماقات را
درینصوبه جاگیر مرحمت فرموده گله‌های اسپ عراقی و ترکی

حواله نموده که کوه بگیرند و مهتیان از خود بعز اختیار سلطان میرفتند و در اندک فرصت اسپان بلکه اسپهیان چنانچه اسپ کشمیر تا نود بیست و پنجاه روپیه بسیار خوب و فروخته شد و احیاناً بهزار روپیه هم رسید مردم آنجا یکی [illegible] هر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی و شیعی اند و سوداگران شیعه امامیه اند و گروهی نوربخشی و طایفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند گرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهرآرائی میروند و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و همیشه درختهای میوه دار در صحرا می نشانند باین نیت که مردم از آن بهره ور شوند خود از آن تمتع بر نمیگیرند و قریب دو هزار کس از این گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم در این ملک اقامت دارند [illegible] کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان [illegible] کتابها بزبان سهنسکرت دارند و میخوانند و آنچه [illegible] پرستی است بفعل می آرند و سهنسکرت زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کول ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه حکم فرموده بودند که

درین مقام چشمهٔ از سنگ و آبش از [illegible] است [illegible]
و در عهد دولت جهانگیری قریب [illegible] انداخته شده چنانچه کوچهٔ
مذکور در میان حصار واقع است و در دو قسمت از دور آن چمن ها گشته
و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بر آب است
و در دولتخانه باغچهٔ واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش
آشیانی اکبر در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه بغایت بی
طراوت و افسرده بنظر اشرف در آمد [illegible] حکم شد که
در ترتیب این عمارت و آرایش [illegible] آن غایت جد و جهد
بتقدیم رساند [illegible]
یافت و در میان باغچه [illegible]
سه طبقه آراسته [illegible] فرموده بتصویر
استادان نادره کار [illegible] ساخت و این باغچه را نور
افزا نام فرموده [illegible] روز [illegible] فروردین ماه در گذر قطاس از
پیشکشهای [illegible] گذشت و در صورت و ترکیب
بگاو میش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پرپشم است و
این لازمهٔ حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رمکی که از ولایت بکرد
کوهستان گرمسیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و
آنچه دران کوهستان بهم می رسد از جهت شدت سرما و برف پر موی
و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم درینولا
آهوی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود
فرمودند که طعامها از ان بپختند بغایت بی مزه و بد طعم ظاهر شد
از حیوانات صحرائی گوشت هیچ یکی بآن [illegible] و بد طعمی [illegible]

[illegible] از آنکه [illegible]
و خشک شد خوشبوی میشود و مادهٔ نافه ندارد و مخصوص
[illegible]
[illegible]
است که برای [illegible]
متصل [illegible] و جوی آب خوشی دارد که از کوه [illegible]
[illegible]
سنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن
[illegible]
[illegible]
بازی میکرد [illegible] آن [illegible]
دروازه را نه بسته بودند [illegible] دریچه میرود
نه تماشا کند [illegible] فضا را [illegible]
[illegible] در پائین دیوارها [illegible] آن نشسته
سر شاهزاده به پلس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده
بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون
حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلس واسطهٔ
حیات میشود عیاذاً بالله اگر چنانچه نبودی کار بدشواری کشیدی
[illegible] وقت [illegible] سردار پیاده‌های خدمتیه از پای [illegible] که
ایستاده بود فی الفور دویده آن [illegible] خلاوت [illegible] دارد [illegible]

[illegible]

آغوش کرده متوجه بالا میشود برای حالت دعایی قدرمی پرسند
که مرا کجا می بری او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف
بر ایشان مستولی میشود و زحرف زدن می مانند دران وقت آنحضرت
باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش هراسیده از
جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقهٔ خلافت را در آغوش شفقت
گرفته زمان ممتد بحصول این موهبت مجددهٔ الهی بوده سجدات شکر
بتقدیم رسانیدند و گروها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر
و نواحی توطن داشتند [illegible] تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند
و در واقع [illegible] که هرگز شخصی ارتفاع داشته
باشد [illegible] بزیر افتد و اصلا [illegible] آسیبی بر اعضایش نه نشیند
جای حیرت [illegible] چهار ماه پیش ازین واقعه
جوتکرای [illegible] از پیش قدمای این طائفه
است بعرض [illegible] که از زائچهٔ طالع شاهزاده چنین
استنباط شده [illegible] ایشان گرانست و ممکن که از جای
مرتفعی بزیر افتند وغبار آسیبی بردامن حیات‌شان نه نشیند و چون
مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر
اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار
یک چشم زدن ازان نونهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری
و باطنی را وقف محافظت و محارست ایشان داشتند تا بکشمیر
نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایهای
ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون
از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

[illegible] و [illegible] هزار و پانصد [illegible] داشت وبسوال [illegible]
مناصب مناسب امتیاز بخشیدند - روز چهار شنبه [illegible]
موضع چناروره که وطن [illegible] سرزمین
خوش و سیرگاه دلکش است آب [illegible] درختهای چنار عالی
دارد و در سرراه درختی است [illegible] که چون یکی از شاخهای
آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را
اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقا
در قریه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک
بود معلوم شد که این حرکت [illegible] است نه مخصوص
یک درخت و در موضع [illegible] از شهر [illegible] بر سمت
هندوستان درخت چناری واقع است [illegible] کس
در آن میان راست [illegible] نیست
بدین تفصیل است کلنگ - [illegible] - باز - [illegible] - تغداغ -
کروانک - زرد بلک - نقره پا - [illegible] - حواصل -
مگه - بغله قاز - کویل - دراج - [illegible] - [illegible] - موسیچه -
هریل - دهنگ - شکرخوره - مهوکه - مهرلات - دهیس - کلچری -
تتهری - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت
نمی باشد بهندوی نوشته شد - و اسامی بهائم که در کشمیر نمیباشند
از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر ززد - یوز - گرگ - گاومیش
صحرائی - آهوی سیاه - چهکاره - کوته پاچه - نیله گاو - گورخر - خرگوش -

---

(۴ ن) چاروره (۳ ن) بل تهل هل هل

میانه گوش [illegible] [illegible] خورشت
[illegible]
و بمنصب [illegible]
و علم نیز [illegible] مراحم گشت [illegible]
خانخانان و صاحبان صوبهٔ دکن بمسامع اقبال رسید که [illegible]
بخت [illegible] از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمهٔ سرشت
زشت آن بد اختر است بنیاد کرده و از آنکه موکب منصور بولایت
دور دست نهضت نموده فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی
که با بندهای درگاه بسته [illegible] دست تصرف [illegible] متعلقهٔ
بادشاهی دراز ساخته است ([illegible] شناعت اعمال
ناپسندیدهٔ خویش [illegible] آید [illegible] سائر [illegible] التماس خوانده
نموده [illegible] آگره [illegible] بدست [illegible]
رویده بلشکر [illegible] مقرون الاجلال خبر رسید که
امرا [illegible] فراهم آمده اند و [illegible] بر
دور لشکر فوج فوج و جوق جوق در سیر و دوران اند و قزاقی مینمایند
و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه
بندهای درگاه را با مقهوران سپاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
مرتبه مخاذیل شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبهٔ
آخر داراب خان جوانان خویش [illegible] همراه گرفته بر بنگاه مقهوران
تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخاذیل شکست خورده روی

---

(٢) ن ا بیک نسخه [illegible]

روی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و
غانما باز بوم مراجعت نمود لیکن غنیم بمداخل رسد غله را مسدود
داشت و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم
رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنکاش
چنان دیدند که از گریوه روهنکهیره فرود آمده در پایان گهات توقف
باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت می رسیده باشد و سپاه محنت
و تعب نکشد ناگزیر در پای گریوه معسکر آراستند معهذا مقهوران
شوخی و خیره چشمی نموده در اطراف اردو [illegible] شدند و راجه نرسنگ
دیو باقتضای اقبال بیزوال [illegible] جمعی [illegible] بسیاری را
بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده
بدست افتاد هرچند خواستند که [illegible] جهالت
افشرده راضی نشد راجه [illegible] را از تن
جدا سازند (امید که ذلک [illegible] انجام در دامن
روزگار سائر تیره کاران برگشته بخت [illegible] از غرایب وقایع که درینولا
بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات
متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجلت کذب و تفصیل این
مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانیدند که حکیم عبد الوهاب
بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر
قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی
پدر اینها سپرده و سادات یکی از انها را خرج نمودند او گواه ثالث

(۲ ن) بیکسا نسخه

آورده دعوی خود را با ثبوت شرعی رسانیده با وجود این ساخته
مدعیان اگر حکم شود حکیم زاده سوگند بخورند خودشان حق خود
را از ایشان بگیرند حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی
ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کلانتر آمده اضطراب و بی
تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فرط عشق بمولا ندارد
و بر ما ستم میشود و معلوم کار اسیر ممکن نیست که از عهده
وصول آن توانیم بر آمد و بغیر از بیدار کنان تدبیر چاره برای ما ترجیح
نخواهد شد این بنده ملتجا شد که روز دیگر بعرض اقدس رسانید
که سادات [illegible] ابنای این دعوی [illegible] و [illegible] اظهار
ساختند [illegible] ... تحقیق آن ایشان آمال
و تفحص [illegible] ... [illegible] فرمایند بهتر
خواهد بود [illegible] که [illegible] آغاخان در تحقیق
این قضیه [illegible] بکار برده نوعی نماید که
اصلا مظنه [illegible] شده نباشد [illegible] شنیدن المعروف حکیم زاده را
دل از دست افتاد و هر چند آغاخان بطلب او مردم گماشت از آنجا
که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از
آشنایان را شفیع انگیخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر
سادات باز پرس این قضیه را بآغاخان نینداززند خط آنرا می سپارم
که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از
دوستان خود سپرد و این حرف بآغاخان رسید او جبرا او را حاضر
ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را
یکی از غلامان ساخته و مرا از راه بدر برده خجلت زده ... و ...

[illegible] لطف خفی [illegible] و چون آن [illegible] را بعرض [illegible]
و [illegible] صاحب و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آرای [illegible]
[illegible] گذشت و [illegible]
و از غرایب [illegible] [illegible] برای [illegible]
[illegible]
را که از خود آرای [illegible]
[illegible]
[illegible] از روی
[illegible]
و نکایتی بود نفس مرا اختیار من آنست که روزی چلد در
خدمت [illegible]
بهشت آئین از [illegible]
شد سلسلهٔ سخن [illegible]
کنید [illegible] غریب [illegible] هم استدعا
افتاده بود [illegible] روزی در ایام [illegible] توپ
[illegible] را که از [illegible] و [illegible]
نیست [illegible] آتش دادند [illegible]
قریب [illegible] ایشان رسید [illegible] پهلوی خانهٔ قاضی

---

(۲) [illegible] دیگر نسخه

دیدند که از مصاحبان ساعت دو ازدال بود اتفاقا اسپ قلنی سه چهار گز دور تر ازانجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوله بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قلنی از بیخ کنده شده بیرون افتاد غلوله اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمثابهٔ کلانست که شخصی مستوی الخلقت درمیان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناک که سرچشمهٔ دریای بهت است و از شهر تا آنجا [illegible] راه سیرگاه و چشمهای جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده نهضت فرمودند و کشتیها را آراسته بسمت بالا آب شتافتند و [illegible] مقام بنج برارة (۷) بنزول موکب جهان افروز آرایش [illegible] موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر است و چشمهٔ نابع شده [illegible] از نزاهت و هفت درخت چنار عالی [illegible] آب بر دور آن گشته واین دیه بجاگیر شاهزاده پرویز [illegible] وکلای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بنج برارة بموضع اینج (۸) تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینهٔ یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیرگاهی است عالی چون بجاگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچهی بهون است آب این چشمه ازان

(۶ ن) تالاب (۷ ن) بنج برارة (۸ ن) اینج

بیشتر است و درختهای کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته و در آن چشمه آنقدر ماهی درهم میجوشند که چشم خیره میشود و صفای آب بحدیست که اگر خشخاشی در آب افتد محسوس میگردد * بیت *

درته آبش ز صفا ریگ خرد * کور تواند [illegible] شب شمرد

از مچهی بهون به اچهول منزل شد آب این چشمه ازان افزونتر است آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره هم بهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع [illegible] در حد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری [illegible] لمعه ایست از بهشت عنبر سرشت روز دیگر از اچهول بسر چشمه ویرناگ بزم نشاط ترتیب یافت این چشمه [illegible] در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بوهش محسوس نمی شود در زمان [illegible] بود که بر فراز این چشمه عمارت مناسب [illegible] باتمام رسیده حوض مثمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده ذرعه و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی

هوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی
سبز تلخ و برخی فستقی و سیاهی و بعضه سبز سیر و [illegible]
در هم نموداز از جمله باده بنظر در آمد بعینه مانند دم طاوس
منقش و از موج آب متحرک و گاها جا بجا شکسته نفس الامر
آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و شگرفی سیر گاهی نیست
چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
ارتفاع یافت و سرچشمهٔ اونابهون محل نزول بارگاه اقبال گشت
این سرچشمه نیز [illegible] معروف است اگر مناسب مقام عمارتی
اساس یابد جای خوبی خواهد شد گرداگرد [illegible] بر چشمهٔ
اندوختهٔ [illegible] وجه [illegible] است [illegible]
این چشمه [illegible] است [illegible] توقف فرموده دام
انداختند [illegible] ماهی [illegible] بود و نه ماهی
چشم داشت [illegible] است که ماهی را کور
میسازد بنابر [illegible] شرحی که بخامهٔ کلک بیان
گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند اراتخان خانسامان بصاحب
صوبگی کشمیر سرفرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت
مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
افتاد در جائی که آب تا سینهٔ آدمی باشد دو کشتی محاذی یک
دیگر می برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور
بفاصلهٔ چهارده پانزده ذرعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها
چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر

[illegible] باشند و ده دوازده [illegible] زیر آب در آمده [illegible] را
به [illegible] پیوسته [illegible] پاها را بر زمین گذارده میدوند و
بعضی که [illegible] بگذرند
[illegible] ملاحان میرسند و [illegible] خود را بقعر آب
میرسانند و [illegible] زور [illegible]
تا آب او را بالا نیاورد [illegible] آن و بعضی که
[illegible] آرند
از جمله [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] نمایند
(۹
و مختصر [illegible] که آب [illegible] ([illegible]
جشن [illegible]
در آوردند) [illegible] ساخته
و اثر کوتاهی [illegible] را
به اطبائی که در رکاب اقبال [illegible] داشتند
بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال
اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که بالای آب
کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است
و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم
خزان بود غریب نمودی داشت تمامی اشجار الوان از چنار و زرد
آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش مینمود و بی اغراق خوبهای

(۹ ن) بیک نسخه [illegible]

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد   (* بیت * (٥)
ذوق فنا نداشتهٔ ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان)
چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت بر افراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پانپور شتافتند در تمام ملك کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من بوزن هندوستان حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصهٔ خالصه و نصف حصهٔ رعایا معمول است و هر سیری ده روپیه بفروخت میشود و رسم مقرری است که گلهای زعفران را وزن کرده بمزدوران میدهند و آنها بخانهٔ خود برده زعفران را از گل جدا کرده بسرکار می آرند و موافق ربعی که از قدیم بسته اند همان مقدار زعفران خشک میرسانند و هم وزن آن نمك در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در دهن او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفهای کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد پر بهم می رسد و از باز و جره تا دویست دست بدام می افتد آشیان باشه هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین کارخانهٔ قالی بهم رسید و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

---

(٥) دریک نسخه

این کرمها در برابر آن [illegible] بشر نرسد و [illegible] رنگها آمیزی صنعتی است از [illegible] کشمیر [illegible] فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد *

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار بشهر شتافته بیست و هشتم مهر ماه الهی از راه کوتل پیر پنجال [illegible] رایات اقبال بصوب لاهور [illegible] انتقال بحکم اشرف در هر منزل عمارتی [illegible] که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون [illegible] رسید که زنبیل بیگ ایلچی شاه عباس [illegible] بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین [illegible] باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیهٔ مدد خرج [illegible] او [illegible] فرستاده شد و مقرر شد که آنچه او بجهت مذکور [illegible] قیمت آن آن با پنجهزار روپیهٔ دیگر [illegible] ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف بارنده بود و کوهها سفید شده و درمیان جاده یخ بسته چنانچه هم اسپ گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت مینمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین (۲) مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهدهٔ او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون

(۲ ن) یمین — امین

موضع تته معسکر نزول گشت ازین منزل در هوا و زبان و
لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا
بزبان هندوی و کشمیری هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها
هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند جمله
ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه
نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر
موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان
قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان
فیروز مسلمان کرده معهذا او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت
درمیان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود
زنده بآتش میروند [illegible] آنها زنده بگور می در آیند بعرض
رسید که درین چند روز [illegible] ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور
در آمده [illegible] بی بضاعت را که دختر بوجود آید
فی الفور خفه [illegible] و با [illegible] خویشی و پیوند میکنند هم
دختر [illegible] و هم [illegible] خود به نیست اما دادن
نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس
که مرتکب این بدعتها شود اورا سیاست کنند در منزل بهبر (۶) شکار
قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در
مقام کهوجاک و مکهیال نیز شکار قمرغه کردند و ازانجا بده منزل شکار
گاه جهانگیرآباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

(۲ ن) پتهر - بهنبر (۷ ن) کهوجال و مکیال

بانوانگی شکارگاه بلدهٔ حضرت بود و بقدم مبارک خویش زیب آن ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسمندر منی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرمودند و بعد از جلوس شرف پرگنهٔ ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده [illegible] الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و منارهٔ اساس نهند و بعد از فوت [illegible] بجاگیر [illegible] عنایت نمودند و سربراهی عمارت [illegible] گذشته بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف [illegible] تکلف باد شاهانه شکارگاهی است [illegible] مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و [illegible] هجری [illegible] ساعت مسعود [illegible] بدولتخانهٔ دار السلطنت لاهور که [illegible] اهتمام [illegible] خان مدیر عمارات حسن انجام پذیرفته [illegible] اجلال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل [illegible] افزا در غایت نزاهت و لطافت همه مصور و [illegible] آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته *

فرد

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

از متصدیان سرکار استماع [illegible] که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز [illegible] افروز نوید فتح قلعهٔ کانگره مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشته و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که

از عنایات معبود واجب العطایا بود مزید آن بدرگاه کریم کارساز فرود
آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کنگره قلعه است
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده باستحکام
و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد
زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعهٔ مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانهٔ برو تسلط نیافته و العلم عند الله
بالجمله از آن هنگام که دبدبهٔ اسلام و آوازهٔ دین متین محمدی
بهندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود
بتسخیر این قلعه پرداخته و مدتی محاصره داشت و چون دانست
که استیلا بر حالت قلعه دست نمی دهد تا سامان قلعه داری و آذوقه
با متحصنان [illegible] بکلید تدبیر از محالاتست کام
ناکام بآمدن راجه [illegible] او خورسندی نموده دست ازان
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه
براجه گفت مثل من پادشاهی را باندرون قلعه در آوردن از شرایط حزم
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده
سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و
متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارد که همه وقت یکسان نیست مناظر آمدن کرد و باجه مغازی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت و بعد از آن هرگاه او تخت سلطنی نشست لشکری بتسخیر قلعهٔ کانگره فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین [illegible] ابراهیم حسین میرزا شد و [illegible] بصوب پنجاب علم [illegible] برافراخت و [illegible] قلعه بر خاسته متوجه [illegible] و تسخیر قلعه در عقدهٔ تعویق [illegible] خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از [illegible] شد چون تخت دولت بجلوس جهانگیری [illegible] مرتضی خان را که ایالت صوبهٔ پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود اورا بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزید و تفرقهٔ عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقدهٔ توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

گذارش یافته و بانجام درینولا شاهزادهٔ بلند اقبال گیتی ستان
شاهجهان عزیمت تسخیر قلعهٔ مذکور بر ذمت همت خویش لازم
شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان بوده
باستعداد تمام تعیین فرمودند وبسیاری از امرای پادشاهی وبندهای
شاهی بکومک مشار الیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال
هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت نمودند
و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد
آذوقه را مسدود ساختند - رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد
از آنکه از قسم غله و آنچه خوردنی توانند شد در قلعه نماند چهار ماه
دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت
رسید و از هیچ سو امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه
را سپردند - روز مبارک آدینه غرهٔ محرم سال هزار و سی و یک
هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود
و در نظر کوته اندیشان دشوار بلکه ناممکن مینمود الله تعالی بمحض
لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت
ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش
باضافهٔ مناصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه
دوازدهم بدولتخانهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند
آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان بخشیدند از جمله سه
زنجیر فیل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقهٔ خاصه شد درینولا
زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت بر افراخته رقیمهٔ

دربیلهٔ شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اشرف درآورد چهار ده راس اسب با یراق و سه دست باز توبغون و پنج سر استر و یک قطار شتر و نه قبضه تفنگ و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخره با جاغه و طرهٔ مرصع و حایل مرصع مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیهٔ نوجهان بیگم را که از علی قلی خان ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق ارسال داشتند و سی هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت شد .

دستوری یافتن شاهزادهٔ نامدار شاهجهان
به تنبیه حکام دکن بموجب حکم خجسته
حضرت شاهنشاهی بصوب الکای دکن

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از عرایض متصدیان ممالک جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از مرکز خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی و کم عقلی نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد بر داشته اند و پا از اندازهٔ خویش بیرون نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته اند و مدار شغل آن شور بختان بر تاخت و تاراج و آتش دادن و ضایع ساختن کشتها و علف زار هاست لاجرم مقرر شده بود که شاهزادهٔ

گیتی ستان شاهجهان توجه بانتظام آن صوب مبذول فرمایند وچون
بندهای شاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره اشتغال داشتند نهضت موکب
منصور روزی چند در عهدهٔ توقف افتاده بود درینولا که قلعهٔ کانگره
بکلید همت شاهزادهٔ بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
وا پرداخت مجددا آن عزیمت تصمیم یافت اخر بتاریخ روز جمعه چهارم
دی ماه الهی شاهزادهٔ عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب
زوال رایات نصرت و اقبال بر افراشتند خلعت با خنجر و شمشیر
مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
تسخیر دکن [illegible] از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
متصرف گردند ششصد و پنجاه [illegible] دار و یکهزار احدی و هزار
سوار برقنداز [illegible] هزار تفنگچی پیاده سوای سی و یکهزار
سوار که [illegible] در [illegible] بودند با توپخانهٔ عظیم و
فیلان کوه شکوه [illegible] شاهزادهٔ بلند اقبال دستوری یافتند و
یک کرور روپیه خزانه [illegible] و بندهائی که بخدمت مذکور
متعین شدند هر کدام در خور پایهٔ خویش باضافهٔ منصب و انعام
اسپ و فیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکافات
محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست او مینمودند
حکم شد که همراه خود برده بضابطهٔ که خاطر آن فرزند مطمئن
باشد مقید دارد و درهمین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت
اکبرآباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری
سر بلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزادهٔ اقلیم
کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بمنصب صوبگی

سران سرفراز ساختند بدان موجب رخصت فرمودند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قلعهای مکرر فتح ساخته و بپاداش جد و جهد و صرف مساعی بسیار به همت عالی خود آن قلعه گشوده بود معلوم شد که باید بود آنجا راضی نیست لهذا حکومت و حراست قلعها بعهده عزیز خان مفوض داشته او را بدرگاه طلب فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او قلعها به بهادر خان قلعه را حواله او نمودند متوجه درگاه معلی گردید چون پرگنهٔ کرنه که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب دست چپ واقع بود حسب التماس آن نیکو بنده خدمت پرگنهٔ مذکور مورد اردوی کیهان پوی گردید و او را منزلت باوج عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغهٔ پا انداز و صد نفر شتر بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند چون حضرت بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم معمورهٔ دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر افراشتند و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش الهیار خان و افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبهٔ بنگاله نوزده زنجیر فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم می رسد برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا آقا بیگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان روای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر با تحفهای پرابلق

بنظر اشرف در آوردند همین که بوزن دوازده مثقال از خزانهٔ میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشته بود و در آن لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور گورگان در گوشهٔ دیگر بفرمودهٔ شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بندهٔ شاه ولایت عباس و این لعل را در خانهٔ جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی در آن لعل ثبت شده تیمناً و تبرکاً برخود مبارک گرفته بسعیدای داروغهٔ زرگرخانه حکم فرمودند که در گوشهٔ دیگر جهانگیر شاه ابن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم اسفندارمذ [illegible] بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانهٔ آگره بورود موکب [illegible] رشک [illegible] شد لشکرخان حاکم شهر و خضرخان حاکم [illegible] برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته شرف آستان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چار بالش افلاک بشرفخانهٔ حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقربخان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه بسزاولی تعین شد که ایشان را

زاده باشی بد چنده [illegible] سازد و مصور خانهٔ [illegible] و دو (٦)
زنجیر فیل [illegible] ابیال [illegible] بود [illegible] یافت [illegible]
گورخری از راه دریا آورده (٧) بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه مانند
شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و این سیاه و سفید) و از سر
بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید
مناسب جا و مقام کلان و خرد برآمده و بر گرد چشم خطی
سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی را گمان
میشد که شاید رنگ کرده باشند [illegible] و [illegible]
پیوست که خدا آفرین است [illegible] مذکور مجلس
طوی شاهزاده شهریار [illegible] است [illegible] غریب [illegible] اتفاق افتاد
در یکی از مواضع پرگنهٔ [illegible] غوغای
عظیم مهیب برخاست [illegible] وحشت افزا
نزدیک بود که ساکنان آن [illegible] کنند در اثنای
این شور و شغب روشنی برق آسا [illegible] بر زمین افتاده
ناپدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب اندکی تسکین
یافت و دلهای مشوش از هراسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد
تیزتک نزد محمد سعید عامل پرگنهٔ مذکور فرستاده ازین سانحه
آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و برسر آن قطعه زمین رفته بنظر
درآورده موازی ده دوازده ذرعه در طول و عرض نوعی سوخته بود
که نشانی از سبزه و رستنی نمانده وهنوز حرارت و تفسیدگی داشت

---

(٦) آبله – (٧) یک نسخه

محمد سعید ... که آنجا را بکنند هرچند بیشتر کاوش میکندند گرمی
حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچهٔ آهنی تفته
نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کورهٔ آتش بر آورده
اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا برگرفته بمنزل خود آورده
و در خریطه کرده و مهر برو نهاده روانهٔ درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده
فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری و کاردی مرتب سازد
عرض کرد که ... زیر ضرب نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه
بآهن دیگر ضم کرده ... ساخته بعمل آورد حکم شد که
چنین کند سه حصه آهن برق با یک حصه آهن دیگر باهم آمیخته دو
قبضه شمشیر و یک خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر درآورد
از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی
خم می شد و ... در برندگی با شمشیرهای اصیل اول اول
برابر آمد - ... والی توران مکتوبی مشتمل بر
اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از
تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب
بیگم مکتوبی در جواب مراسلهٔ ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را
که از قدیمان این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یادبود فرستاده
شد - چهاردهم خورداد ماه افضل خان دیوان شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان
عرض داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب
آورده باستلام عتبهٔ خلافت جبین برافروخت و تفصیل این مجمل
آنکه چون موکب منصور بصوب اوجین پیوست عرض داشت

جمعی از بندها که در قلعهٔ مذکور بودند رسید بنابر مضمون نه
موجی از مقهوران قدم جرأت و ابهامی پیش نهاده از آب گذشته
آن ملک دیهی چند که در آن حدود واقع است سوخته بتاخت و تاراج
مشغول شدند الجرم سردار امیر خواجه ابوالحسن با چهار هزار سوار
برسم منقلا تعیین شد که گروه و چهار شتافته سزای آن گروه باطل
ستیز بدهد خواجهٔ شبا شب راه زده هنگام طلوع صبح بر لب آب
رسید و مخذولان آگاهی یافته اکثر پیشتر به آب در زده خود را
بساحل سلامت رسانیده بودند [illegible] هم بتعاقب شتافته
قریب چهارده کروه دیگر [illegible] را بشمشیر انتقام
مسافر راه عدم گردانیدند. مقهوران روزگار برگشته [illegible] عنان
مسارعت باز کشیدند. [illegible] فرود شدند تا رسیدن
موکب منصور در آن طرف [illegible] نیز با عساکر
اقبال بفوج منقلا پیوسته [illegible] توقف فرمودند
هنوز آن مخذولان بی عاقبت [illegible] بر قرار داشتند
چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد
بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند
و از سواری دایمی اسپان زبون شده بنابر آن مدت نه روز بسرانجام
لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسپ
وجیده بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم
را از شهر برآوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین
بخون عدو رنگین سازند سیه‌بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات
النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را

به تیغ انتقام بیخ حیات بر انداختند و بهمین دستور فرصت نداده
زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور
بود رانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره
آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده
بقلعهٔ دولت آباد داشت وخود پشت بر قلعه داده نشسته و بیشتری
از مردم را باطراف ملک پراگنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر
با سپاه کینه خواه سه روز در بلدهٔ کهرکی توقف نموده شهری را که
در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که
در بیست سال دیگر معمور نیست که برونق اصلی باز آید
مجملا بعد از انهدام آن بنیان رای بدین قرار گرفت که چون هنوز
فوجی از مقهوران قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه انجا
رفته ازین جماعه را تنبیه و گوشمال نموده از سر نو سامان آذوقه کرده
و کومک گذاشته عنان معاودت باید داشت و باین عزیمت
صائب تا قصبهٔ پتن رسانیدند عنبر مقهور مزور حیله ساز وکلا
نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشتهٔ
بندگی و دولتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم
و آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بسرکار میرسانم
اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانیء غله در اردو راه یافته
بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعهٔ احمد نگر را
محاصره داشتند از طنطنهٔ نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده
از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده
مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

حضور [illegible] مراجعت نمودند . بعد از چند روزی [illegible]
[illegible] سوای ملکی که [illegible] بخشش [illegible] بود [illegible]
چهارده کرور دام دیگر [illegible] که متصل [illegible] است
واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانهٔ عامره رسانند و از جمله
حضرت شاهنشاهی افضلخان را بخدمت اعطای ارزانی داشته
جیغهٔ لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود
نگاشته گشت سوای [illegible] مصحوب [illegible] بخدمت شاهزاده
ارسال داشتند و فرمان مرصع [illegible] آقا بیگ و محمد
علی بیگ و غیره فرستادهٔ [illegible] ایران [illegible] هزار روپیه
نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز [illegible] شایستگی
انعامها فرمودند و [illegible] مصحوب [illegible] ارسال
داشتند و مقارن این حال [illegible] ایران دولت
زمین بوس دریافت و [illegible] و یکجهتی
با سوغاتی که فرستاده بودند [illegible] آخته بیگی
شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید
التماس اسپان بخشش نموده بودند براجه کشنداس مشرف اصطبل
حکم شد که هزار راس اسپ از طویلهٔ سرکار در عرض پانزده روز سامان
نموده روانه سازد و اسپ رومی [illegible] که شاه والاجاه روم از غنایم فتح
روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند .
درین وقت بعرض رسید که [illegible] نام آهنگری بزنی هم از صنف
خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری
و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا

بآن آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن دلداده در باطنش اثر نمیکند هردو را بحضور طلب داشته باز پرسش فرمودند هرچند آن صورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید *

شروع بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوم [illegible] رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن [illegible] گرفتگی و گرانی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید و از اطبای که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملائم تدبیرات بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه بر آمدند باز شدت ظاهر ساخت درینمرتبه روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت و از هیچکدام فایدهٔ معتد به حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا

بخدمت پیوسته و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب تقدیم
[illegible] و مدار بر ادویهٔ گرم و خشک نهاد [illegible] او [illegible] فایده‌ای
مترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ
گشت و ضعف [illegible] چون [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] ارتکاب آن
[illegible] و گرم شدن
[illegible]
و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب
[illegible] (۲) [illegible] که
[illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] از جاگیر
[illegible] خاطر
[illegible]) [illegible] هجری
جشن وزن شمسی مبارکی [illegible] چون در سر
آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجنات احوال پدید
بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن
عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و
جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواهان مزاج دان که درین
ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت
برگرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

---

(۲) بدل نسخه

خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر و سوغاتی پادشاهی وبعد از فراغ
وزن مبالغ خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط
و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم را که نوید بخشش صحت
و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و
هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهائی
که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر
و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند
بالجمله مبالغ [illegible] صرف این جشن عالی و انعاماتی
که بیگم [illegible] آنچه [illegible] پیشکش گذرانیدند درینولا
بیست لک روپیه خزانه مصحوب الله داد خان بجهت ضروریات
لشکر [illegible] شاهجهان فرستادند چون
بعرض [illegible] رسید که [illegible] بی رخصت شاهزاده از صوبهٔ
دکن [illegible] دیوانیان عظام حکم شد که جاگیر اورا
تغییر نمایند [illegible] مقرر گشت که باز اورا بخدمت
شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و
زیارت خانهٔ مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج
عنایت فرمودند ٭

ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از فرط شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت
امتزاج سازگار نبود روز دوشنبه دوازدهم آبان ماه الٰهی سال شانزدهم
جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیر و شکار

[illegible] اتفاق [illegible] مظفر خان بخشي بحفظ و حراست
دار الخلافت آگره مقرر گشت [illegible] ضعف مزاج آن
حضرت شنیده [illegible] رخصت
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] که جوان [illegible] بود [illegible]
[illegible] توفیق [illegible] شاهزادهٔ گیتی ستان
شاهجهان [illegible] که راجه [illegible] سنگه
[illegible] در صوبهٔ [illegible] جرأت [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] بودند [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] وجیه [illegible]
استلام عتبهٔ خلافت [illegible] بمنصب
دو هزاري ذات و ششصد سوار [illegible] ماه
الهي موضع [illegible][6] از مضافات [illegible]
گردید چون هوای [illegible] و تماشای کوهستان [illegible] همواره مرکوز
خاطر قدسي مظاهر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی
از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعهٔ مذکور
شدند و چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اردو گذاشته
صادق خان میر بخشي را بخدمت محافظت احوال مشار الیه و
محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

---

٦ [illegible]) [illegible] (٧ [illegible]) [illegible]

تنگی نفس و ضعف بدن از حد افزون ظاهر است بنابر
اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر حضرت شاهنشاهی عطف
عنان فرموده آخرهای روز [illegible] او تشریف بردند وقت سکرات
بود که از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم
بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نموده می‌شناسید در چنان وقتی
این بیت انوری بر زبان آورد * بیت *

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود
در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از [illegible] پیوست خالق حق شناس
آمرزش آن [illegible] خدمت را [illegible] نموده چهل و
یک [illegible] مرحمت فرمودند روز دیگر
بهمان [illegible] کانگره شدند و بچهار منزل
ساحل [illegible] گشت درین منزل
پیشکش [illegible] و [illegible]
کوه از کانگره دورتر است و درین کوهستان [illegible] زمینداری
نیست عقبهای دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده
برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت
بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که
قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام
و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعهٔ

(٦ ن) بان گنگا (٧ ن) جنبه

مذکور بعمل آورده باوجود آنکه چون بانگ نماز و خواندن
خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع
نیامده بود شنید در حضور اشرف بطور آمد و حسب الامر
موهبت عظمی و عطیهٔ کبری که الهی پادشاهی توفیق یافت بیان داشته
بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه بنا نهند
قلعهٔ کالنجر بر فراز کوه مرتفع رفیع است استحکام و متانتش
بحدیست که تا آفرینش عالم کسی فتح آن ننموده بجا بلند همت
استعداد بدامن امانتش نرسیده و کمند تدبیر از تسخیرش کوتاه است
اگرچه بعضی جابرگون اراده نموده و بر پای آن رسیده لیکن
حصاریان را زیان نداده میگویند که ایشان دعا محفوظ بوده از
آسیب آن محفوظ مانده قلعهٔ مذکور بیست و سه برج و هفت
دروازه دارد و دور دیوار آن [illegible] طول چهار
کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم
نیست و ارتفاع یکصد و [illegible] کالی در درون قلعه
واقع است بعد از فراغ از سیر [illegible] درگاه که بنام
مشهور است توجه فرمودند عالمی [illegible] نشسته قطع
نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آیین آنها ست گروه گروه
از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و
پرستش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می
جویند نزدیک به بتخانهٔ مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است
و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتش شعله میکشد و ارباب
غفلت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

و عوام الناس را بدان فریفته دارند و چنین میگویند که چون زن مهادیو
را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که باو داشت
لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید
چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر
فرو ریخت و هر عضوی درجائی افتاده در خور کرامت و شرافت
هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت
اعضای دیگر شریفتر است درینمقام افتاده اینجا را بنسبت جاهای
دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآنند که این سنگ که الحال
معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگی نیست که در قدیم بوده بلکه
سنگی که خدام [illegible] شکستی که از اهل اسلام آمده ازانجا برداشته
در قعر دریا انداختند [illegible] که [illegible] پی بنیان نیارست بود
و مدتها [illegible] خونها [illegible] بر افتاده بود تا آنکه
برهمنی مزور [illegible] آن [illegible] سنگی را درجائی نهان
ساخته نزد راجه [illegible] درگا را بخواب دیدم بمن
گفت که در [illegible] اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا
ازانجا گرفته درموضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم
از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن
برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته
بعزت و شوکت تمام آورده درینمقام نصب سازند و باینطریق
از نو) دکان ضلالت وگمراهی فروچیدند والعلم عند الله - درین تاریخ

(۶ ن) بیک نسخه

جهانگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم . و خواجه ابو الحسن بخشی بمنصب دیوانی کل سربلندی یافت . درخلال اینحال از عرایض منهیان صوبهٔ دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیست و هشتم بهمن ماه بعارضهٔ درد قولنج ودیعت حیات سپرد . پیش ازین قراولان تعین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنابرآن شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قوچقار کوهی و تکه و غیره و جز آن شکار فرمودند ٭

آغاز سال شانزدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سي و یک هجری خورشید جهان [illegible] شرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت [illegible] بادشاهي آغاز شد (در این روز آصف خان ... هزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بزنبیل بیگ ایلچی عنایت شد درخلال اینحال استماع افتاده که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت برافراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن ازانجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزادهٔ گیتی ستان

(۲ ن) بیک نسخه

خانجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر [illegible] کوهستان
و توپخانهٔ [illegible] متوجه [illegible] گردند درین
تاریخ [illegible] از کابل آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ سعادت
برافروخت حکام [illegible] بوسیلهٔ [illegible] ملازمت در [illegible]
از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و
درعرض چند روز آثار صحت بر ذات [illegible] عبدالله خان را
رخصت صوبهٔ کابل فرمودند (۶) [illegible] بمنصب پنج
هزاری ذات و چهار هزار [illegible] شده
و از صغرسن [illegible] آنحضرت اختصاص داشت صاحب
صوبگی [illegible] و حراست قلعهٔ [illegible] آن [illegible] خدمت
مقرر گشت [illegible] جشن
شرف در [illegible] بهشت در خطهٔ دلپذیر
کشمیر [illegible] عرضه داشت خانجهان
از ملتان رسید که [illegible] عراق و خراسان وارد و لدواب
قلعه گیری آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداختند و خواجه عبدالعزیز
نقشبندی با سی صد جوان درقلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه
رو دهد زین العابدین که بخطاب شاهزادهٔ جوان بخت شتافته بود
درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال
شاهزادهٔ والا شکوه از برهانپور بقلعهٔ ماندو رسیده چون موسم برشکال
نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعهٔ ماندو گذرانیده متوجه

(۶ ن) امتیاز (۷) بیک نسخه

درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شتابد استعداد لشکر قندهار نماند و ... روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد(۱) خان بخشی بر جناح استعجال روانهٔ درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانهٔ مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانید که درین دو سه روز بهم میرسد و زن سفید پوستی از روی شگفتگی برداشته بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم [illegible] در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام [illegible] بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست دریتولا شهزادهٔ بلند اقبال پرگنهٔ دهول پور(۲) را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهریار قلعهٔ دهول پور را در تصرف داشت متقارن

(۱ ن) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانهٔ رکاب ظفر انتساب گردد (۲ ن) دهولپور

باتحال لوا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین
آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقهٔ چشم شریف اسلام
رسید و وی را کور ساخت و ظاهراً این سانحه سبب شورش و آشوب
خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیرمایهٔ فتنه بدست افتاد ٭

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بیست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق [illegible] فتنه پردازی نورمحل و شورش طبع او خدمت [illegible] بمنصب [illegible] ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند [illegible] گشت که میرزا رستم [illegible] شاهزاده [illegible] و بسته [illegible] بفراهم آوردن سپاه همت [illegible] اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرافراز [illegible] راجهٔ کشتوار را از حبس برآورده بعنایت [illegible] گردانیدند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصهٔ شریفه ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان شاهزادهٔ گیتی ستان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه غبار شورشی که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند و پردهٔ آزرم و ادب از میان بر داشته نشود و ارادهٔ فاسد بد اندیشان واقعه طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد

و دستگاهی انتساب قرابت و پیش آوردن خود باز ترتیب داشته
و چون آصف خان را بجانب داری شهریار متهم داشتند و خاطر بیگم را
از جهت پرداختن بکارهای خود سلطنت از او منحرف ساخته
بودند هرگاه این عالم عظمی مذکور میشد آصف خان سکوت را حصار
عزت خود دانسته زبان در گفتگوی آن دراز نمی ساخت و ارباب فساد میدان
را خالی یافته در آتش فتنه هیزم سعی داشتند و چون خود مرد این
کار نبودند بیگم را برین آورده بودند که بعضی خانزادها که از قدیم با آصف خان
خصومت دارند و با خانه زادهای قدیمی مناسبت ندارند باید طلبید
تا متصدی انتظام ابواب فتنه و آشوب گردند باز علیه آنکه هرچند
فرامین متعاقب و نشانهای [illegible] بطلب او صادر [illegible] بنسبتهای
سابق ظهور این سانحه را بعمده مشغول داشتن خود نمی
توانست ساخت و جرأت در آمدن نمی دید [illegible] مهد علیا
عرضه داشت میکرد که تا آصف خان را [illegible] آمدن من متصور
نیست اگر در واقع برهم زدن [illegible] با خود متهم
ساخته اند آصف خان را بصوبه بنگاله بفرستند و معتمد خانرا که
خلیفهٔ بیعت شاهجهانست باید فرمود تا من جرأت
بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله خان پسر
مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی
یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده
متوجه درگاه گردد دراینوقت که رایات موکب منصور بدار السلطنت
لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام
عتبهٔ اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم شد

که محال متعلقهٔ شاهجهانرا که در سرکار حصار و میان دوآب و غیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض جاگیر آن محال از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده نتیجهٔ برای مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده اورا بی نیل مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زادهٔ بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبهٔ دکن وگجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازند و جمعی از بندها را از آنجهت بیورش قندهار طلب فرموده بیم یورشی روانهٔ درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب نداشتند ایشان بنزاده و اختیار ایشان نبوده همه ساختهٔ و پرداختهٔ [illegible] بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغییر جاگیر [illegible] در داده این تحکم و تعدی را فرو خورده [illegible] جمعیت وسامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرازندهٔ تخت و تاج بشورش درآمده با قبلهٔ حقیقي و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدین جانب نهضت فرمایند ([۲] تا روز فتنه پرداز چه نیرنگیها کند وچه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فوق عزت

(۲. ن) بیک نسخه

را افراخته هزار مهر و هزار روپیه بصابطهٔ نذر و چهل اسپ عراقی
برسم پیشکش معروض داشته حاضر بیگ و ولی بیگ فرستادهای
شاه عباس بسعادت آستان بوسی سرافراز گشته مراسله مصحوب خود را بنظر
اقدس در آوردند و همدران روزی خلعت و خرجی داده رخصت
انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها
طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده
بطریق منقلا تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در
ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت
آگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آنزمان سلطنت عرش
آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین
فرستادن مطلب اصلی [illegible] بود چنانچه مهابتخان
التماس نموده بود و بیرون [illegible] اشارتی بدان رفته
وشریف وکیل شاهزاده [illegible] بسرعت هرچه
تمامتر شتافته ایشان را با [illegible] ملازمت سازد و
فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قدسی نموده دیدن بسیار درآمدن
مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز
اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه بتسخیر قندهار موجب توحش
و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف
شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه
برآنحضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بندهای
مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح
هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که برادرهای باطنی

و مقاصد نهانی بتوقف حصول نموده بخدمت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرفرازی یافت درخلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان درمیان کار است برهم زدن هنگامهٔ شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند ببهانهٔ خدمتی روانهٔ کابل سازند تا من اورا آوارهٔ راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان با لشکر بسیار از ماندو متوجه اند درین تاریخ تاپش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نمای انسب دید که در لباس صید و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پردهٔ غیب چهره کشا گردد درخور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره

باین عزیمت همایون ... رایت اقبال بصوب دار الخلافت آگره ارتفاع یافت درخلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگر بندها پیوسته از دار الخلافت آگره رسید که چون موکب منصور شاه زادهٔ گیتی ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه این حدود است و خانخانان و دارابخان پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبهٔ دکن بودند همراه آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقیق و تیقن پیوست لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب

در [illegible] آگره از [illegible] دولت دانسته از آب [illegible] عبور
نموده بودند با جمعی از [illegible] بالجمله رسیدن و
[illegible] نسبت میرزا رستم [illegible] و میرزا [illegible] را کما [illegible]
بعمل اخلاص و رضا جوئی [illegible] و نفاق [illegible] و [illegible] آوردند
و چندین پادشاهی را که [illegible] از کمال غضب و بدذاتی [illegible]
که بمزاج اشرف نهایت نا سزاواری [illegible] داشت بجنگ فرزند
ترغیب و تحریص نمودند غافل [illegible] که چشم زخم رسد
زمان زندگی این دولت [illegible] برای [illegible] نخواهد
شد پادشاهی را که [illegible] تربیت [illegible] پایه [illegible] رسانیده اند و
امروز بایستی که [illegible] که ناموس
سلطنت است گوی [illegible] خانگی
ضایع ساختند [illegible] سلسلهٔ عناد
بودند بعرض رسانیدند که [illegible] بیگ ذوالقدر
و فدائی خان میر توزک [illegible] مفتوح
دارند چون وقت مقتضی [illegible] نبود هر سه را محبوس
فرمودند و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت برای
اخلاص او سوگند خورد و نورالدین قلی نیز برطبق آن گواهی
دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب [illegible] خان خواجه سرا خیانت
کرده مقدمهٔ چند که بوی خون ازان می آید معروض داشت و در آشوب
طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بیچاره شد و مهابت
خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تأمل و توقف
به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را [illegible] جان در

آمد و از نوشتن چلن بود مقرر الحال عرضهٔ داشت اعتبارخان از
دارالخلافت رسید که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده
در فتح پور توقف گزیدند و موسوی‌خان در فتح پور دولت ملازمت
دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز
برفاقت مشارالیه متوجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون
رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این
فساد کوشش نموده نتیجهٔ بر آن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز
گشت و بیگم منازعه [illegible] مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر
شاهجهان را [illegible] بشهریار تنخواه فرمود و چون
حرفهای [illegible] و مقدمات زشت [illegible] عاطفت حضرت شاهنشاهی
و بداندیشی [illegible] رسید و متیقن گشت که هرچند
مدارا و [illegible] کار [illegible] عجز و زبونی کرده بتعدی و تحکم
خواهند افزود [illegible] فراهم آمده اند آیت یاس
از صفحهٔ [illegible] خواهند سپرد و کار بدشواری
خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش
از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک
بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان
برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود
بالجمله در کنار آب لودیانه موسوی‌خان با قاضی عبد العزیز رسید و
از بسکه مزاج اشرف بتحریک و فساد نورمحل بشورش و آشوب
گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حوالهٔ مهابتخان فرمودند
که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا

و [illegible]
[illegible] راجهٔ [illegible] و آصفخان در
[illegible] بخدمت پیوست [illegible] آمده
باستلام عتبهٔ خلافت [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] آمده بود
بخاری و [illegible] زمین بوس
فرق عزت [illegible] آراسته بافتخار
در آورد و [illegible]
دریافت [illegible]
[illegible]
حکم فرمودند که [illegible] آمده باشند و
خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهدهٔ او شد *

آغاز سال هژدهم از جلوس [illegible]

شب چهارشنبه [2] [illegible] هجری
نیر فروغ بخش [illegible] سعادت [illegible] و سال هژدهم
از جلوس [illegible] آغاز شد [illegible] از وطن
خود آمده [illegible] سعادت [illegible] خبر
رسید که شاهزادهٔ [illegible] جبلی و حق شناسی [illegible]
[illegible] قرار داد که با [illegible] جمعیت [illegible] مبادا

(۲ ن) شنبه پنجم الخ

کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته
با خانخانان و بسیاری از بندها بپیوسته کوتله که از راه تعارف بدست
کرده بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار
داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را
بخدمت میرساند راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان و بسیاری
از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین
آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند
نام بردها روی آنها [illegible] نگاه داشت تا گرد و غبار این فتنه
که روزگار ناهنجار از [illegible] برانگیخته بآبیاری [illegible] فرو
نشیند و [illegible] به آئین پسندیده [illegible] و بیگم بتحریک مهابت
خان آصفخان [illegible] خان [illegible] خواجه ابوالحسن و لشکرخان
وفدائی خان [illegible] بیست و پنجهزار سوار
موجود بمقابله [illegible] راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج
ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت
بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج
زبردست خان و شیرحمله و شیرپنجه (۶) پسر او و محمد حسین
برادر خواجه جهان و نور الزمان (۷) پسر اسد خان معموری از فوج
عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از ارادهٔ عبد الله
خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند
قضا را درینوقت تیر تفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

(۶ ن) بچه (۷ ن) عبد الوهاب

بعد از افتادن او سر رشتهٔ افواج از انتظام رفته با آنکه مثل
عبد الله خان سرداری فوج هراول را بدان ساخته بخدمت
شاهزاده شتافته بود داراب خان و دیگر سرداران لشکر نتوانستند پای
همت برجا داشت از آن طرف آمدن عبد الله خان افواج را از
نسق انداخت و در آن جانب بکشته شدن راجه بکرماجیت دست
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجا و مقام
خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی
از حوالی اکبرآباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود
شاهجهان بجانب ماندو رایت [illegible] برافراختند و در گذار کول
فتحپور اعتبارخان خواجه سرا باستلام عتبهٔ سلطنت جبین سعادت
نورانی ساخت چون در [illegible] آگره شرایط ضبط و لوازم
بندگی بتقدیم رسانیده بود [illegible] خسروانه کامیاب
مراد گردیده منصب شش هزاری و [illegible] هزار سوار عنایت
نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ [illegible] مرحمت
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
حوالی پرگنهٔ هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی
اردوی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال
شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار
انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی
ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی
بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست
صوبهٔ پنجاب سرافرازی یافت در خلال این احوال بمسامع جلال رسید

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ [illegible] جاگیر داشت برادران خود اورا [illegible] برسر او رفته بقتل رسانیدند و [illegible] برادرانش با مادر [illegible] بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید گرچه واقعه جوئی و زشت خوئی او بمرتبهٔ بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون این بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزلهٔ پدر است چنین بیباکی بظهور رسانیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز با فوج منصور بطرف ماندو

چون [illegible] رسید که [illegible] اقبال شاه جهان از راه کهاتی چاندا بدر [illegible] و [illegible] بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با [illegible] گرانبار شکوه که در ظل رایت جهانگشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزادهٔ کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد * اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نرسنگدیو بوندیله - و راجه گجسنگه کچهواهه - و سربلند رای - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزبر خان - و اکرام خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود

و توجه شاهی را بجهت [illegible] همراه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مقرر گشته [illegible]
[illegible] بمنصب [illegible]
سرفراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دولك
روپیه نقد مدد خرج عنایت نموده خان اعظم را بمنصب [illegible]
اختصاص بخشیدند یک [illegible] مرحمت فرمودند
و آصف خان بمنصب [illegible]
سی ام خورداد [illegible] و سی
دو شنبه [illegible] موکب [illegible] در
خان [illegible] از آگره خبر [illegible] سرای
جاودانی انتقال نمود [illegible] خویش
گوالیار جگت سنگه پسر راجه [illegible] زمین
بوس دریافت [illegible] و چهار
زنجیر فیل برسم پیشکش [illegible] در آمد
درینوقت عرضه داشت [illegible] جنگی که
میان عبد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها
شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه ولایت
گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب
صوبگی آنجا اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه
از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس
نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی
[illegible] جان نثار نشست چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماندو شدند گجرات را به تیول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردلهٔ شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آنملک فرستاد و او با معدودی بی سروپا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت [illegible] گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کانکریه منزل گزید و ازانجا بمحمود آباد شتافت و ظاهر چنان میساخت که بخدمت شاه جهان میروم و [illegible] با ناهر خان و سید [illegible] خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در [illegible] داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده [illegible] فرصت نشست صالح فوجدار سرکار تبلاد از [illegible] که صفی را اندیشهٔ کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانهٔ شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پردلهٔ مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد مخفی که عمده را خالی
بدست با جمعی که تعلق دشمن [illegible] بمقتضه فرار [illegible] که هرکدام
از [illegible] حال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و [illegible] هنگام
طلوع نیر اعظم از دروازه [illegible] بسمت [illegible] آنجا ست بشهر در آباد و خود
با [illegible] خان افغان از [illegible] کرانج [illegible] کرده وقت سحر بسوی شهر
رسیده در باغ شعبان [illegible] توقف نموده تا روز روشن خوب شود
و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح
صادق چون دروازه شهر را کشاده بودند [illegible] از
دروازه مارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال
ناهر خان نیز رسیده از دروازه [illegible] درون شهر داخل [illegible] خواجه سرای
عبد الله خان از ظهور این [illegible] رسانیده
بخانه شیخ حیدر [illegible] باستحکام
برج و باره پرداخته جمعی را [illegible] وحسن
بیگ بخشی فرستاده آنها را [illegible] از خود آمده
نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور
اورا هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر
مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند
و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفهٔ مردم قدیم وجدید قسمت
نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد درهم شکسته
طلا را بعلوفهٔ نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف
گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر
بمانڈو رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته

بکومک و مدد [illegible] نظر بود [illegible] سوار بجانب [illegible]
شتافت و در عرض بیست روز [illegible] بود [illegible]
از شهر برآمده در کنار تال [illegible] معسکر آراستند چون عبد الله خان
از کثرت غنیم وقوف یافت روزی چند در بروده توقف کرد تا کومک
برسد بعد از چند روز کوچ کرده بحصول [illegible] لشکر آراست و مردم
شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع باوه[6] نزدیک بحوض قطب
عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع [illegible][7] آمد
صفی و ناهر خان [illegible] منزل کردند و بین الفریقین سه کروه
فاصله ماند روز دیگر [illegible] افواج ترتیب داده متوجه عرصهٔ کار
زار شدند [illegible] را جائی که عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم
زار انبوه [illegible] پست و بلند بود باین
سلسلهٔ [illegible] نخست ناهر خان را که هراول لشکر
پادشاهی بود [illegible] قدمای فوج عبد الله خان بود
مبارزت [illegible] قضا تفنگی بر مقتل او رسید و راه
عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان
و تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت
بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی
تقدیر عبد الله خان را هزیمت سپرده پراگنده بوده شتافت و از آنجا
به بهروچ رفت و سه روز در بهروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت
رفت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

(۶ ن) باوه – بیوه (۷ ن) [illegible]

و از فوجی خود [illegible] آمده این خبر [illegible] شاهزاده
رسانید چون الاغیار بعوض [illegible] رسید [illegible] چنانچه (۳)
خدمتی بتقدیم رسانیده بود از [illegible] منصب [illegible] و [illegible] سوار
بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب [illegible] و علم و نقاره و [illegible]
عزت بر آسمان سودند و [illegible] بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد
سوار عز امتیاز یافت [illegible] و کتابت عبد الله خان * خ *

این از فلک است و از من نیست

اکنون مجملی از ماجرای [illegible] و لشکری که
در خدمت شاهزاده [illegible] بود [illegible] وقایع نگار
میگوید چون [illegible] نصرت [illegible] در موکب اقبال [illegible] شاهزاده
از کریوهٔ چاندا عبور نمود [illegible] آمد [illegible] جمعی که
در موکب اقبال [illegible] که پیش
از خود رستم خان را با جمعی [illegible] برق انداز که
در سلک بندهای شاه والا [illegible] مخصوصان رستم
خان بود از همراهان قوی [illegible] در [illegible] نشست و وقتی
که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر
انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از [illegible]
بود شاه عالی قدر او را از منصب سه [illegible] بوالا پایهٔ پنجهزاری
و خطاب رستم خانی [illegible] فرموده صاحب صوبهٔ گجرات ساخته
بودند و نهایت اعتماد برو داشتند دریافت که او را سردار لشکر قرار

(۳ ب) چنانچه روز [illegible] بود

واعده بقتل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را بعقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشتهٔ انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرمودند و کشتی هارا بآنطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته [illegible] بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند درینولا محمد تقی بخشی نوشتهٔ [illegible] را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزاده [illegible] آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود * بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * [illegible] ز بی آرامی

ولهذا اورا با [illegible] طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر از آنکه سر خجالت و ندامت در پیش افگند چارهٔ ندید بنابرین اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد باجمله چون موکب گیهان شکوه بپای قلعهٔ اسیر پیوست میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند و حراست قلعه بگوپالداس راجپوت که سپاهی کاردان بود تفویض

بوقت و سامان آذوقه و سرانجام زده کشتی بر وجود خود فرمود

بسیاری از پرستاران حرم سرای قبل از مدت زیادتی که همراه

لوازمی تعذر داشت در آن آب توقف [illegible] متوجه جهانپور شدند صفدری

بیفتالی عبدالله خان از فیروز آمده بخدمت پیوست و شاهزاده

پرویز و مهابتخان بکنار آب نربده رسیده هرچند سعی در گذشتن

نمودند چون بیرم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و

تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در

گربزی و بازندگی و زمانه‌سازی شیطان را منصوبه آموختی نهانی

نوشتها نزد خانخانان فرستاده از سر مکر و فریب دنیا دوست

را شیطان صفت بترتیب مقدمات صلح فریب داده از راه برد و

خانخانان بخدمت آنحضرت معروض داشت که چون روزگار بدساز

کاری پرداخته اگر روزی چند [illegible] طرح صلح بمیان

اندازند هرآینه سبب [illegible] خواهد

بود شاهجهان که همواره به [illegible] مصروف می

داشتند ترتیب اینمقدمه را دور نظم داده خانخانان را بخلوت

سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از

جانب او مطمئن ساختند واو دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد

سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه

خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان

را رخصت فرموده داراب‌خان را با برادران او در خدمت خود نگهداشتند

و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات

ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

به بندهای شاهی رسید و موج عزیمت [illegible] پذیرفت و احتیاطی
که در مستحکم کردن گذرها میکردند بصرفت [illegible] نداشتند تا آنکه شبی
در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت
به آب در زده سپاهانه عبور نمودند و [illegible] شب از هول این شورش
و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و [illegible] نتوانست
بمدافعه و مقابلهٔ آن پرداخت و تا بر خود می جنبید کس
بسیار از آب گذشت درین وقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهابتخان
بخانخانان رسید و آن [illegible] طومار حقیقت و وفا را به آب
عصیان شسته [illegible] شربت فرو خورده از خدا
و روز جزا نیندیشیده پردهٔ آزرم از پیش [illegible]
به مهابتخان [illegible] دست زده و سرافگنده خود
را بخدمت [illegible] حقیقت بی حقیقتی
خانخانان [illegible] حضرت شاهنشاهی از آب نربده
و آمدن [illegible] شاه جوان بخت رسید توقف
در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از
دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای
شاهی راه بیوفائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند
و شاهزاده پرویز به برهانپور رسیده منزلی چند از پی شتافت و چون
موکب اقبال شاه والاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبهٔ اودیسه
و بنگاله نهضت فرمودند شاهزادهٔ مذکور عطف عنان نموده در برهانپور
توقف گزیدند *

متوجه شدن رایات عالیات

بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی حضرت از مهم فرزند اقبالمند فراغ کلی یافت
و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار
سی و دو رایات عزیمت بسیر بهار خطهٔ دلپذیر کشمیر مرتفع
ساختند آصفخان را که بمنصب عالی [illegible] تعالی فرموده بودند
چون نور جهان بیگم از جدائی برادر [illegible] خاطر [illegible] حکم شد که
[illegible] معاودت معطوف دارد [illegible] بوطن خویش
رخصت یافت در خلال [illegible] پسر [illegible] طهرانی
را در حضور [illegible] دارای
ایران پدرش را بقتل [illegible] مشارالیه
از ایران گریخته بصد [illegible] هندوستان انداخت
و بوسیلهٔ اعتماد الدوله در [illegible] منتظم گردید و از
مساعدت طالع در اندک مدت [illegible] داخل خدمتگذاران
نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن
ازآنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع زبک در ستیزه افتاده
کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را
بشکوهٔ خدا و خداوند آزرده میداشت [illegible] مکرر بعرض رسید که هرچند
عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت
و آزردگی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهایی که در حق او بظهور
می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در

محاسن و محاسن شرعی بی اندازه زر نشانده پوشیده بودند بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز پرس فرمودند جواب معقول سامان نداد راستکرد حکم بسیاست او شد * ع * زبان سرخ سر سبز میدهد برباد * درینولا صادقخان بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت و سید بوخاری بحکومت و حراست لاهور فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت برهنمونی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نضارت پذیرفت و در اثنای راه [illegible] صادقخان با کومکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر جمع ساخته سعادت آستان بوس دریافت [illegible] جلال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته بود [illegible] استمالت نموده همراه آورد باستشفاع [illegible] جرائم او کشیده آمد درینولا از عرایض [illegible] بعرض همایون رسید که شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه و بنگاله شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان خاک ادبار برفرق روزگار خود بیخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند ازآنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال افضلخان دربیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر وخان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا اورا زنده بیارند

را که میسر نشود هر او را به رزن ناب برند بسیار سعی توجه تمام رفتی
مسافت نمود در اثنای راه بوی رسید نزول حادثه آگاهی یافته
زنه و فرزندان را بجانب بنگش کابل کرد و خود با معدودی پای
همت و جمعیت افشرده بسان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و
چپاه درمیان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی
و چرب زبانی او را فریب دهد هرچند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن
پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد درو در نگرفت حمیتش بقتل جان
ستان حوصله داشت بفراست جانکی مردانه کرده مثل ... را با
چندی دیگر مسافر راه عدم گردانید ... را بزخمی ساخته خود
بزخمهای کاری جان نثار شد ... بی رونق
ساخت و بعد از کشته شدن او سر او ... بردند ... آویزان
گردید القصه موکب اقبال ... بصوب
اودیسه شتافت و قطب الملک ... و سرداران
سرحد خویش نوشتها فرستاده ... را مقرر
دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را بازاری لشکر پوی
میرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره
مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایهٔ سعادت
خویش میدانست *

آغاز سال نوزدهم از جلوس

میمنت مانوس حضرت ارفع

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

تحويل بعد از گذشتن يک پهر و دو گهري نير اعظم به بيت
الشرف حمل سعادت تحويل ارزاني فرمود و سال نوزدهم
جهانگيري آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهي بصوب
اوديسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرويز و مهابت خان
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبهٔ دکهن وا پرداخته
متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که گر صاحب صوبهٔ بنگاله
پيش راه نتواند گرفت و مقاومت نيارد نمود آن فرزند با عساکر
گيهان شکوه بتقابل شتابد و نيز بنابر حزم و احتياط عمدهٔ سلطنت
خانجهان را [illegible] رخصت فرمودند که [illegible] آمده بوده
گوش بر [illegible] دارد گر بخدمتي [illegible] اشارت رود بر حکم
فرمان [illegible] که [illegible] عبد العزيز از خدمت
شاه [illegible] که اشرف مهابتخان اورا درقيد نگاه
داشت و [illegible] عزم خود ساخت و از برهانپور
برسم وکالت [illegible] دنيا داران دکن از صميم القلب
اختيار بندگي و دولتخواهي نمودند عنبر حبشي علي شير نام
معتمد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت
نوشته نهايت عجز و فروتني ظاهر کرد و قرار داد که در ديول گانو
آمده مهابتخان را به بيند و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه
منتظم گرداند و نوشتهٔ قاضي عبد العزيز رسيد که عادلخان نطاق
خدمت و دولتخواهي برميان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد
لاهوري را که وکيل مطلق العنان و نفس ناطقهٔ اوست و در محاورات
و مراسلات اورا ملا بابا ميگويند و ميخوانند با پنجهزار سوار بفرستند

که پیوسته در خدمت [illegible] و متعلقین او را رسیده باشد چون صدور فرامین بتاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست [illegible] معطوف داشته بجوب بنگاله شتابد با وجود ایام برسات و شدت باران و لای و گل ولایت [illegible] از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا رسیدن ملا محمد لاری(۵) در شهر توقف نمود و لشکرخان و جادو(۶) رای و اوداجی رام(۷) و دیگر بندها را [illegible] دست که ببالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند و جانسپارخان [illegible] رخصت سرکار بیر فرمود و اسد خان معموری را [illegible](۸) [illegible] داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بجاگیرش تعین نموده و رضوی خان(۹) را به [illegible] فرستاد که صوبهٔ خاندیس را [illegible] و [illegible] مرجانی را بیکی از بندهای کارآمد [illegible] از [illegible] خاطر را وا پرداخت درینولا عرضداشت [illegible] از بنگاله رسید نوشته بود که موکب شاه [illegible] اوریسه گردید - اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه [illegible] رقمزدهٔ کلک وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان که صاحب صوبهٔ اوریسه بود بر سر زمیندار گردهر(۱۰) رفته بود از سنوح این حادثهٔ غریب که بی سابقهٔ آگهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت ناگزیر دست از آن مهم باز داشته بموضع پیپلی که

(۵ ن) لاهوری (۶ ن) جادون (۷ ن) اودارای (۸ ن) بالاپور
(۹ ن) رضوی خان (۱۰ ن) [illegible]

حاکم نشین آن حدود است آمد و شیلای خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پاهای دوازده کوه بجانب بدخشان است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کتک نیز نتوانست پای همت افشرد ازانجا به بروان نزد صالح برادرزادهٔ جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصوره نمی نمود درینوقت نوشتهٔ عبد الله خان بجهت استمالت صالح رسید و او باین وعدهٔ همداستان نشده حصار بروان را استحکام داده بر ملا [illegible] صواب دید برروی خویش بست و ابراهیم [illegible] از [illegible] حدوث [illegible] خود گشت و [illegible] کثری از کوهستانیان [illegible] و [illegible] متفرق [illegible] باستحکام حصار و فراهم آوردن [illegible] ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت در [illegible] با و رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر [illegible] آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار و دور لیل و نهار ورود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او ارادهٔ رفتن داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمائیم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال

[illegible] ابراهیم خان معروض داشت که تا [illegible] حضرت این [illegible]
را به یاور قلم خود سپرده [illegible] تا جان دارم
میکوشم و [illegible]
چه مانده بجز این آرزوئی و [illegible] دیگر نیست که حق تربیت
ادا نمایم و در راه وی جان نثار شده بسعادت شهادت حیات
جاوید یابم القصه چون موکب [illegible] شاه [illegible] ستان [illegible]
نزول اقبال ارزانی فرمود [illegible] نقش حصار را استحکام
داده پای ضلالت و جهالت افشرده [illegible] سرعت نداده
محاصره را بر [illegible] تنگ ساخته [illegible] گشاد و از هیچ
جانب امید کومک و راه [illegible] نیست ناگزیر از قلعه [illegible]
خان را [illegible] و خان [illegible] بر [illegible] بنظر
عالی در آورد چون [illegible] آمد رایت
اقبال بسمت اکبرنگر [illegible] خواست
که قلعهٔ اکبرنگر را استحکام [illegible] به قلعه داری
پردازد چون حصار اکبرنگر [illegible] بود و [illegible] جمعیت با خود
نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در
مقبرهٔ پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست
در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهانجات متعین بودند خود
را باو رسانیدند و بندهای شاهی بشهر اکبرنگر آمده حصار مقبره
را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت
درینوقت احمد بیگ خان رسیده بدرون حصار در آمد و از آمدن او
دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون [illegible] و عیال الهوردی در آنطرف

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت
معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد
بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدانسو شتافت و دیگر همه را
بحراست و حفاظت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که
باصطلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش
از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از
شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد
چون مشار الیه بدو رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق
افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او
عطف عنان نموده بابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم
آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کار
طلب که در [illegible] بودند فرستاد که وقت کومک
و مدد است [illegible] خوش اسپه برجناح استعجال
خود را بابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کروه پس
نشست و عبد الله خان فیروز جنگ چند کروه بالاتر شتافته برهنمونی
زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که
یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت
افشرده عرصهٔ کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده
متوجه عرصهٔ نبرد گشت و خود با هزار سوار در قول ایستاد و نورالله
نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آنصوبه بود با هشتصد سوار
هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم درپیوست نور الله تاب
مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ باحمد بیگ
خان رسید موصی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم
خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین اثنا
سررشتهٔ انتظام افواج از هم گسیخته و چون قلم تقدیر بامر دیگر
رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نابرده ره گریز سپردند
ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و همت بجا داشت هرچند
مردم جلوادرا گرفته خواستند که ازان معرکه برآرند راضی نشد
گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین
که سعادت شهادت روزی شود آخر سخن تمام ناکرده بود که از اطراف
هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در
حصار مقبره متحصن بودند از [illegible] خان [illegible] باخته
دل بپای دادند درین هنگام [illegible] بپای
حصار رسانیده بودند آتش [illegible] طرف دویده
بدرون حصار درآمدند درین [illegible] خان دیوان و شریفا
بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند
و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسلهٔ
پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای
ابراهیم خان در تهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدانصوب
نهضت فرمود احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان پیشتر از موکب
منصور خود را بتهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری

نیابت و بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود احکام اشرف وقایع سرکار
بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد
سوای دیگر اجناس از قماش و فیل و غیره بقید ضبط در آمد تا
حال داراب خان را مقید داشتند دربنوقت از قید برآورده سوگند داده
حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر
و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا که درین
هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود با فوجی بسم
مقدمة پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانیدند و خود با عبد الله
خان و دیگر بندها از عقب شتافتند و صوبهٔ پتنه در تیول شاهزاده
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست
آن ملک مقرر ساخته اله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را
بفوجداری آنجا تعین نموده بودند. راجه بهیم پای همت آنها
از جا برده فرصت آن نداد که حصار پتنه را استحکام
داده روزی چند بانتظار لشکر معطل دارند از پتنه برآمده
بجانب اله باس شتافتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه
سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر
در آمده صوبهٔ بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب
اقبال شاه گیتی ستان سایهٔ سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افگند
و جاگیرداران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک
که حراست قلعهٔ رهتاس بعهدهٔ او مقرر بود قلعه را سپرده و زمیندار
اوجینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب
اقبال عبد الله خان را با فوجی بصوب اله باس و دریا خان افغان را با

جمعی بسمت زده تعاقب فرمودند و بعضی از روزی چند بدرویک
را بمحافظت و حراست صوبهٔ برار گذاشته خود نیز رایت اقبال
بر افراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید
جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص
داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بآن پاس رفته و
عبد الله خان گرم و گیرا آمده در نصف جنوبی که بر آنطرف آب
[illegible] در تقابل آله پاس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال
حضرت جهانبانی در جنبور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوارهٔ
های از بنگاله همراه آورده بودند [illegible] توپ و تفنگ
از آب گذشته در معمورهٔ آنجا [illegible] لشکرگاه ساختند اکثر جایهای ز
سوانح دکن نگاشتهٔ کلک بیان میگردد [illegible] تسخیر ایران
یافته که عنبر حبشی [illegible] فرستاده
نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخته [illegible] آن صوبه بعهدهٔ
او مفوض باشد و چون میان او [illegible] و مخاصمت
مفتوح گشته بود با مداد و اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط
و ترفع بروز ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش
میکرد که مدار اختیار آن صوبه بقبضهٔ اقتدار او حواله شود آخر افسون
عادلخان کارگرتر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام
روائی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد وکیل
عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر
منصور ببالا گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور
رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانتظام

الملک از قلعهٔ کهرکی بر آمده بقندهار که سرحد ولایت گولکنده
واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز قلعهٔ
دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که
بسرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافته
نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان تا
شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و
ازانجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند وسربلندرای
را بحکومت و [illegible] شهر برهانپور گذاشته جادورای برادر اودارام
رای را [illegible] بسر جادورای و برادر اودارام
را بجهت احتیاط همراه گرفتند و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده
پیوسته [illegible] که با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر
بلند رای [illegible] نماید و امین الدین پسر او
با پنج هزار [illegible] شتابد وباین قرارداد مشار الیه
را رخصت [illegible] شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف
نمودند وبمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل
داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت
کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده
سر اسپ و دو زنجیر فیل یکی نر و یکی ماده و شصت و هشت
هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد
او تکلیف نمود - نوزدهم خورداد ماه خطهٔ دلپذیر کشمیر بورود موکب
منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درینمدت
ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت چون بمسامع جلال

بود که یلنگتوش اوزبک [illegible] محمد خان اراده نموده که
[illegible] کابل و غزنین را بتصرف [illegible] با [illegible]
به کومک او [illegible]
مصروف داشته [illegible] که از خدمتگاران نزدیک ابو
[illegible] رخصت شد که [illegible] خبر
مشخص [illegible] آنحضرت و تبعیت
دولت [illegible] حضرت [illegible] خود
عنایت بسیار [illegible]
[illegible] که [illegible] خدمت
پیوسته معروض داشت که [illegible] بودند
آنها در حدود غزنین [illegible] غزنین [illegible] گذاری
مینمودند قسمه [illegible] زادهٔ
خود را با فوجی بازداشته بود [illegible] خان آمده
استغاثه نمودند که ما [illegible] ما کفایت
کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم و [illegible] ملتجی
گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد
خان فوجی بکومک هزاره ها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله
پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهر زادهٔ یلنگتوش با جمعی
از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته
مظفر و منصور [illegible] معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن
این خبر خجالت زدهٔ کردار خویش شده از نذر محمد خان التماس
نمود که [illegible] کابل [illegible] خود را از انفعال برآورد در

اثنای الحال (۶) نذر محمد خان و اتالیق و عبدالعلی از تجویز
این جرأت و بیباکی ناخوشنود و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت
گونهٔ حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانجی و از هر
دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود
نهاد و خانه زاد خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهانجات
تعین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای
جانسپار و بهادران عرصهٔ کارزار (۷) همه یکدل و یکرو بجنگ قرار
داده بتعصب [illegible] رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصهٔ
شهامت [illegible] موضع (۸) [illegible] کروهی از غزنین واقع است
معسکر آراستند ازانجا افواج ترتیب [illegible] و جیبه پوشیده متوجه پیش
گردیدند [illegible] از منصبداران و ملازمان پدر خود
در غول [illegible] خان افغان و امرای [illegible] و
سید حاجی [illegible] ش قدمان هراول قرار یافتند
و همچنین [illegible] طرح و التمش بآئین شایسته
ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند
چون مذکور میشد که سپاه ازبک در سه کروه غزنین لشکرگاه ساخته
دولتخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین
اتفاق افتد قضا را سه کروهی از موضع شیر گذشته قراولان اوزبک
نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ
انداختند و عساکر اقبال با توپخانهٔ عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

(۶ ن) ابتدا نذر محمد خان (۷ ن) دریک نسخه (۸) شیر

آمیده بالی انداختند و توپ زده شتافتند اتفاقا یلنگتوش شب آمده در پس پشته برنخچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از ره برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود مقدم را دیده جمعی را بکومک هراولان فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند [illegible] بلشکرگاه مانده سپاه عظیم نمایان شد آن مقهور [illegible] خود را دو فوج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل [illegible] فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده [illegible] چون [illegible] بحسب کمیت از بهادران فوج [illegible] داشت بهادر خان فوج غول خود را گرم رکاب شتافته [illegible] زنبورک و توپ و تفنگ بسیار [illegible] را دوانیده کارزار نمودند و جنگ باشتداد [illegible] چنین وقتی یلنگتوش خود را بکومک رسانید [illegible] و پای همت آنها از جای برفت و بهادران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزبران بیشهٔ وغا مقهوران بخت برگشته را تا قلعهٔ جمال که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسپ و جیبهٔ بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان دفتر نامهای باستانی زیبد بتأیید ایزد جل شأنه چهره گشای مراد

گذشت و نعش[5] یلنکتوش ازبک است از الوس المان[6] نسبش حسنی[7]
بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویند درجنگی
سینه برهنه و از تاخته و ازان روز در السنهٔ عوام یلنکتوش اشتهار یافته
نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین
قندهار و غزنین میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد الماجی و الوت
مال بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین
قزاقي تاخت و باخت نام برآورده چون مکرر بسرحد خراسان
رفته اولکهٔ داری [illegible] را [illegible] و میر سرحد خراسان نتوانسته
شد اورا از [illegible] متوطن [illegible] کند شاد [illegible] بر حسب
توان گذشت که [illegible] گوشمالی نخورده باشند)

بندهای شایستهٔ خدمت که درین جنگ مصدر ترددات
پسندیده گردیده بودند هر یک در خور استعداد و حالت خویش
باضافهٔ منصب [illegible] سرافرازی یافتند مقارن
اینحال از عرضداشت [illegible] بمسامع جلال
رسید که چون ملا محمد لاري به برهانپور رفت و خاطر اولیای
دولت از ضبط و نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده
پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله رخصت
فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازی
خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او درخدمت شاهزادهٔ والا
شکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاهداشتند و

(۵ ن) بدو نسخه (۶ ن) ایمان (۷ ن) حسنی

مقرر شد که متصل سراپردهٔ مقدس خیمه جهت او ایستاده
کنند و جانی بیگم صبیهٔ او که در حبالهٔ ازدواج شاهزاده دانیال بوده
و شاکرد رشید پدر خود است با پسر [illegible] و جمعی از مردم
معتمد بر در خیمهٔ او باشد [illegible]
فهیم نام غلام او را که [illegible] آنقدر
جمع داشت خواستند که [illegible]
و پای همت [illegible] و
زان [illegible] ساخت [illegible]
دریای [illegible]
و در اوراق گذشته [illegible]
داشت [illegible] شاهجهان
گذرهای آب گنگ را [illegible] خود کشیده
بودند روزی چند عبور لشکر [illegible] زمینداران
برهنمونی [illegible] بدست آورده
چهل کروه بالای گذرهای آب [illegible] عبور لشکر [illegible] نموده راهبری
کردند و عساکر منصور در [illegible] از آب گذشتند ٭

نهضت فرمودن رایات عالیات
بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهریور ماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور
ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت مخلصان گجرات بمسامع
جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبیعی

مسافر دار ملک بقا گردید (۲) نامش عزیز میرزا محمد است
کوکلتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت اورا
از جمیع کوکهای خویش عزیز وگرامی تر میداشتند و در محاورات
گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند
از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ بر آمده
بود چون والدهٔ ماجدهٔ او جیجی انگه نسبت قوی داشت و مراعات
خاطر او از والدهٔ حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهای
او را بحسن ادب منسوب میفرمودند و بجهت رعایت خاطر
جیجی انگه در [illegible] ابدقرین [illegible] کس از اعمام و اقوام
و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبهٔ او نرسیده صاحب علم و نقاره
شده باشند [illegible] در [illegible] فهم [illegible] بیان و طلاقت لسان
وتاریخ دانی [illegible] نفس قوی داشت
خط نستعلیق را [illegible] شاگرد میرزا باقر پسر ملا
میر علی است [illegible] نمک قلم او از خط استادان
مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن
در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داه غریبم
و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم
و چون مبالغه کرد بشبهه افتادم و بعد ازانکه سوگند خورد دریافتم که
دروغ میگوید از مطایبهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماوراء

(۲ ن) بدو نسخه

النهری زن عراقی بجهت مصاحبت و همزبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطهٔ زاییدن و زن ماوراء النهری بجهت شلاق که هرگاه یکی ازینها مصدر تقصیری شود او را شلاق باید زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بی‌همال و نظیر لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابنای روزگار است نیرنگ ساز کج کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته بقالب تزویر مصروف بآنکه مختلطی بهم رسد و کسی را بایش کند و بانواع وحشی خباثت و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیها میکرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراعات [illegible] میگذرانیدند [illegible] والدهٔ او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است [illegible] گذشت [illegible] بی استرضای آنحضرت از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت خانهٔ مبارک شد با آنکه مبلغ [illegible] صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خود [illegible] بسیار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده الزام خدمت و خواری کشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانی خاطر ظاهر ساخته بعنایاتی که در مخیلهٔ او نگذشته بود سرافرازی بخشیدند (۲) داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز ساخته حکم شد که از اکبرآباد باحمدآباد شتافته محافظت نماید) درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

(۲ ن) بدو نسخه

شاهجهان آمده بودند تمام [illegible] با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کانپ[2] که اطرافش با ر [illegible] و جوهای عظیم [illegible] حصاری از آن ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته است اما رسد غله آنجا کمتر میرسد و از ممر آذوقه در اردوي ايشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن الحال طهماسب قزلباش از خدمت شاهزاده پرویز بدک چوکی آمده معروض داشت که با شاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب بنگاله و بهار رفتند. و تفصیل این مقدمه آنکه روزی که عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار [illegible] قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید اکثری [illegible] ایشان صلاح دولت در جنگ نمی [illegible] راجه بهیم پسر رانا پای جهالت [illegible] بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی منافات دارد نا گزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته باعدم استعداد و زبونی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرصهٔ کارزار مبارزت نمودند نخست ارابهٔ توپخانه از حصار بر آمده گرم و گیرا شد و فوج پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فروگرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

(٢ ن) کنتت

بهیم کشن مخالف [illegible] دوره با طایفهٔ راجپوتان
توسن همت بر انگیخته با افواج [illegible] بیدریغ خود را رسانیده
بشمشیر آبدار کارزار نمود [illegible] در بخش افواج
بود بزخم تیر و تفنگ از پای افتاد و آن [illegible] معدن و جرأت با
راجپوتان جان نثار پای عزیمت [illegible] مردی و شهامت
ظاهر ساخت جولان [illegible] و [illegible] جنگی [illegible] که بر گرد و
پیش شاهزاده رفیع القدر [illegible] بودند از اطراف هجوم آورده آن
یکتای عرصهٔ همت را به تیغ [illegible] رسانیدند [illegible] نداختند
و او تا رمقی داشت کارزار کرده [illegible] افواج توپخانه
کومک و مدد نیافتند [illegible] توپخانه که [illegible]
نداشته پیشتر شتافته بودند [illegible] گرفتند و توپخانه
بدست لشکر پادشاهی افتاد [illegible] که اختیار
بندگی نموده بود جنگ نا کرده [illegible] رسید
که افواج پادشاهی حلقه صفت [illegible] علم و توغ
وقورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار
بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست باندک [illegible] ایستاده
بود متنفسی بنظر در نمی آمد در اینوقت تیری به اسپ سواری آن
شیر بیشهٔ توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه
و الحاح بسیار از عرصهٔ کارزار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان
زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار
سوار ساخت بالجمله موکب سعادت از رزمگاه تا قلعهٔ رهتاس
عنان مسارعت باز کشید و چون [illegible] چند روز شاهزاده مراد بخش

قدوم میمنت لزوم [illegible] نزدیک بودند و نقل و حرکت متعذر
می نمود ایشان را در کشف حقیقت این سانحه سپرده خدمت
پرست حاجی رکن‌الدین خان [illegible] چندی از بندهای اعتمادی بخدمت
ایشان مقرر داشته با دیگر ساعزدهای والا شوکت و پرستاران حرم
سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتنه و بهار نهضت
فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مبنی
بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از سوانح
ملک دکن که در غیبت آن [illegible] حادث شد رقمزدهٔ کلک وقایع نگار
میگردد چون [illegible] قطب الملک شتافت مبلغ
مقرری که [illegible] بجهت خرج [illegible] بگیرند و درین دو سال
موقوف [illegible] بعهد و سوگند خاطر
ازانجانب [illegible] رسید و مردم عادلخان را
که بحراست آن [illegible] و بی استعدادی [illegible] غافل
بر سر آنها تاخته [illegible] کرده ازآنجا با جمعیت
و استعداد فراوان بر سر ملک بیجاپور(۲) شتافت عادلخان چون اکثری
از مردم کار دیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا محمد لاری
به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند
حاضر نداشت علاج وقت در پاس عزت و محارست دولت خود
دانسته در قلعهٔ بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم
قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

(۲ ن) عادل خان شتافت

[illegible] دکن در برهانپور باشد [illegible] مکرر بحضور
بتأکید و مبالغه نوشت که حقیقت [illegible] و دولتخواهی [illegible] بر
همه دولتخواهان ظاهر و هویداست [illegible] آن درگاه
والا [illegible] دریافت که [illegible] چنین [illegible]
پیش آمده چشم آن داریم که [illegible] دولتخواهان با سپاهی که
درین صوبه موجود دارند [illegible] متوجه گردند تا این غلام
فضول را از میان برداشته [illegible] روزگار او
نهاد آید در [illegible] متوجه [illegible]
گردید سربلند رای را [illegible]
نموده بود که مومی الیه در [illegible] و جزوی [illegible] ملا
محمد لاری کار کند و در [illegible] از [illegible]
روزگار چون ملا محمد [illegible]
بدوازده لک روپیه باشد [illegible] منصبداران
آنجا داد و نوشتهای عادلخان [illegible] خان
رسید و او نیز تجویز این معنی [illegible] دکن نوشت که
بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند [illegible]
سربلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا
منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار (نثار) خان حاکم
بیر و رضوی خان و ترکمانخان و عنایت خان بخشی و اسد خان و
عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از
تعینات صوبهٔ دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان
بقصد استیصال عنبر شتافتند چون عنبر ازین معنی وقوف یافت

نوشته بود بندهای پادشاهی هندوستان که من از [illegible] و دست با دامن آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده هیچ تقصیر و گناه که در مقام خرابی و استیصال من برآمدند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در وقت سابق بنظام الملک متعلق بوده و الحال برخلاف قرارداد عمل می نماید نزاع است اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه مشیت ایزدیست بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بکوچ متوجه [illegible] گردیدند [illegible] هرچند عنبر در الحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از غلبه اضطرار برخاسته [illegible] از نزدیک رسیدن افواج عنبر [illegible] مدارا [illegible] گذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور [illegible] که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای پادشاهی [illegible] او نهاده فرصت نمیداد هرچند او بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل بر عجز و زبونی کرده در شدت می افزود و چون کار برو تنگ شد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر (در پنج[2] کروهی احمد نگر قرار بجنگ داده

(٢ ن) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که او جنگ نمی کند بر کنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال بزرگی نموده بر آمدند و دست برد دیده گریختند بعد ازان در میان مردم عادل خان الخ . . . . .

رزم طلب گردید * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

نخست [illegible] و حسب تقدیر [illegible] شد و از افتادن او سپاه [illegible] و اودارام دست بکار [illegible] کرده و بشوهی [illegible] و [illegible] پیوست و [illegible] بود گرفتار شدند [illegible] گروه [illegible] از سر چشمهٔ تیغ سیراب ساخت [illegible] را محبوس [illegible] از امرای پادشاهی لشکر خان و [illegible] گرفتار شدند و [illegible] خان [illegible] استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان [illegible] رفته حصار بیدر را مضبوط ساخت و [illegible] برآمدند بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامران گردید و آنچه در مخیلهٔ او خطور نکرده بود بمنصهٔ ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجهٔ تقدیر را مسلسل و محبوس [illegible] و خود باحمد نگر رفته بمحاصرهٔ قلعه پرداخت [illegible] سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز [illegible] شد و عنبر تمام ملک او را [illegible] که در [illegible]

بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه [illegible] را که پیوسته [illegible] نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود [illegible] نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ جنگ میدان را از دولت آباد آورده قلعه برهانپور را نصب [illegible] دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی بآشوب گرائید در خلال این حال بالتماس مهابتخان خانه زاد خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و [illegible] بعهدهٔ خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه را بنیابت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پانصد سوار خواجه را بضابطهٔ دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند [illegible] بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد[1] سوار [illegible] خطاب [illegible] و عنایت علم فوق عزت برافراخت و [illegible] مرصع و فیل ضمیمهٔ مراحم بیکران گردید [illegible] مهابتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه روی دهد در اوراق گذشته نگاشتهٔ کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادر زادهٔ او همراه گرفته بودند بعد از جنگ تونس و انعطاف عنان زن اورا در قلعهٔ رهتاس

(۱) ن . ششصد

گذاشته بدار الخلافه نوشتند که برگشتن خود را خدمت و سعادت دانسته
از دارستانی و زشت خوئی صورت حال و طور دیگر در خاطر نقش
بسته عرضه داشت نمودند [illegible] اتفاق [illegible]
می دارند و از آنجهت نمیتوانند خود را [illegible]
رکاب از آمدن نواب مأیوس شدند [illegible] جمعی که
مصدر کاری و [illegible] توانند [illegible] از آشوب خاطر
پسر نواب را [illegible]
خاطر [illegible] که [illegible]
که از دکن آمده بودند [illegible]
چندین اتباع نا پسندیده [illegible] آورده خود را [illegible]
و ابل ساخت [illegible] بقتل [illegible] خاطر را
[illegible] سبکبار گردانید و [illegible] آنها [illegible] فرستاده
مانع آمدند [illegible]
و پسرش تنخواه فرموده [illegible] و احکام
بزمینداران بنگاله (۲) که دارالخلافه را [illegible] شد که زنهار
دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت [illegible] بموکب
شاهزاده بپیوست چون خبر آمدن نواب بعرض حضرت شاهنشاهی
رسید بمهابتخان فرمان شد که در [illegible] آن بی سعادت چه
مصلحت بخاطر آورده [illegible] فرمان گیتی مطاع سر آن
سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

(۲ ن) بیک نسخه

سازد با ایشان مرتضی خان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن
جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبهٔ دکن شورش عظیم
دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته
در قلعهٔ دولت آباد محبوس شدند و موکب ظفر شکوه شاهجهان
از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مهابت
خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که
سزاوالی نموده ایشان را با امرای عظام روانهٔ صوبهٔ دکن سازد
وهم درینولا قاسم خان از تغیر مقربخان بحکومت و حراست
دارالخلافت آگره سرافراز گشت از پیشه عرض تاریخ عرضه داشت
اسد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت
حبشی با [illegible] بلکاپور که از شهر بیست کروه مسافت
است رسیده [illegible] قصد آن دارد که جنگ
اندازد فرمان [illegible] زنهار تا رسیدن کومک و مدد
حوصله بکار برده [illegible] استحکام برج و باره پرداخته
در شهر تحصن گزینند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم[٢] اسفندارمذ ماه الهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار
گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

(٢ ن) هفتم

[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] (۷) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پنج دست [illegible]
نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ
[illegible]
و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد
اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهای
خطمی [illegible]
[illegible] توت و [illegible]
و برگش [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] و درختش [illegible]
[illegible]

---

(۷) [illegible] ([illegible]) در دو نسخه

کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز پیشتر نبارید وزود
برطرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دوسال و سه سال
بر درخت میماند از میرزا نصرالله عرب جاگیردار این سرزمین
شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یکدرخت می باشد - روز جمعه
بیست ونهم درمنزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است
نزول اتفاق افتاد از کوتل پهنبرتا کشمیر بدستوری که در راه پیرپنجال
منزل بمنزل خانها ونشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا
بخیمه و سایر رخوت فرشها احتیاج نیست درین چند منزل اردوی
گیهان پوی [illegible] باران و نشیب فرازها از گریوهای دشوار
گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوبی بنظر درآمد
[illegible] آمده [illegible] کشمیر [illegible] تول گفت ارتفاعش
پنجاه ذرعه بلند [illegible] آب [illegible] متصدیان منازل صفهٔ
عالی در برابر آن [illegible] شاهنشاهی ساعتی نشسته
پیالهٔ چند نوشیدند [illegible] و دل را از تماشای آن آب جلا
دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت
نمایند تا این نقش دولت در صفحهٔ روزگار یادگار بماند درین منزل
لاله جوغاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض
رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تنزل نهاده معلوم نیست
که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ
توان شد روز یکشنبه غرهٔ اردی بهشت قصبهٔ باره موله که از قصبهای
کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از
اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر

اصناف جوق جوق نگاه کرده بر سبیل استقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند درین منزل شگوفه زعفران خوب سیر کرده شد از باره موله بندهای حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز شنبه [illegible] بساعتی که منجمان [illegible] کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که در میان [illegible] آبدار [illegible] شگوفه بود [illegible] یاسمن کبود دیده و [illegible] شهر اقسام شگوفه جهان افروزی مینمود ❊ بیت ❊

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را
زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر [illegible] خبر [illegible] ثبت افتاد که خوردن زعفران [illegible] بیشتر خورد آن قدر خنده کند که [illegible] شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را [illegible] بحضور خود پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اما تغییری در احوالش راه نیافت روز دیگر ده [illegible] که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش بتبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد غرض از خوردن [illegible] ذکر بمسامع جلال رسید که شاهجهان ببالاگهات رسیدند و یاقوت حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای

عذرت و حمایت [illegible] فوج [illegible] دست [illegible]
و پیوسته از بلوس جنگ می [illegible] و کاری نمی سازند و بعد از
چند روز خبر رسانید که موکب [illegible] جهانگیر قدر و فضای [illegible]
بارگاه اقبال برانگیخت و بعضی از جهان [illegible] که در خدمت
آنحضرت سعادت پذیر بودند [illegible] و [illegible] در خلال
الاحوال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از
ظاهر بر جا پور کوچ فرمودند [illegible] شتافتند و صوبه عنبر
نیز تا کم از گرد حصار [illegible] دولتخانه آن عنبر شتافتند و چون
این خبر بعرض [illegible] رسید [illegible] را بصنوف
عواطف و مراحم سرفرازی بخشیدند [illegible] ذات و
و سوار و خطاب [illegible] ازین خطاب نمی
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت
طلب هونگ [illegible] خانخانان نزد شاهزاده
پرویز رفته بود [illegible] هونگ آمده دولت
زمین بوس دریافت او را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه
بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصهٔ شریفه رساند بعد ازان
عبد الرحیم خانخانان بسعادت سجود جبین خدمت نورانی ساخت
زمانی ممتد ناصیهٔ خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت
دلنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار

قضا و قدر است نه بخشنده وعطا با جنس جرائم و عصیان که
ازو صادر شده بنظر [illegible] و [illegible] آنها کشیده بود
حضرت شاهنشاهی [illegible] که

من خود را شرمنده تر ازو می بینم * بیت *

[illegible] و لطف خداوند [illegible]
آنگاه اشارت رفت که [illegible] مناسب
باز دارند [illegible] بودند
که [illegible]
سازد و [illegible]
عزت [illegible] فدائی خان [illegible] بود که
در [illegible] بخدمت شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible] هرچند
دربنباب به مبالغه و تاکید [illegible] نگشت
چون بودن [illegible] گزیده
[illegible] بطلب [illegible] فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر
متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال [illegible] عرض داشت
فدائی خان بعرض همایون رسید بازفرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر
شد که زنهار [illegible] آنچه [illegible] نظر راه ندهید و اگر مهابتخان
برفتن بنگاله راضی نشود [illegible] وا گردد و شما با سائر
امرا در برهانپور توقف نمائید *

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پانچال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق اینمقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که اگر از قراولان کسی بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میدهم قضا را جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورد [illegible] وتندرست بنظر در آمد حکم شد که [illegible] خورش او معلوم شود چون چینه‌دان را شگافتند [illegible] ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروض [illegible] بر استخوان ریزها ست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هرجا استخوانی بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و ازانجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند

• بیت •

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد • که استخوان خورد وجانور نیازارد

در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نولش بگل سرخ

می ماند لیکن سر کل مرغ [illegible] و آن پرهای [illegible] برق دارد
در حضور [illegible] فرمودند [illegible] که یکهزار و سی
و هفت و نیم مثقال باشد [illegible] (۵) [illegible] برادر
عبدالله خان از جهان فانی بسرای [illegible] شتافت) [illegible] مبارک
شنبه سی ام آذرماه [illegible] در [illegible] نزول
اقبال اتفاق افتاد یک [illegible] شد
در این تاریخ آقا محمد [illegible] دوس
سربلندی یوسف از [illegible] گشت
که مهابتخان از خدمت شاهزاده [illegible]
از غرایب آنکه شاهزاده [illegible] شده [illegible] پیشکش [illegible] باز
الفت گرفته در یک پنجره [illegible]
گری ظاهر می سازد و [illegible] می شوند بز را
در آغوش گرفته حرکت میکند [illegible] را از پیش
او دور بوده مخفی داشتند [illegible] ساخت آنگاه
فرمودند که بز دیگر [illegible] و ترکیب [illegible] قفس در آوردند
اول آنرا بوی کرد بعد از آن [illegible] گرفته بشکست فرمودند
(۶) که میشی را بدرون پنجرهٔ او در آوردند [illegible] زخم [illegible] و خورد
باز همان بز را نزدیک [illegible] و مهربانی بدستور سابق
ظاهر ساخت خود بر پشت [illegible] و بز را بر روی سینهٔ خود گرفته
دهانش را می لیسید از هیچ حیوان [illegible] و وحشی تاحال مشاهده

(۵ ن) بدو نسخه (۶ ن) کدی

نشده که نقش جبهت خود را بوسه کند درینولا خانخانان را بخدمت دیوانی صوبهٔ دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمقدار [illegible] مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبهٔ بنگاله وغیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر وتبدیل مبلغها متصرف شده بود بنابرین حکم شد که عرب دست غیب [illegible] نزد مشار الیه شتافته تاکید نماید که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و محاسبات حساب نیز از او بازیافت نموده بخدمت شتابد واگر او را [illegible] چند [illegible] بدرگاه آمده با دیوانیان عظام [illegible] [illegible] فدائی خان رسید که خانجهان از [illegible] را ملازمت نموده هم درینولا عرضه داشت [illegible] بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشتهٔ او را بجنس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بجرائد[6] جرائم او کشیده آید و باین موهبت عظمی در امثال و اقران سرفراز و ممتاز کرده آید) درجواب او فرمان شد

* مصرع * این درگه ما درگه نومیدی نیست *

(٦ ن) بیک نسخه [illegible]

[illegible]
[illegible]
قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر
[illegible]
[illegible] عوص گردید و بجهت سرافرازی آنها
[illegible] باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند
[illegible]
بطهورث و هوشمند بانو بیگم صبیهٔ سلطان خسرو را بهوشنگ
نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت
بخشیگری عزاختصاص یافت •

[illegible]

[illegible]

(۷ ن) [illegible]

از دروازهٔ قلعه بیاویزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش افزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق دیگر بندهائی که از تعینات آنصوبه بودند لشکرها فراهم آورده برسر او روان شد درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته باشارت آن تباه اندیش به تیراه درآمده راهزنی و دست اندازی که شیوهٔ شنیعهٔ مفسدان سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان ارادهٔ باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده برگردید [illegible] خاطر از آنجانب وا پرداخته دفع فساد [illegible] بد نهاد را پیش [illegible] ساخته بهمان استعداد و جمعیت [illegible] چون خبر برگشتن یلنکتوش [illegible] رجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را [illegible] (٦) [illegible] بود کشید و این بیعاقبت آن کوه را پناه [illegible] پیش دره بر آورده و بآلات نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال اورا وجه همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدرهٔ مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گماشتند و قریب پنجماه (٧) روز زد و خورد کرده محاصره را برو تنگ ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقارهٔ فتح

(٦ ن) بنواح نغز (٧ ن) پنجماه

شدند آواز ساخته از اطراف جنگ انداختند و از شجاعت و
وجلادت داد دادند از هنگام صبح تا وقت زوال روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد از آن به عنایت کارساز و عرصه آرای ابواب
فتح و فیروزی بر چهرهٔ مراد اولیای دولت مفتوح گردید و آن
مخمصه بتصرف بهادران ظفر منصور در آمد اکثر وقت ... از
احدیان شمشیر و گرز و نشتر ... که ... ظفر
خان بوده نمود و بعضی شد که ابتدا اول ... ظفر خان
خود با احدی مذکور بر ...
از شست غیب باو رسیده ...
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسیده
بالجمله (سر آن مفسد ... (۵) ...
والا نمود و) ظفر خان و دیگر ... مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند ... خویش
باضافهٔ منصب و انعام نوازش ... اند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیهٔ میرزا هندال منکوحهٔ
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیهٔ موته راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت
را بمشکوی تربیت بیگم بردند آن عریر آرای خلوت سرای قدس

(۵ ن) بسه نسخه (۶ ن) بدو نسخه

متکفل [illegible] آن [illegible] درختان و چهار
ساختی به [illegible] بیست [illegible] ساحل
دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلوس همایونی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهر [illegible] نیر جهان افروز ببرج حمل [illegible] اتفاق و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی و فرخی آغاز [illegible] شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت [illegible] ارزانی [illegible] با [illegible] و سی هزار روپیه نقد [illegible] و مکتوبی در جواب محبت نامهٔ [illegible] تمام الماس که یک لک روپیه قیمت [illegible] و شمامهٔ عنبر نفیس [illegible] برسم ارمغان [illegible] عرب دست غیب نزد مهابتخان [illegible] کرک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته در بنگاله نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالی اردوی پادشاهی [illegible] طلب او [illegible] و کار پردازی آنحضرت شده بود بپاس [illegible] خاطر ایشان آنکه اورا خوار و بی عزت ساخته است تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که [illegible]

[illegible] و مضطر گردد [illegible]
پاس عزت و ناموس [illegible]
خود جان نثار شود * * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد هر شمشیر تیز

و با آنکه از روش [illegible]
و نواب آصف‌جاه در [illegible] چون
خبر آمدن [illegible]
[illegible] را [illegible]
عدالت [illegible]
که درین مدت [illegible]
خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت
کرده بود [illegible] طلب داشته
بخواری و بی‌عزتی [illegible] بسته سر برهنه
بزندان سپردند [illegible] خان
تحصیل نموده [illegible] تا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لب ریز از اخبار
و آثار درمیان [illegible] زمینه نشان نداده
باشد (۱) چون منزل [illegible] خان با چندین
خصم قوی بازو [illegible]
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبلهٔ خود را دران

---

(۲) [illegible]

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و توپ خانه و غیره حتی خدمتگاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که[۱]

---

(۱) چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که آنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در انجا میگذارد که اگر کسی [illegible] پل را آتش داده بمدافعه و مقابله [illegible] از انجا [illegible] متوجه دولتخانه میگردد چون راقم اقبالنامه [illegible] میر توزکي هردو داشت از آب نگذشته شب در [illegible] زده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفی و سرگذشتی درمیان داشت درینوقت آوازي بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانهٔ فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه بر آمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد

درینوقت که اکثر بندها [illegible] بأطراف رخصت [illegible] کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدمی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته [illegible] ملازمت نمایم کسی که [illegible] نیست و همراه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت [illegible] آمده [illegible]

راجپوت پیاده [illegible] و سپر در دست گرفته [illegible] گرفته می آیند و ازگرد و غبار چهرهٔ [illegible] دروازهٔ کلان شتافت و من [illegible] دولتخانه درآمدم معدودی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه [illegible] آمدند و سه چهار خواجه سرا پیش [illegible] دیده مهابت وخیم العاقبت [illegible] نزدیک آمد درآنوقت که پیاده شده [illegible] دویست راجپوت همراه داشت [illegible] گفت که این همه گستاخی و بی باکی [illegible] اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بدر غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او [illegible]

دم زند و امرا از منصب خود گذشته بزندگی شرف را بافسر در نیاورده بخاطر جمع از آب گذشته بر تمام مستولی و نفس امر آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو نمی افگند و عقل را مجال تصدیق آن نبود در صدد این بخاطر میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و بازی آن گذشت که قدم جرأت و بیباکی پیش نهاد و سپیدهٔ هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از راجپوت و غیره بر آن [illegible] تاکید کرد که هیچ متنفسی را نگذارند که از [illegible] عبور نموده بجانب [illegible] گذشتن از [illegible] آورده پل را آتش زده بمدافعه و مقابله قدم ادبار نهاده [illegible] گذشت از دولتخانه حضرت در خسخانه [illegible] از غوغای عامه بیدار شدند و بعرض رسید که [illegible] بدرگاه آمد درین اثنا مراتب عبودیت و بندگی را [illegible] و بیباکانه دروازهٔ غسلخانه و کلان بار را درهم شکسته باچهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته) مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته معروض داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت پادشاه انداختم اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

(٦ ن) بیک نسخه

[illegible] سلامت فرمایند [illegible] راجپوتان از فوج فوج هجوم آمده لور سراپردهٔ [illegible] در خدمت آنحضرت بجز نوبت دست [illegible] منصور بدخشی و جواهر خان خواجه سرای [illegible] خان خواجه سرا [illegible] خان [illegible] جزئی و همه چارمی از [illegible] خاطر اقدس را شورانیده [illegible] داشت در مرتبهٔ دست بقبضهٔ [illegible] از لوث وجود آن سگ [illegible] منصور بدخشی بترکی عرض [illegible] وقت حوصله [illegible] صلاح حال منظور داشته [illegible] را بازیز داد [illegible] چون حرف او بفروغ [illegible] فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان از [illegible] چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد [illegible] آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است [illegible] سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت [illegible] و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسب الحکم [illegible] آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون [illegible] تشریف برند آن تیره [illegible]

کار برفتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که
اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز
بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی
مضایقه و مبالغه برهمان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد
خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقربخان [illegible] باستدعای او درون حوضه
نزدیک بآنحضرت رفته [illegible] آنحضرت بی تحاشی زخمی
میان پیشانی [illegible] قشقه رسیده [illegible] بر روی و سینهٔ او
ریخته بود [illegible] که [illegible] و پیالهٔ خاصه در
دست داشت [illegible] راجپوتان بهمان برچهه
و زور دست و بازو [illegible] ندهند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته [illegible] (۴) در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را بمیان حوضه درگنجانید) وچون قریب به نیم
کروه مسافت طی شد گجپت (۵) خان داروغهٔ فیلخانه ماده فیل سواری
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود
(ظاهرا (۶) وسواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد)
براجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله
در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

---

(۴) ن رفته در پس قرار گرفت (۵) گجپت - گجپت (۶) بدو نسخه

آنحضرت بدرون [illegible] در آنجا زمانی توقف فرمودند وفرزندان نفس خود را بر در آنحضرت [illegible] نور جهان بیگم غافل افتاده بود دریموقت [illegible] که باز حضرت جهانشاهی را بدولتخانه برده از آنجانب [illegible] باز دیگر آن حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در وقتیکه حضرت جهانشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم [illegible] با جواهرخان خواجه سرا از آب گذشته یعنی بجزیرهٔ [illegible] رفته بود آن بیعاقبت کم [illegible] از سپوی که در محارست بیگم گذاشته بودند [illegible] آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که [illegible] حضرت خطاپوش عطابخش الجرم [illegible] و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار [illegible] چنین کردار و گفتار آن کافر نعمت حق [illegible] داشت و نمی دانست که چه میگوید و چه میکند [illegible] هر زمان ارادهٔ و هردم اندیشهٔ بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت از وسعت حوصله وگران باری دست رد بر ملتمسات او نمی نهادند القصه در هنگامیکه این بیعاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت خانه درآمد جهجو نبیرهٔ شجاعتخان (۷) (که از امرای معتبر حضرت عرش آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

(۶ ن) بدو نسخه (۷ ن) بیک نسخه

بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم شد که چه قسم
وسواسی وتوهمی بخاطر آن بداندیش ره یافته که همراهانش چون حضرت
شاهنشاهی بدرون می آمدند براجپوتان اشارت کرد که اورا گرفته
به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت درکام او
ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود
رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از
غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیلهٔ هیچکس
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زدهٔ کردار
خویش گشتید اکنون تدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت
و برآمد کار باشد باتفاق معروض دارید همه بدل و یکزبان بعرض
رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها
ترتیب داده با سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و
منکوب ساخته [illegible] بندگان حضرت سرافراز شویم
چون این کنگاش [illegible] رسید از ضابطهٔ معقول بیگانه
نمود و همان شب مقربخان و نازخان بخشی و میر منصور و
خدمتخان را پی درپی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستاده
فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار
که این تدبیر نادرست را نتیجهٔ خام کاری و نارسائی دانسته
پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب
نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید
جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را
مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

زانو طبیعت مراجعت بدهستین است و بتکلیف او حکم فرمودند
ممنوع نشده بهمان قرار [illegible] در انوقت فدائی
خان چون از فتنه [illegible] شده بکنار آب
آمد و از اینکه پل را آتش زده بودند و [illegible] میسر نبود بیتاب
شده درزیر باران بلا و [illegible] خویش فدائیانه
رو بروی دولتخانه اسب بدریا درزده خواست [illegible] عبور
نماید شش کس از همراهان [illegible] رفتند و جانی از
تندی آب پایان رود [illegible] بساحل سلامت رسانیدند و
خود با هفت سوار برآمده [illegible]
از رفقای او بکار رسید و [illegible] از تصرف او [illegible]
و چون دید که کاری از پیش نمیرود [illegible] زور است [illegible]
اشرف نمیتواند رسید [illegible] آب [illegible] خورده
باز پس افتد بهمان چستی [illegible] از آب گذشته
وحضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب [illegible] بسر بردند
روز شنبه بیست و [illegible] فروردی ماه آلهی [illegible] (۲) [illegible]
آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار
بجنگ داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی
بیگ مشرف نواره پایاب دیده [illegible] قرار گذشتند [illegible] اتفاقا بدترین
گذرها همین بوده سه چار جا زآب عمیق [illegible] بایستی گذشت
در وقت گذشتن انتظام افواج [illegible] نماند هر فوجی بطرفی افتاد

---

(۲) ن) نهم

آصفخان و خواجه ابوالحسن و زاده‌خان با عماری بیگم رو بروی
فوج کلان غنیم که فیلان کوه‌پیکر خود را پیش داده و کنار آب را
مضبوط ساخته استاده بود درآمدند فدائی خان بخاصهٔ یک
تیرانداز پایان‌تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابوطالب پسر
آصفخان و شیر خواجه و الله[6] یار و بسیاری از مردم پایان‌تر از
فدائی خان عبور نمودند با انجمال اسپان شنا کرده یراقها تر شده
جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده
و نارسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز
آصفخان و خواجه ابوالحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش
برگشت (و[7] مرا از مشاهدهٔ آن حالت چنین دانسته شد که گوئی آسیا بر
فرق سرم میگردانند؛ دیگر کراست که عنان بازکشد و سخن بشنود و
پای همت برجا دارد) (اگر[8] بهمه جا گذری که عبور لشکر
بسهولت میسر باشد انسب بود اندیشی را پیشتر از آب
میگذرانیدند که بنیان لشکر غنیم را نگاهداشته برکنار دریا مانند
سد سکندر پای ثبات بر جا میداشتند، تا امرای عظام و دیگر
سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین موج را
قوی پشت میساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام
پای عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبلهٔ
خویش سر بلند می گردیدند درینولا هرکس که پیش آید پس
می افتد (و[9] آنکه در برابر آید بسردرآید) هرگاه سرداران از

(۶ ن) الله (۷) بدو نسخه (۸) بیک نسخه (۹) بیک نسخه

سراسیمگی بی نظام و نسق میرفته باشند و ندانند که بکجا می روند ولشکر را بکجا می برند مثل حال شان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسپ و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درین وقت ندیم خواجه سرای بیگم آمده ما هردو را مخاطب ساخت که بیگم صاحبه میفرمایند که این چه جای تامل وتوقف است پای همت پیش [illegible] در آمدن شما غنیم منهزم شده راه آوارگی پیش خواهد [illegible] بجواب از نپرداخته اسپان بآب در زده بیرون آمدیم (عقب[۲] صد و [illegible] صد سوار راجپوت و فیل مست [illegible] آن طرف آب جای مرتفعی ایستاده [illegible] از مردم متفرق و پریشان جلو نزدیک رسیده [illegible] را پیش رانده و از پس فیل اسپان بآب [illegible] و این مشت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غنیم بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته زده وکشته می آمدند و درعماری بیگم دختر شهریار که اتکه او صبیهٔ شاه نوزخان بود چندین وقت صدمهٔ تیری بربازوی اتکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست خود از بازو بیرون انداخت ولباسها بخون رنگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

(۲ ن) بدو نسخه

سوای بیگم با دو خواجه سرای دیگر درپیش فیل جلو نثار شدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد ازآنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچده بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند تا بجائی کشید که آب عمیق درپیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانهٔ پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه ابوالحسن و فقیر [illegible] خواجه سرا گذاشتند و بدولتخانه گرمتر راند [illegible] آب [illegible] سوار از تابینان خود ایستاده ماندم و چون همه تند میرفتند [illegible] قصد [illegible] نکردند دریغ [illegible] از نیرنگی زمانه وبی راهه رفتن رفیقان [illegible] نقش [illegible] روانه شدند وسخن تمام نشده مجلس [illegible] بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر [illegible] که [illegible] نتانستند خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدریا در زده وچون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ غوطهٔ چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش اورا نمی گذاشت درین حالت مخمصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد فدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندي از نوکران خود که جهتمندي قدیم باوي داشتند از آب گذشته با فوجی که درمقابل او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانهٔ شهریار که

حضرت شاهنشاهی [illegible] خود را رسانید و چون
فوزون سواره از سوار و پیاده [illegible] ایستاده به تیر
اندازي پرداخت چنانچه تیرهای [illegible] نزدیك
بآن حضرت میرسید و [illegible] آنحضرت ایستاده
خود را سپر تیر قضا ساخته بود [illegible] خان زمان
ایستاده تلاش میکرد و [illegible]
جوانان کار دیده [illegible]
بیگ میدانی و عطاء الله [illegible]
رسیده حیات جاوید یافتند [illegible]
شجاع کاري بود زخم کاري [illegible] خان رسید
و چون دریافت که کاري از دست [illegible] آنحضرت نمی
تواند رسید عطف عنان [illegible] بالای
آب شتافت روز دیگر [illegible] فرزندان خود
رفت و از آنجا فرزندان را [illegible] سلامت
کشید و چون بدربخش[۶] جنهونه زمیندار پرگنهٔ مذکور رابطهٔ قدیم
داشت فرزندان را درآنجا گذاشته و خاطر از انجانب وا پرداخته
جریده بجانب هندوستان شتافت شیر خواجه و آقه یوسف قراول
باشی و آقه بار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف
خان که مادهٔ این فساد بود و از کم فکری و کوته اندیشی و سبکساري
او کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

(۶ ن) بزربخش جنهونه

وخیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابوطالب و
دویست و سیصد سوار مغلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعهٔ
اتک که در تیول او بود رفت چون بمقام رسید ارادتخان خبر
یافت که در گوشهٔ فرود آمده کسان فرستاده بمبالغهٔ بسیار نزد خود
طلب داشت لیکن هرچند که سعی کرد بهمراهی او راضی
نشد آصفخان بقلعهٔ اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته
باردو آمد و چون خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
بهم رسانید مهابتخان را [illegible] بنام ارادتخان و فقیر مشتمل بر
سوگندان غلاظ [illegible] بخط او نوشته که گزند جانی و نقصان عزت
و ناموس [illegible] و آنگاه ایشان را رفته [illegible] [۲](چندان
هرزه گوئی نمود [illegible] که بمراتب مرگ ازان
زندگی [illegible]) [illegible] نواسهٔ شیخ چاند منجم را
که با آصفخان [illegible] و احمق جوان مستعد بود
بشومی آشنائی [illegible] بقتل رسانید مقارن اینحال
شاه خواجه نام ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده
ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول
این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک
گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود
را بنظر مبارک در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ
و باز تواپغون و غلام ترک و غیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت

(۲ ن) بیک نسخه

شد پیش ازین نگاشته [illegible] که چون آصفخان بهیچ
وجه از مهابت بدگمانی [illegible] امن نبود بقلعهٔ اتک که در تیول او بود
رفته تحصن جست و [illegible] قریب دو هزار سوار و پیاده با او
همراهی گزیدند آن بلند بخت [illegible] و [illegible]
خود و زمینداران آن نواحی [illegible] ابوطالب پسر خود و
جونجهار (۵) راجپوت و [illegible] قلعهٔ [illegible]
[illegible] زده [illegible] قلعه را
بدست آوردند و آصفخان [illegible]
عنان بقضا سپرد و فرستاده [illegible] آرام
بخش خاطر متوحش او گشته [illegible] رسانند و چون
موکب گیهان شکوه [illegible] وخیم
العاقبت از حضرت شاهنشاهی [illegible] رفت
و آصفخان را با ابوطالب پسرش [illegible] همراه
باردو آوردهٔ قلعه را بمعتمدان خود [illegible] عبد الخالق
برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از معتمدان و
مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصرهٔ
برهانپور بدست افتاده بود بتیغ بیباکی آوارهٔ صحرای عدم گردانید
و نیز ملا محمد تتوی را که بتهمت (۶) آخوندی آصفخان (بی (۷) جرم و
خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت
اگر خواستی بدر رود هیچکس راه برو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

(۵ ن) جونجهار (۶ ن) بسمت (۷ ن) بدو نسخه

بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصه
بنابر آخوندی صوری و معنوی بقاضی و مهر عدل توسل جسته
بر وفات ایشان نیز مهابت بیم غیبت شاهوت و هرچند از فضایل و
خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند ثمری بر آن مترتب
نگشت و در لحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید
ساخت از اسباب قتل او نخست تهمت آخوندی آغخان) بود دیگر
آنکه در وقتی که اورا زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار در پای او
کردند و چنانچه [illegible] باندک حرکت سست شده و
از سر و پای [illegible] و ایشمند [illegible] حمل بر سحر و افسون و دعا
و تکسیر [illegible] چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت
و لبهای او [illegible] حرکت [illegible] یقین خود کرد که
مرا دعای [illegible] و مرط توهم این مظلوم را
به تیغ سیاست [illegible] با خصایل صوری و کسب
کمالات بزیور [illegible] داشت افسوس که آن
سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی
از کافران درهٔ نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات
و رسومی که درمیان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
طریق اینها بآئین کافران تبّت نزدیک است بتی بصورت آدمی
از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی
کنند مگر که زن اول نازای باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن
نخستین دست یابند البته قصد دمار می نمایند اگر خواهند که

خانهٔ خویش و با دستی [illegible] از [illegible] با یکدیگر [illegible] می کنند
و حصار شهر جز [illegible] از [illegible] و ماهی و مرغ دیگر
همه گوشت را حلال [illegible] می شمارند و می گویند که از قوم
ما هرکس ماهی خورد [illegible] گوشت [illegible] می
خورند و چارپای [illegible] زنده می
خورند و گوسفند و [illegible] را [illegible] می
خورند لباس سرخ را دوست می دارند [illegible] زنگله
برکمر می بندند و [illegible] سلاح ساخته
با صراحی و پیالهٔ شراب [illegible]
که کلهٔ آهو یا بز را در آتش [illegible] می نهند و [illegible] در [illegible]
زیتون می گذارند و می گویند [illegible] بدروغ
خورده البته بلائی [illegible] آرد [illegible] پسر خود را
خوش کرده بگیرد پسر [illegible] شاهنشاهی
فرمودند که هرچه دل شما خواهد [illegible] شمشیر
و زر نقد و سر و پای سرخ در خواستند و [illegible] خویش
گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم [illegible] بهشت مطابق بیست
و یکم شهر شعبان [illegible] و ساعت داخل شهر کابل شدند و درین
روز بر تخت فیل نشسته [illegible] از میان بازار شهر کابل
گذشته بباغ شهر آرا نزول اجلال فرمودند روز جمعه غرهٔ خورداد
بروضهٔ منورهٔ حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده
لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیدند از باطن قدسی مولای آنحضرت
استمداد همت نمودند [illegible] بزیارت میرزا [illegible] و [illegible]

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل
سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از
نهانخانهٔ تقدیر بمنصهٔ ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابت
وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت
و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصلهٔ
نا سپاهی از غفلت خویش خجلت زده جاوید گشتند و امری
که در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان
او از تسلط و اقتداری [illegible] بوی نموده بود خودسر شده
دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان [illegible] دراز ساخته هیچکس
را موجود نمی نمودند تا آنکه روزگار کینه کش منصوبهٔ برانگیختن
ودست فتنه [illegible] نهاد [illegible] بالجمله جمعی از
راجپوتان [illegible] که [illegible] مقرر کابل است رفته
اسپان [illegible] که بجهت محافظت و
محارمت شکارگاه تعین بود [illegible] منع شد و گفت و شنید
بجنگ و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی
از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی
نمودند حکم شد که اگر اورا می شناخته باشند نام و نشان او معروض
دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از
اثبات خون بپاداش رسد احدیان بااین حکم تسلی نشده از ملازمت
بر گشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی
که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند
روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو بر سر دیرهٔ

راجپوتان رفتند و جنگ [illegible] در پیوست و چون احدیان اکثر تیرانداز و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح [illegible] زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شدند و چندی که [illegible] از [illegible] گواهی ترمیدید علف تیغ [illegible] و [illegible] راجپوت بقتل رسیده باشد [illegible] و مضطرب سوار شده [illegible] را طور دیگر دیده [illegible] رسد برگشته خود را [illegible] و کوتوال خان و جمال خان [illegible] در چاره زده این فتنه را فرو نشاندند [illegible] بعرض رسانید که باعث جنگ [illegible] خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان [illegible] باز پرس فرمودند جوابی که [illegible] چون کس بسیار از و بقتل رسیده بود [illegible] برگرفتن نشده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم وقت [illegible] را بوی گیرانیدند و آن بی آزرم در نهایت خواری و رسوایی سر و پا برهنه بخانهٔ خود برده [illegible] و آنچه در بساط آنها بود تمام متصرف شد در بندولا بعرض رسید که [illegible] اردی بهشت ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت و عنبر غلام کار آمدی در فنون سپاهگری و سرداری و ثوابت تدبیر و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح اهل دکن برگی گیری گویند خوب ورزیده بود و اوباش آن ملک

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پای عزیمتش از جای نرفت و روزگارش بعزت بر آمد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی رسیده که در سفر وحضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هرکس درین شکار وقوفی و مهارتی [illegible] تصرفی بخاطر آورده وسیلهٔ تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور [illegible] که [illegible] آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده [illegible] کرده بود [illegible] بدست و چهار هزار روپیه صرف شده دور [illegible] دو [illegible] پیموده [illegible] فراش در یک و نیم پهر ایستاده [illegible] در سفرها همراه میدارند و [illegible] قمرغه [illegible] از هر قسم جانور کلان و خورد که داخل [illegible] است بمتصدیان شکار حکم شد که این تور را [illegible] از شکارگاههای مقرر این ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آوردند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها اورا به بزرگي و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر [illegible] و مرصع آلات و طلا آلات لطف نمودند ازانجا بنشاط شکار پرداخته قریب

بسعادت راهی از کتل و [illegible] و شکار که بتورل آمده بود
شکار کردند رنگی که از [illegible] [illegible] فرمودند سه من و
سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد [illegible] داشت منزیان
صوبهٔ دکن بمسامع جلال رسانیدند که [illegible] از حصن [illegible] نظام
الملک بر آمده از [illegible] [illegible] [illegible] فرموده [illegible] پیوستند
و در آنجا نیز توقف [illegible] [illegible] [illegible] بصوب [illegible]
نهضت نمودند ◦

نهضت رایات عالیات از کابل [illegible]

حضرت شاهنشاهی روز [illegible] غرهٔ شهریور [illegible] آن بساعتی
مسعود از کابل بصوب [illegible] [illegible] افراختند [illegible] تاریخ
از اوراق واقعهٔ دکن خبر [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] گردید
مرقوم بود که نخست درد قولنج [illegible] [illegible] [illegible] ممتد
بی شعور ساخت و بعد از تدبیر [illegible] قدری [illegible] مقارن
اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده
باز از هوش رفتند و درین مرتبه [illegible] امتداد و اشتداد انجامید
چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر
اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقهٔ ایشان سوختند
معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقت بهم رسید
و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص
نموده اند و این ثمرهٔ افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده
شاه مراد و شاهزاده دانیال [illegible] بیماری مبتلا گشته جان درکار

شراب کردند در نوبت شهزادهٔ والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزادهٔ اورنگ
زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
زمین بوس فوق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر
و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد
از عرضداشت متصدیان دار الخلافت آگره معروض گردید که قبل
ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن
یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (۶ در همسایگی
راقم اقبالنامه زرگری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه
زائید و بار دوم پسر از هفده ماه و مرتبهٔ سوم بعد از دو سال فرزند
آورد و هر سه فرزند را رقیه دیده بود و در مدتی که حامله بود خدمت
تمام خانهٔ خود را چنانچه رسم مردم نادار است میکرد و هیچ برو
گرانی نبود) درینولا از عرضداشت [illegible] رسید که بایسنغر (۷)
پسر شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال در حرکت از شاهجهان جدائی
گزیده خود را براجه [illegible] رسانید و عنقریب بخدمت شاهزاده
پرویز خواهد رسید از اعاظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت وخیم
العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی
که آن بد اندیش مصدر چندین گستاخی و سوء ادب شد (۸ و مهابت
او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتی دست داد که گوئی
مردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بینند) حضرت
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

(۶ ن) بدو نسخه (۷ ن) بانسیغر - بانسغر (۸ ن) بدو نسخه

و بعضی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسیده بعضی وجه خود را از نقود اخلاص نموده بعد از [illegible] آنحضرت [illegible] خریداری میفرمودند و چنان دلنشین [illegible] که [illegible] او از حضور بنابر عدم اقتدار بوده و آنچه [illegible] گذشته بر وفق خواهش و [illegible] نور جهان بیگم در خلوت می گذشت [illegible] چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که [illegible] و صبیهٔ شاهنواز خان [illegible] شایسته خان پسر آصف خان [illegible] می گویند که [illegible] خان را به بندوق خواهم زد [illegible] خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته [illegible] که [illegible] و از آن رهگذر هشیار و بیدار می بود و [illegible] خود بدربار می آورد و برگرد و پیش [illegible] و آن ضبط و انتظام بر جا نماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش[۲] ترسیده دل پای داد و برخلاف او نور جهان بیگم در خلوت و [illegible] پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه می داشت و صید دلها می نمود و مردم را بزر و زبان دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشتهٔ [illegible] قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

(۲ ن) خستش نماند ترسیده دل پای داد الخ

ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیکی فراهم آمده بود حضرت شاهنشاهی یکمنزل پیش از رهتاس دیدن [illegible] سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جبه پوشیده از دولتخانه تا دور جا دو رویه یساول بسته باستند آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذراند بهتر این است که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قتچیان باهم گفت و شنود هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه ابو الحسن را فرستادند که با او نیز نرم سخن کند و بوجوه معقول روانهٔ منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلایل معقول او را روانه ساخت چون [illegible] بود آنچه بیحیائی و [illegible] گرفت و موکب ظفر قرین پاشنه کوب [illegible] پیش نیز نتوانست پاقایم کرد دو منزل را [illegible] از آب [illegible] گذشته فرود آمد و دولتخانهٔ پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پیٔ او شتافته آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانهٔ حضور نماید ولشکری پسر مخلص خانرا که ضامن است وتاحال بملازمت نیامده اورا نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

برسر او تعین خواهد شد [illegible] و [illegible] معروض داشت که [illegible] آغاخان [illegible] که بصوب تته مبلزوم اما چون [illegible] آن [illegible] که بعد از آنکه آغاخان را [illegible] تعیین فرمایند دریندصورت بنده را [illegible] چون از [illegible] آغاخان را [illegible] خواهم ساخت آنحضرت از حرفهای [illegible] و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده [illegible] ساخت و گفت که در فرستادن آغاخان [illegible] طور دیگر بخاطر نرساند [illegible] خواهد کشید [illegible] بیعاقبت [illegible] آورده معذرت خواست و بعهد [illegible] و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانهٔ درگاه [illegible] و اورا بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده [illegible] عزیمت تته وانموده کوچ بکوچ روانه گشت . بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج مرج او برساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او براب همین آب روی نمود *ع* نعوذ بالله اگر روزگار برگردد * و پس از روزی چند ابوطالب پسر آغاخان و

---

۲ ن) چون افضل خان عذر فرستادن آغاخان را معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او الخ

بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و خواجه قاسم برادر زادهٔ او
را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در شکارگاه جهانگیر آباد نزول
سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقربخان
و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص
نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال
بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان
بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز
ضمیمهٔ مراحم گردید مقرر شد که بر سر دیوان نشسته از روی
استقلال به ترتیب مهمات ملکی و مالی بپردازد و خدمت دیوانی
بدستوریکه پیش بخواجه ابو الحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر
میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی بخشیدند و میر مذکور
بخدمت بخشیگری سربلند گردید سید جلال ولد سید محمد نبیرهٔ
شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان
بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل
بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت
بیعاقبت از سمت راه ته عطف عنان نموده بجانب هندوستان
روی ادبار نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست
که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند
و بحوالی دهلی رسیده بنابران انیرای سنگه دلن و صفدرخان و سپهدار
خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی با هزار احدی تعین شدند
که بر جناح استعجال شتافته زرهای او را بدست آورند نام بردها
کاربند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می

آورده رسانند [illegible] مخصوص [illegible]
ممکن و مقدور بود [illegible] شدند و بندهای
درگاه پس از زد و خورد [illegible] در آمده
زرها را بتصرف در آوردند [illegible] راه ادبار
سپردند و مقارن الحال خبر [illegible]
مطابق ششم شهر [illegible]
پیوست (در آن وقت عمر [illegible]
بود [illegible] و هشت
سال شمسی رسیده بود) و [illegible]
عالیقدر بخاطر حق شناس [illegible] و حضرت [illegible] بسیار از
بسیار ازو راضی و خوشنود [illegible]
و پیروی آنحضرت بود [illegible] نوشیدن
و طعام خوردن و شب زنده [illegible] مستقلاه
و متصرفه کمتر داشت [illegible] زندان و باز
ماندهای او را روانهٔ درگاه [illegible] از دکن مراجعت
نموده سعادت زمین بوس [illegible] برگشته بخت سر
گشتهٔ بادیهٔ ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که
زخمهای کاری ازو بدن داشت [illegible] و زاری و مبالغهٔ بسیار التماس
تنبیه و استیصال او نموده بنابرین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت
به تیول خانخانان تنخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ

---

(۶) بیکی نسخه (۷) بغیر نسخه

قبچاق بازین مرصع و فیل ایلق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبهٔ
احمدنگر و متصل آن بعنایت رخصت فرمودند میرزا رستم صفوی
بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتنه فرق عزت برافراخت درین ولا
از عرضه داشت متصدیان صوبهٔ دکن بعرض همایون رسید که
یاقوت خان حبشی که در آنملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو
نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهدهٔ
او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت خود دانسته
با پانصد سوار بحوالی دولت آباد آمده و بسر بلند رای نوشته که من
با فتح خان [illegible] نظام الملک قرار دولتخواهی
داده از پیشتر قدمان این سعادت [illegible] و [illegible] نیز بر یکدیگر
سبقت [illegible] آمد [illegible] خانجهان از نوشتهٔ سربلند
رای بر [illegible] اطلاع [illegible] مشتمل بر استمالت و دلجمعی
بسیار بیاقوت خان [illegible] عزیمت گردانید و بسر بلند
رای نیز مکتوبی [illegible] ضیافت و مراسم مهمانداری
کوشیده او را بزودی روانهٔ برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزدهٔ
کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب
تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی با شاه والا
جاه شاه عباس طریقهٔ دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات
و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال
ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان
نزدیک باید شد یمکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان
غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

و معلومش بظهور رسید چون حوالی [illegible] مرزبان ملک گور
ظاهر و باطن ذکر شهر را با ده چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه جرأت پیش نهاد و
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بهادران [illegible] در رکاب موکب
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمهٔ ایشانرا نیاورده برگشته بحصار
شهر درآمد و چون پیشتر از این [illegible] توپ و تفنگ
بسیار در برج و بارهٔ حصار چیده [illegible] حصار در
آورده بود متحصن گشته بمدافعه [illegible] غفلت و ادبار
افشرد و آنحضرت بتأکید [illegible] فرمودند که [illegible] نظر
بر قلعه نیندازند و خود را [illegible] توپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این
جمعی از جوانان [illegible] حصار [illegible] شهر یورش
بردند و از استحکام برج و بارو [illegible] نیارستند از
پیش برد ناگزیر عطف عنان [illegible] پس از روزی چند
باز بهادران شیردل و شیران [illegible] بس نیامده
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد
نداشت سپرها بر رو کشیده میدویدند قضا را دران ضلع خندق عریض
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن از آن محال تر
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه
گیتی ستان کس فرستاده بتأکید بنزد خود طلبیدند اثری بران
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمدهٔ ایشان [illegible]
کور و علی خان [illegible] آمدند و هرکه رفت او نیز

رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشسته و بر گذشت در یلوقت
وجود مسعود آنحضرت تکسری بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که
نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدهٔ توقف افتاد و نیز خبر
بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او
بغایت قویست معهذا بتسخیر تته پرداختن و اوقات گرامی باین
مطلب پست و ارادهٔ زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا
نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری
صعب پالکی سوار از راه گجرات بملک بهاره متوجه دکن شدند
درین ضمن خبر رسید شاهزاده پرویز [illegible] نهضت
موکب منصور [illegible] افتاد و این راشید [illegible] سلطان محمود غزنوی
انار الله برهانه [illegible] سومنات کرده چنانچه
مشهور است [illegible] گجرات در آمده از
حوالی راج پاپلیه [illegible] تربنبك از مضافات دکن
که بنگاه خویش [illegible] نزول اقبال ارزانی داشتند
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطهٔ
دواسپه و سه اسپه فرق عزت بر افراخت (تا[۲] از قید مهابتخان
و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش
نا منتظم بود و مراحم شاهنشاهی اورا دریافت و از نو مشمول
عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبهٔ دکن
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه

(۲ ن) بدو نسخه

لشکری فتح خان پسر [illegible] نظام الملک [illegible] را
بحکومت ملک [illegible] و بعد از [illegible]
تجویز عمدهٔ [illegible] و محاربت
ملک و مدافعه و [illegible] تعیین نمود [illegible]
خان را که زبردستی [illegible]
مقرر نمانده و [illegible]
که محل اقامت [illegible] و از [illegible]
کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسلهٔ
نقیب خان قرابت قریب داشت چون از ایران بملازمت حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه رسید [illegible] خان [illegible] نقیب خان را
بدو نسبت فرمودند و [illegible] حضرت شاه
جهان بصوب ممالک [illegible] حدود
جاگیر داشت بخدمت [illegible] این هرج مرج
همراهی گزید سادات خان که در [illegible] بود و نوشتها
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از
خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون
خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و
هرچند شاهزاده پرویز [illegible] نشدند و آن
سید زادهٔ مظلوم را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
فرمودند درینوقت نظام الملک در [illegible] دولت آباد بود و [illegible] خان

(۲ ن) در دو نسخه بتغییر و تقلیل عبارت و مضمون آمده

نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی
بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام
الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین
پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بافسون و افسانه اورا
از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات
را تا قلعهٔ احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین
افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش
ساخته چنان ملکی را [illegible] از دست داد و بنام امرای
بادشاهی که در تهانها بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حوالهٔ
وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بیایند و همچنین نوشتهٔ بنام
سپهدار خان [illegible] چون مردم نظام الملک
بدآنجا شتافتند [illegible] تعلق بشما دارد متصرف
باید شد اما قلعه [illegible] من از دست بدهم هرگاه
فرمان بادشاهی [illegible] و مجملا هرچند وکلای
نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار
خان ذخیرهٔ بسیار بدرون قلعه درآورده باستحکام برج و باره پرداخته
مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشتهٔ خانجهان
ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده ببرهانپور آمدند
درینمقام حقیقت احوال حمید خان حبشي و منکوحهٔ او بنابر غرابت
مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آنملک
کهنه پرکار خوش روی) در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و
شیفتهٔ زنان شد آن زنکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی

که مردم بیرون را از آن آگهی نیست میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و افسون بد راه ساخته نزد وی می‌آورد و بالباسهای مزینه و زرین مناسب آراسته بنظر [illegible] و از بدمعاشرت و (۲) مواسست پری پیکران [illegible] رفته رفته مدار اختیار بدون تنبیهٔ [illegible] شد و از این مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد [illegible] آن زنک سوار شدی مثل سپاه و [illegible] لباس و یراق در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه [illegible] بسرحد نظام الملک فرستاد و از آنجا [illegible] تعیین کردند و این زنک بترغیب و تحریض تمام سرداران [illegible] را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان [illegible] که اگر [illegible] لشکر عادلخان را شکست دهم یک زنی [illegible] اگر منصوبه برعکس نشست وجود زنی [illegible] گریز [illegible] نقاب افگنده براسپ سوار [illegible] دستارهای مرصع و حلقهای سر دست که باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر نفائس باخود میداشت و [illegible] را [illegible] می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها روبرو شد از فرط جرأت و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصهٔ عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

(۲ ن) معاشرت

نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلی خان والی توران سلسله جنبان
محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری
را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بشغل رسالت و ایلچی
گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده حضرت
شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل
او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند
نخست موسوی خان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته
ضیافت کند وخلعت خاصه [illegible] و ارسال داشتند و بعد ازان
بهادر خان اوزبک که فرزند [illegible] خان حاکم مشهد بود
و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون
خواجه بحوالی شهر [illegible] براجه [illegible] دیوان و ارادتخان(۲)
بخشی را حکم شد که باستقبال [illegible] بحضور آوردند و در
وقت ملازمت [illegible] ساخته طرح پرسشها و
مهربانیها انداخته [illegible] تکلف بغایت نیکذات
و ارزندهٔ اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب
طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و
تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب
صوبگی بنگاله از تغیر خانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان
مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز
اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

(۲ ن) دارابخان

غیر از این دریاهای عمیق و عبور [illegible] در بنگاله است [illegible] آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست کشید چون سفینهٔ محرم خان بدانجا رسید بسلطان [illegible] سفینه را زمانی در کنار آن باز دارند تا نماز عصر گذارد [illegible] کردند و در وقتیکه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهم رسید تا سر کشتی برگردانید طوفان و بحر [illegible] شورش و تلاطم جمعی و حرکت بیموقع کشتی [illegible] محرم خان با کسانیکه در آن کشتی بودند به بحر فنا در رفتند و [illegible] گرداب بلا بر نیاوردند و در خلال این احوال [illegible] هشتاد و دوسالگی باجل طبیعی [illegible] حیات سپرد و از اعظم [illegible] این دولت ابد قرین بوده [illegible] حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمت [illegible] عظیمه گردید از آنجمله سه کار نمایان کرده [illegible] مظفر خان گجراتی که بعد از فتح ملک گجرات [illegible] اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح [illegible] که لشکر هر سه دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافته دو روز و یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برافراشت (و در آن معرکه میر آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید)(٦) سوم فتح تته و ملک سند [illegible] حضرت شاهنشاهی معدود

---

(٦) در نسخه [illegible]

کارهای نمایان بظهور رسید چنانچه بهمراهی شاهنواز خان باندک مایهٔ مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده بی اغراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو بر صفحهٔ روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی می گفت این غزل ازوست * غزل *

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
که پای تا بسرم هرچه هست دربند است
به کیش صدق و صفا حرف عهد انکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
مرا فروخت مودت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و متاع من چند است
ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم
که اندکی باداهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیرهٔ راجه رامچند مشهور که از اعاظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که

من فتح هندوستان کرده اند بندگانه و سه راجهٔ کلان در هندوستان
بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را
شموده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده نیز درخواست کرد که
چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستسعد گشته اند من
نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برافرازم بنابرین خان راتهور
که از خدمتگاران زبان فهم بود بدستوری باستقبال رهنمون سعادت گشته
او را بتقبیل آستان بلند و مرحمت سرافرازی او فرمان استمالت با
خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت [illegible] چون ابسمع جلال رسید
که مهابتخان بخدمت شاهزادهٔ والا مقدار شاهجهان رسیده باز رغم
او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اندکی مجملی
از ماجرای احوال مهابتخان [illegible] نگارندهٔ کلک
بیان می گردد چون او از [illegible] ادبار
بوادیٔ فرار نهاد فوجی را که بجهت [illegible] تعینات شده بود
مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته [illegible] از [illegible] بر آرند
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقهٔ رانا بحال تباه
روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش
و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زباندان بخدمت شاه بسیار
بخشش اندک پذیر فرستاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته
بحضور طلب فرمودند بعد ازآن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام
مراحم و نوازش که در مخیلهٔ او راه نیافته بود فرق عزت بر افراخت
و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که
بادراک این سعادت ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخته [illegible] چندین

ساله بیک بنا درست شد و درینوقت رسیدن بقدمبوسی آستان از
اعظم آثار اقبال او بود *

نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطهٔ کشمیر

بتاریخ بیست و یکم اسفندارمذ ماه آلهی در ساعت مسعود نهضت
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد این
سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در
غایت ناسازگاریست لاجرم هرسال در آغاز موسم بهار صعوبت
راه را برخاطر اقدس [illegible] غنیمت [illegible] شمرده خود را بگلزار همیشه
بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوشیهای هوای کشمیر را دریافته
و استیفای لذات آن [illegible] بهشت [illegible] در زمستانهای هوای
او عنان عزیمت [illegible] معطوف میدارند پیش ازین بچند
روز به عبد الرحیم [illegible] برسم مدد خرج لطف
فرموده بودند و [illegible] نقره شفقت نموده بودند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل
آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز
شد و نوروز جهان افروز برلب آب چناب آراستگی یافت (۲) (حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه بنابر کثرت عذوبت و گوارائی همیشه
آب چناب را آب حیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز

(۲ ن) بدو نسخه

موکب مسعود سوی کابل [illegible] عنان [illegible] را معطوف
در ساعت فیض اشاعت بصوب [illegible] کشمیر نزول اقبال
ارزانی داشت چون بعرض رسید که [illegible] خان [illegible] بنگاله
غریق بحر فنا گشت چنانچه [illegible] رفته [illegible]
ودائی خان بحکومت [illegible] و مقرر گشت که
هرسال پنج لک روپیه [illegible] شاهجهانی و پنج
لک روپیه [illegible] روپیه باشد
بخزانهٔ عامره [illegible]
بحکومت [illegible] فرق عزت بر [illegible] در
کشمیر تشریف داشتند [illegible]
عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته
برپالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و
از سواری اسپ عاجز بودند [illegible] و آثار
یاس و ارتحال بر وجنات احوال [illegible] بوی
نومیدی آید بی اختیار [illegible] جاری می شد شورش عظیم در مردم
افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
روزی چند از مدت حیات باقی بود دران مرتبه بخیر گذشت بعد
از چند روز اشتها مفقود گشته [illegible] میل نمیشد و طبیعت از
افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گرفت بغیر از چند پیالهٔ شراب
انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار
را شدنی بمرض داء الثعلب [illegible] موی بروت و ابروی
و مژه تمام افتاد هرچند اطبا [illegible] پرداختند [illegible]

نگذشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانهٔ لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله شود بهمان دستور بارادتخان سپردند ٭

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن از جهان فانی بسوی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار در وقایع گذشته نگارندهٔ کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند در پایهٔ او نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون پیشتران آهو را رانده بر تیغهٔ کوه برآورند و بنظر اشرف در آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغهٔ کوه جدا شده معلق زنان آمده برروی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیادهای آن مرز و بوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچهٔ سنگی بعسرت جا گرفت وچنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت درپیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه داشت قضارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباه بر

زمین افتاد انقلابی عظیم بود و [illegible] شدن [illegible] تمام اعضایش از هم گسیخت از مشاهدهٔ این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مکرر آن [illegible] جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بنوعی تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموت بصورت مخلوق گشته بنظر اشرف در آمده بود از آن ساعت آه و ناله از ریش دل برخاست و حال متغیر گشت از [illegible] تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز [illegible] فرمودند [illegible] پیاله خواستند و همین که [illegible] نهادند گوارا نیفتاد [illegible] و تا رسیدن بدولتخانه حال [illegible] که در حقیقت آخر روز حیات بود [illegible] و هنگام صبح که زمان واپسین بود [illegible] سیاه نمود نفسی چند بسختی بر آمد [illegible] بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانهٔ خاک بال افشانده سایه بر فوق ساکنان خطهٔ افلاک افگنده جای بجان آفرین سپرد و از شنقار فرمودن شاد رضوان آرامگاه جنت مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمودار شد از درون و بیرون آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سنوح این واقعهٔ دلخراش و وقوع حادثهٔ جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درین وقت آصفخان

که زندانیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوبت سلطنت موهوم شادمان کام ساختند لیکن او این حرف را باور نمی داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغلظه تسلی بخش خاطر آشفتهٔ او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانهٔ منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش [illegible] عالی مقدار بر عماری فیل نشسته از پی [illegible] یمین الدوله آصفخان فارسی نام هندوئی را که در تیزروی [illegible] طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی [illegible] جنت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون [illegible] نوشتن نبود انگشتری مهر خود [illegible] بر اعتماد او القصه آن شب در نوشهره [illegible] از کوه بر آمده در بهنبر نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانهٔ لاهور ساختند و روز جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندهائی که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخت و بی تکلف بگوسفند قربانی مناسبت تمامی داشت همه

باعتقادخان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند تابع و رضا جوی بودند و از حوالی بهنبر خفیه بنده دولتخواهش خوانده روانهٔ لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان بن عم یمین الدوله آصفخان اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد دراینوقت خوف و هراس [illegible] بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در انجام این امر استعانت جست و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواسته آن مدار السلطنت شاهزادهای عالیمقدار را که [illegible] بر حواله بودند که بخدمت ایشان سعادت اندوخته [illegible] تلافی جرائم خویش سازد و همشیرهٔ [illegible] که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزادها را [illegible] سایهٔ [illegible] بر گرد فرق مبارک ایشان می گسترد [illegible] نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند [illegible] هیچکس نزد ایشان آمد و رفت نمیآید و [illegible] شهریار سریرآرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن جنت مکانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم[2] ساخته دست تصرف بخزائن و سائر کارخانجات پادشاهی دراز کرد و هرکس هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخته و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه وقورخانه وغیره

(٢ ن) به نام ازل وابد

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال را که بعد از گرفتار شدن آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در تهیهٔ دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداری او را پیرایهٔ دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاهبازی برسر نشسته [illegible] وصعوه و گنجشکها را چه حد و یارای آنکه [illegible] همت او بال هوس تواند کشود و قطره را بدریا نسبت دادن [illegible] است [illegible] آصفخان دلاور بخش را بر [illegible] دیگر نشسته روی بعرصهٔ کارزار نهاده [illegible] ابوالحسن و مخلص خان و آله وردیخان و [illegible] گشتند شیرخواجه و پسران شاهزاده دانیال [illegible] اعظم خان با بسیاری از امرای در برانغار پای همت افشرده صادقخان و شاهنواز خان و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حملهٔ اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت نوکران زر بنده که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای موروثی این دولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام براهی شتافتند درینوقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت *مصرع*

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

دگاه غلام ترکی از جنگ گاه گریخته بقصور رسید و این خبر آشوب را
بوی رسانید و آن برگشته بخت وخیم العاقبت بر آمد کار خود را
سنجیده و بهبود خویش ندیده درخفیه از [illegible] دیوار عطف عنان
نموده بقلعه در آمد و از حسرت غفلت خود را بپای خویش بند [illegible] (۵)
روز دیگر امرا آمده [illegible] باغ مهدی قاسم خان لشکر
گاه ساختند و اکثری از نوکران او را گرفته آغخان را دیدند و شب
اعظم خان بیرون قلعه در آمد و در صحن دیوانخانهٔ پادشاهی توقف
گزید وصباح آن امرای عظام بدرون [illegible] شهریار را [illegible]
آزای ادبار ساختند و آن بد گوهر [illegible] حضرت جنت
مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان [illegible] که از
محرمان و معتمدان شبستان اقبال بود او را بیرون آورده به وردیخان
سپردند و او (۶) [illegible] حاضر
ساخت و پس از تقدیم مراسم [illegible] یافته بود
محبوس داشتند و بعد از دو [illegible] ادبار بحال
تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ
پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله
عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان
بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان سای
برجناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد
و دیدهٔ منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمهٔ

---

(۵) بدو نسخه (۶) بدو نسخه

بیانش کشد - اکنون شمه‌ای از حقیقت رسیدن بنارسی بدرگاه و
ونهضت رایات جهانگشای بمستقر سریر خلافت رقم زدهٔ کلک بیان
می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگیزتلی که
منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول
هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیر که در تعلقهای سرحد نظام
الملک واقع شده رسانیده از راه بیدر بمنزل مهابتخان که درآن چند
روز بشرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورت حال
معروض داشت و او چون برق [illegible] این خبر را بدر حرم سرای خلافت
رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند بنارسی
زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر یمین الدوله
آصفخان را بنظر مبارک [illegible] داخراش بر
خاطر حق شناس [illegible] آثار حزن و ملال بر جبههٔ
همایون هویدا گشت [illegible] و تقدیم مراسم
تعزیت و ترتیب [illegible] فرصت توقف بر نمی
یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه
بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار
انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال
از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت
عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار ونهضت
موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از
گرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارسال داشتند و جان نثار
خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان مشتمل بر

انواع مراحم و نوازش [illegible] که در آنوقت [illegible] صاحب
صوبهٔ دکن بود فرستادند [illegible] بجهت [illegible] گونا گون مستمال
ساخته [illegible] چون هنگام زوال و
ایام نکال او نیز [illegible] اندیشهای
باطل خود را سرگشته [illegible] ساخت و [illegible]
مطلب خویش [illegible] در میان آورده بسوگندان [illegible]
گردانید تمام ولایت [illegible] آمده و همه
جاگیر [illegible] موجب [illegible] خویش
را بغنیم واگذاشته [illegible] که
حراست قلعهٔ احمدنگر [illegible] بود هر چند [illegible] نظام الملک
نوشتهٔ خانجهان را نموده [illegible] خواستند که
قلعه را متصرف گردند [illegible] فرمان
بادشاهی [illegible] این قلعه [illegible] پرداخته
منتظر نشسته ام اگر [illegible] تسلیم میکنم
والا سر من است و این قلعه [illegible] چون خانجهان اندیشهٔ فساد
داشت و ارادهٔ باطل بخاطر [illegible] ساخته بود نخست چندین ملکی
را مفت و رایگان بغنیم واگذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او
برسد مقارن این حال [illegible] که پیش از [illegible] شدن جنت
مکانی از خدمت شاه [illegible] سعادت اختیار نموده
بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکامی روزگار بسر
می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسلهٔ فتنه
و فساد شد [illegible] که [illegible] بود

او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی ندانسته حرفهای پوچ خانه
برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان
را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت و آوردن او بوی آمده
عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معاودت فرمود (۶) (راقم حروف خود مکرر از جان نثار خان
شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد
هرچند من در خلا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار
از پیش رود) القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر خان دومانی و
جمعی از افغانان که [illegible] داشتند در برهانپور
گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که [illegible] موقت
می زدند (۷) (و [illegible] می نمودند مثل راجه
کبج سنگه و راجه [illegible] و [illegible]) [illegible] کثر محال ولایت
مالوه را متصرف [illegible] خود را بر عالمیان
ظاهر ساخت وهم [illegible] بپیوست و چون لشکر
گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت
ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی براظهار اخلاص
و دولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که درآنوقت
صاحب صوبهٔ احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر
گستاخیها شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت

---

(۶) بدو نسخه (۷) بدو نسخه

وسیدی تعرض داشته شیرخان حویت و مصدق قول او گشته
لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بدولت
صاحب صوبگی گجرات سرافراز نموده خدمت کرد بپند و روان شد که
شهر احمد آباد را متصرف شده حوالهٔ معتمدان خود نماید و سیف خان
را نظربند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و دریافت سیف خان
بیماری صعب داشت چون همشیرهٔ کلان نواب قدسی احتجاب
ممتاز الزمانی در حبالهٔ نکاح سیف خان بود و آن ملکهٔ جهان
به همشیرهٔ خویش نهایت محبت [illegible] گرانی خاطر نمی ساخت
مراعات خاطر ایشان برذمهٔ [illegible] و [illegible] بود
خدمت پرست خان [illegible] که به احمد آباد شتافته نگذارد
که آسیب جانی بسیف خان [illegible] از [illegible] را
از گذر بابا پیاره عبور فرموده [illegible] مذکور
واقع است نزول سعادت ارزانی [illegible] آن [illegible] جشن
وزن قمری سال سی و [illegible] آسنگی یافت
و سید دلیر خان بارهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست
او بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب
او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن
جهان افروز از عرضهٔ داشت شیرخان معروض بساط اقبال گردید
که از نوشتهٔ هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند
معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش

را دمت نشان سلطنة بحمايهٔ و منتقمهٔ شهوار [illegible] نداشته بودند در حوالي تحور با افواج او جنگ کرده رايت فتح و نصرت بر افراختند و [illegible] در حصار لهور متحصن گشته بوبال مکافات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سيفخان و آوردن او شتافته بود چون بحوالي احمد آباد پيوست شير خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده جبين اخلاص را بسعادت زمين بوس نوراني ساخت سيفخان را که ببستر ضعف وناتواني افتاده بود بر پالکي نشانده حوالهٔ خدمت پرستخان کرد خان معمي [illegible] سپهر انتباه رسانيد وشهنشاه جرم بخش عذرپذير بشفاعت [illegible] قدسي احتجاب ممتاز الزماني [illegible] بيمار مرض [illegible] حق نا شناس را) بعفو مقرون داشته [illegible] و شير خان از ضبط و نسق شهر [illegible] ديگر امرا مثل ميرزا عيسي ترخان و ميرزا [illegible] احمد آباد بسعادت زمين بوس کامرواي مراد خويشا گرديدند و چون تالاب کانکريه که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول رايات اقبال گشت هفت روز درآن مقام دلکش بجهت تنظيم و تنسيق ملک اقامت فرموده شير خانرا بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و صاحب صوبگي ملک گجرات بلند پايگي بخشيدند وميرزا

(٦ ن) آن بيمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود (٧ ن) دلي

خیمی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم
و نقاره سرافراز ساختند و بسبب تقدم کارطلبی موافقت و انتظام
مصالح دولت خدمتهای پسندیده از [illegible] مهمات جان
نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بحضور فرستادند و نوشته عنایت شاهی
بخط خاص شرف صدور یافته که درین هنگام که آسمان آشوب
طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر
او را [illegible] و پسران شاهزاده دانیال را آوارهٔ صحرای عدم ساخته
دولتخواهان را از تردد خاطر و شورش بال فارغ سازند بصلاح و صواب
قرین تر خواهد بود روز یکشنبه [illegible] اول هزار
و سی و هفت هجری مطابق نهم بهمن ماه الهی سال بیست
و دو از جلوس جهانگیری [illegible] نیکخواهان [illegible] دولتخانهٔ
خاص و عام لاهور خطبه [illegible] شاه جوان
بخت بلند اقبال مسند [illegible] رونق و بها
پذیرفت داور بخش (ه) را که [illegible] مصلحت
وقت و تسکین شورش بسلطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در
گوشهٔ ادبار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه
مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسب برادرش و شهریار
وطهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمای
راه فنا گردانیدند و دامن هستی را از خس و خاشاک وجود شان
پرداختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن

(ه ن) بولاقي

در مقام گوگنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته بود بتارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیدهٔ خویش را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سر افرازی بخشیده خلعت خاصه با دکهدهکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد پیوند آرایشگی یافت و بتاریخ [illegible] شهر جمادی الاول مطابق پنجم بهمن [illegible] عساکر موکب منصور محسود بهشت برین [illegible] بکنار [illegible] خویش پیاده بزیارت روضهٔ متبرکهٔ معینیه [illegible] ذخیره برگرفتند و بعد از مراسم زیارت و شرایط نیازمندی [illegible] مجاوران مزار فائض الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح انگنده بنّایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابتخان صوبهٔ اجمیر و پرگنات نواحیٔ آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند روز خانعالم مظفرخان معموری و بهادر خان ازبک و راجه جیسنگه و انیرای سنگهدلن و راجه بهارت بوندیله و سیدبهوه وبسیاری از بندها بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست

و ششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت اکبرآباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلاص را نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال سایهٔ ابد پیرایه بر فرق متوطنان مستقر سریر خلافت و منتظران مقدم سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تا در دولتخانهٔ ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته [illegible] یمین و یسار ریخته دامن اهل حاجت را [illegible] مردم شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه [illegible] زر و حساب تماشائی بودند بر ضمایر [illegible] که سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام [illegible] و اقبال کوکب سپهر عظمت و اجلال درة التاج [illegible] قرة العین عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت موسس مبانی مرحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین متصدی گذارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب مستعدان روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره می نهند لاجرم این فقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت دست ازان ذیل خطیر باز کشیده بشرح احوال خدمتگاری وزرای آنحضرت

و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد •

ذکر اولاد والا نژاد حضرت جنت مکانی

پادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزدهٔ کلک بیان گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از شنقار شدن آنحضرت بنابر تقریبی که نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیهٔ بود طفل پس از پدر بعالم بقا رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه آمده - و از شاهجهان چهار فرزند اقبالمند و سه صبیهٔ قدسیه روشنی افزای دودمان بزرگی بودند - سلطان دارا شکوه - سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهنر بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار اولادِ نماند و از شهریار دختری هست لاردلی بیگم نام •

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کیهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ بآنخدمت پرداخت بعد ازو خواجه دوست محمد کابلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجهٔ جهانی روشناس گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ بآن منصب امتیاز

یافت اما منصب مهمات دیوان [illegible] خان بود که پس از جلوس
آنحضرت بوزارت [illegible] روزی بخطاب والای امیرالامرائی
سرعزت بر افراشت و چون [illegible] بنام نامی خندان شد
وفرق مفخر بالقاب گرامی رواج پذیرفت میرزا غیاث بیگ
طهرانی را که شمهٔ از احوال او در محل خود نگاشتهٔ خامهٔ
بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت
خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند
و همچنین امیر الامرا [illegible] چون او به بیماری مزمن
گرفتار آمد [illegible] جعفر بیگ قزوینی
مخاطب بآصفخان که احوال او نیز در جای خود تحریر یافته
بخدمت جلیل القدر [illegible] خواجه
ابوالحسن تربتی [illegible] تا سررشتهٔ دفتر
وکاغذ نگاهدارد خواجه [illegible] کارگذار بود
اما بترش روئی و درشت [illegible] وبعد از آنکه آصفخان
بمهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی باعتماد الدوله باز
گشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر
پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه
ابوالحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابتخان را از درگاه
معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق
اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند وهمچنان
خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت
جنت مکانی از جهان فانی بسرای جاودانی شتافتند *

ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازي - ملا تقیای شستری - میر ابو القاسم گیلانی - اعمی انمري - ملا باقر کشمیري - ملا باقر تهتوی - ملا مقصود علي - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا عبد الحکیم سیالکوتی - ملا عبد المطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن بهوره گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی - خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری *

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم [illegible] - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم گیلانی ملقب به حکیم الملک - حکیم [illegible] شیرازي - حکیم روح الله بروجی - حکیم حمید گجراتي حکیم تقي گیلاني *

ذکر شعرا که [illegible] آنحضرت بودند

باباطالب [illegible] - ملا [illegible] گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری - ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبای آملي - سعیدای گیلاني - میر معصوم کاشي - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالي - شیدا *

گوینده و سازنده که درزمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله - استاد محمد نائی - حافظ چیله *

نغمه سرایان هند

جهانگیرداد - چترخان - پرویزداد - خرم داد - ماکهو - حمزه *

تمام شد

THE

IQBÁLNÁMAH-I JAHÁNGÍRÍ;

OF

MOTAMAD KHÁN.



PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY

MAWLAWIS ABD AL-HAI, AND AHMAD ALI.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES. LL. D.



Printed at the College Press.

CALCUTTA:

1865.

THE

TOOZUK-I-JAHÁNGÍRÍ

BY

MUHAMMAD HÁDÍ.

[illegible]

[illegible]

Edited by [illegible]

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL. D.

[illegible]

CALCUTTA

[illegible]

